

بسم الله الرحمن الرحيم

عرض در شعر ترکی

تألیف:

دکتر حسین محمدزاده صدیق

۱۳۸۸

استفاده از محتوای این کتاب، فقط با ذکر منبع و نام مولف آن مجاز است.

www.duzgun.ir

سایت دوستداران دکتر حسین محمدزاده صدیق

سرشناسه : محمدزاده صدیق، حسین، ۱۳۲۴ -
عنوان و نام پدیدآور : عروض در شعر ترکی / تألیف ح.م. صدیق، منیزه شیرمحمدی.
مشخصات نشر : تهران: تکریخت، ۱۳۸۸.
مشخصات ظاهری : ۱۸۷ ص.: جدول.
شابک : ۹۷۸-۶۰۰-۵۵۵۹-۳۸-۵
وضعیت فهرستنويسي : فیبا
موضوع : زبان ترکی آذربایجانی - - فن شعر
موضوع : عروض ترکی آذربایجانی
شناسه افزوده : شیرمحمدی، منیزه، ۱۳۶۱ -
PL۳۱۴/۲۲۴ ع۴ : PL۳۱۴/۲۲۴ ع۴
رده‌بندی دیوبی : ۳۶۱۳/۸۹۴
شماره‌ی کتابشناسی ملی : ۱۸۷۵۵۵۰



عروض در شعر ترکی

تألیف: دکتر حسین محمدزاده صدیق

نشانی: خیابان جمهوری، خیابان نوفللاح، پلاک ۱

تلفن: ۶۶۵۶۵۱۳۲

سال نشر: ۱۳۸۸ - محل نشر: تهران - شمارگان: ۲۰۰۰ - چاپ اول

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۵۵۵۹-۳۸-۵

فهرست مطالب

مقدمه	۵
جدول اختصارات.....	۷
بخش نخست: پیشگفتار.....	۹
۱. عروض چیست؟	۱۰
۱-۱. وجه تسمیه‌ی علم عروض	۱۱
۱-۲. منشاء عروض.....	۱۱
۱-۲-۱. منشاء یونانی و هندی عروض	۱۲
۱-۲-۲. منشاء فارسی عروض.....	۱۲
۱-۲-۳. منشاء ترکی عروض	۱۹
۱-۲-۴. منشاء عربی عروض	۲۱
۱-۳. عروض پژوهان معاصر	۲۵
۱-۳-۱. خانلری و کابلی.....	۲۵
۱-۳-۲. الول ساتن	۲۸
۱-۳-۳. بهرام سیروس	۲۹
۱-۳-۴. اکرم عفتر	۳۰
۱-۳-۵. صمد ظهوری	۳۸
۲. شعر چیست؟	۴۰
۲-۱. بیت	۴۰
۲-۲. اجزاء بیت	۴۲
۲-۳. واحد شعر.....	۴۳
۲-۴. مصراع.....	۴۳
۲-۵. وزن	۴۴
۲-۶. انواع وزن.....	۴۴
۲-۷. واج و هجا در ترکی	۴۶
۲-۷-۱. واج	۴۶
۲-۷-۲. هجا	۴۹
۲-۸. انواع هجا در ترکی	۴۹
۲-۹. اوزان هجایی	۵۱
۲-۹-۱. دو گونه سامانه‌ی شعری	۵۵
۲-۹-۲. ترکیبات هجایی	۵۶
۳. انواع شعر هجایی در ترکی	۵۸
۳-۱. قوشما	۵۸
۳-۲. گرابی	۵۹
۳-۳. بایانی	۶۰
۳-۴. اوستاندانمه	۶۱
۳-۵. دنگیشه	۶۲
۳-۶. مخمس	۶۳
۳-۷. بئشیک	۶۴
۳-۸. منظومه	۶۵
۳-۹. دیوانی	۶۶
۴. عروض ترکی	۶۸
۴-۱. اجزاء و نعله‌ها	۶۸
۴-۲. ارکان عروضی	۷۱
۴-۳. نقطیع	۷۲
۴-۵. شرح زحافت	۷۶
۴-۶. اختیارات شاعری	۸۱
۴-۷. بحر و وزن	۸۲
۴-۸. اجزاء و بحور سالم و غیر سالم	۸۳
۴-۹. مثمن، مسدس، مربع	۸۴
۴-۱۰. بحور متفق‌الأركان	۸۴
۴-۱۱. بحور مختلف‌الأركان	۸۴
بخش دوم: بحور متفق‌الأركان	۸۵
۱. بحر هزج	۸۶
۲. وزن رباعی	۹۹
۳. بحر رمل	۱۰۱
۴. تویوق	۱۱۳
۵. بحر رجز	۱۱۶
۶. بحر متقارب	۱۲۳
۷. بحر متدارک	۱۲۷
۸. بحر کامل	۱۳۰
۹. بحر وافر	۱۳۳
بخش سوم: بحور مختلف‌الأركان	۱۳۵
۱. بحر مضارع	۱۳۶
۲. بحر مجتث	۱۴۴
۳. بحر خفیف	۱۵۴
۴. بحر سریع	۱۵۹

٥. بحر منسراح.....	١٦٣
٦. بحر مقتضب.....	١٦٩
٧. بحر قريب.....	١٧١
٨ . بحر جديد.....	١٧٣
٩. بحر مشاكل.....	١٧٤
١٠ . بحر بسيط	١٧٦
١١. بحر طويل.....	١٧٧
١٢ . بحر مديد.....	١٧٩
فهرست منابع.....	١٨٠

مقدمه

گرچه پیرامون عروض در شعر فارسی، در عصر ما آثار متعددی از سوی پژوهشگران و مدرسان این فن تألیف شده است، اما در باب عروض در شعر ترکی آذربایجانی جز دو تن، مرحومان اکرم جعفر^۱ در باکو و صمد ظهوری^۲ در تبریز، کسی تحقیقی جدید بیرون نداده است. ما، در این کتاب کوشیدیم ضمن معرفی هر دو اثر فوق، به تدوین علمی عروض ترکی بپردازیم.

کتاب ما شامل یک پیشگفتار و دو بخش عمده است. در پیشگفتار ضمن دادن تاریخچه‌ای از عروض و باد از عروض پژوهان صاحب نظریه، اوزان هجایی شعر ترکی را به کوتاهی معرفی کردیم و سپس مقدمات این فن را از تفعله‌ها، زحافات و ارکان عروضی شرح دادیم.

سپس در دو بخش دیگر کتاب، بحور متفق الارکان (۷بحر) و مختلف الارکان (۱۲بحر) و زحافات آن‌ها را با امثله و شواهد کافی معرفی کردیم. در دادن مثال‌ها از کتب دواوین شعر، از دیوان‌های بایرک قوشچو اوغللو، نسیمی، فضولی، ظفر، صائب تبریزی، سید عظیم، واقف، هیده‌جی، صراف و شهریار استفاده کردیم و ارجاع به متن را با نشانه‌ی اختصاری آوردیم. مثلاً نوشتیم: «۱—۲ فضولی». به این معنا که در منبعی که نشانه‌ی اختصاری آن «فضولی» است، مثال از شعر دوم از بخش یک آورده شده است. و یا نوشتیم: «اعتنا — حسین

¹ جعفر، اکرم. عروضون اساسلاری و آذربایجان عروضو. (عرب، فارس، تاجیک، تۆرك و اۇزبىك عروضلارى ايلە مقاييسىدە)، باکی، علم نشریاتی، ۱۹۷۷.

² ظهوری، صمد. عروض اولچوّسى آذربایجان ادبیاتپندا، تبریز، چاپ صفا، ۱۳۶۱.

دوزگون». یعنی در منبعی که نام آن «حسین دوزگون» است، مثال را از شعری با عنوان «اعتنا» آورده‌ایم. نشانه‌های اختصاری منابع را بلافاصله پس از این مقدمه خواهیم آورد.

گرچه موضوع کتاب ما عروض در شعر ترکی است، اما در جاهای مختلف لازم دانستیم از عروض در شعر عربی و شعر فارسی نیز صحبت کنیم و اگر ابیاتی از دواوین عربی یا فارسی ذکر کردیم، در پاورقی به منع مورد نظر ارجاع دادیم. امیدواریم این پژوهش ناچیز گامی در راه تدوین کامل عروض در شعر ترکی به شمار آید و برای طالبان آن مفید افتاد.

دکتر ح. م. صدیق
پاییز - ۱۳۸۸

جدول اختصارات

۱. نشانه‌ها

صفحه	ص	توضیحات افزوده	[]
هجای بلند	-	هجری قبل از میلاد	هـ.ق.
هجری	هـ	جلد	ج.
برای هر گونه توضیح	()	هجای کوتاه	ع / +
معادل فارسی کلمه	(=)	به - با - یا	/

۲. نمونه‌های ارجاعات به منابع

غزل یکم از دیوان فضولی، چاپ اختر.	(۱) (۱ - ۲ فضولی)
غزل اول از دیوان نباتی، چاپ اختر.	(۱) (۱ - ۲ نباتی)
غزل دوم از دیوان سید عظیم شیروانی، چاپ ندای شمس.	(۲) (۲ - سید عظیم)
غزل دوم از دیوان غریبی، چاپ اختر.	(۳/۲) (۳ - ۲ غریبی)
قصیده‌ی دوم از دیوان هیدجی، چاپ پستان.	(۲/۲) (۲ - ۱ هیدجی)
غزل سوم از اشعار ترکی صائب، چاپ تکدرخت.	(۳) (۳ - ۳ صائب)
غزل پنجم از دیوان ظفر، چاپ شیخ صفی الدین.	(۵) (۱ - ظفر)
غزل پنجم از دیوان واقف، چاپ اختر.	(۵) (۵ - ۱۳ واقف)
غزل ششم از دیوان نسیمی، چاپ اختر.	(۶) (۶ - نسیمی)
شعر اعتنا از دیوان حسین دوزگون، چاپ تکدرخت.	(اعتنا - حسین دوزگون)
صفحه‌ی چهارصد از دیوان اشعار شهریار، چاپ زرین.	(دیوان، ص ۴۰۰ شهریار)
صفحه‌ی دویست از کلیات اشعار ترکی شهریار، چاپ زرین.	(۲۰۰ شهریار)
غزل یک از دیوان صراف، چاپ ندای شمس.	(۱) (۱ - ۲ صراف)
غزل چهارصد از دیوان شاه اسماعیل خطایی، چاپ الهدی.	(۴۰۰ شاه اسماعیل خطایی)
از نتایج الخيال، چاپ تکدرخت.	(مسيحي)
از سنجilmیش اثرلری، چاپ شیخ صفی الدین.	(معجز)
از صفا گتیردین، چاپ شیخ صفی الدین.	(عاصم)

بخش نخست:

پیغمبر



استفاده از محتوای این کتاب، فقط با ذکر منبع و نام مولف آن مجاز است.

www.duzgun.ir

سایت دوستداران دکتر ح.م. صدیق

۱. عروض چیست؟

عروض، یک کلمه‌ی عربی است و در معانی زیر کاربرد دارد: ۱. سوی،
جهت و طرف. ۲. تیرک و ستون بلند وسط چادر. ۳. یکی از نام‌های شهر مکه.
۴. ناحیه، منطقه و بخشی از یک اقلیم و سرزمین. ۵. شتر ماده‌ی کینه‌ورز و جز
آن.

در اصطلاح، دانشی است که از اوزان خاص شعر بحث می‌کند. شمس قیس
رازی نحو را میزان و ترازوی نثر و عروض را میزان و ترازوی شعر می‌نامد.
بنابراین می‌توان گفت که دانش عروض، در واقع دانش وزن‌شناسی در شعر است.
اما ما می‌دانیم که وزن‌شناسی مختص دانش عروض نیست. به ویژه در شعر
ترکی، بیشتر با وزن هجایی سر و کار داریم.

دانش عروض در شعر ترکی، یکی از اجزاء ادب پژوهی مکتوب به شمار
می‌آید و ناظر بر اوزان شعری اهل قلم است که اغلب با عروض عربی و فارسی
نیز آشنا هستند.

از سوی دیگر، عروض در شعر ترکی، خود یک هنر نیز به حساب می‌آید.
یعنی موسیقی، آهنگ و ریتم شعر را تشکیل می‌دهد. شاعر به قالب‌های مختلف
عروضی به عنوان چارچوب‌های هنری می‌نگرد که بر آن‌ها معتقد شده است.
عروض را هنری می‌داند که می‌تواند با آن تا اعمق روح شنونده و خواننده نفوذ
کند. اما عروض‌پژوه، به آن به عنوان یک سیستم پیچیده‌ی زبان‌شناسی نگاه
می‌کند و آن را دانشی می‌داند که به مدد آن می‌تواند بر قواعد و قوانین سخن
منظوم در ادبیات مکتوب و رسمی تسلط پیدا کند.

۱-۱. وجه تسمیه‌ی علم عروض

علم عروض، معیار و میزانی است برای کلام منظوم تا بدان وسیله کیفیت اوزان و بحور اشعار شناخته و صحیح از غیر صحیح جدا شود. و در واقع دانش سنجیدن سخن منظوم با ریتم‌ها و آهنگ‌های تثبیت شده در سیستم افاعیل عروضی و یافتن اوزان اشعار بر پایه‌ی افاعیل است.^۳

علت نامیدن این علم به عروض طبق ادعای شمس قیس رازی، این است که شعر را به آن عرضه می‌کنند تا سخن موزون از ناموزون مشخص گردد.^۴ البته باز گفته شده است که چون این فن در مکه به خلیل بن احمد بصری الهام شده است، برای تبریک و تیمن به این نام، که ناحیه‌ای است در مکه، خوانده شده است.^۵

۲-۱. منشاء عروض

در باب منشاء عروض، گرچه بسیاری وضع علم عروض را به خلیل بن احمد بسته است، لیکن هم در منابع قرون وسطایی و هم در پژوهش‌های عصر ما، هر کس و هر گروهی سخنی گفته‌اند و گاه، اقوام و مللی که از این فن بهره می‌جویند، آن را از آن خود دانسته‌اند. نگاهی گذرا به آین آرا و دیدگاه‌ها مفید فایده است.

^۳ شمس قیس رازی / المعجم فی معايير اشعار العجم، ص ۲۳.

^۴ همان / ص ۲۴.

^۵ ماده‌ی «عروض» در دائرةالمعارف فارسی.

۱-۲-۱. منشاء یونانی و هندی عروض

گفته می‌شود بحث پیرامون مباحث شعری از مدت‌ها پیش از خلیل بن احمد در میان ملل مختلف وجود داشته است. از جمله وجود این مباحث در یونان باستان منجر به خلق آثاری مثل فن شعر و فن خطابه‌ی ارسطو شده است. این نشان می‌دهد که چندان منطقی به نظر نمی‌آید که این علم را از اختراعات صرف خلیل ابن احمد بدانیم. به ویژه این شبکه در تحقیقات و تأثیفات بوریجان بیرونی دیده می‌شود. وی در کتاب *تحقيق الملهند* از تحقیق و توجهات هندی‌ها به شعر و اوزان آن سخن می‌گوید و آنگاه به مقایسه‌ی قواعد اوزان شعر هندی با عروض عرب می‌پردازد و با اشاره به مشابهت‌های میان این دو می‌گوید که ممکن است خلیل ابن احمد از اصول و قواعد اوزان شعر هندی، در تدوین عروض عرب سود جسته باشد.^۶

۱-۲-۲. منشاء فارسی عروض

به نظر برخی محققان و عروض‌شناسان، مباحث شعری در میان پارسیان نیز وجود داشته است و ظاهرا این مباحث منجر به تألیف و تدوین کتبی نیز شده است. این محققان با اشاره به گفته‌ها و اسنادی، سعی می‌کنند ادعای خویش را اثبات کنند. مثلاً یکی به سخن جاحظ در *البيان* و *التبيين* تکیه می‌کند که از کتابی به نام کاروند که در میان ایرانیان رایج بوده یاد می‌کند و می‌گوید: «هر کس بخواهد با رموز بلاغت آشنا شود و در علوم بلاغی پیشرفت کند باید کتاب کاروند پارسیان را بخواند.»^۷

^۶ مسگرنژاد، جلیل / مختصری در شناخت علم عروض و قافیه، ص. ۹.

^۷ احمدنژاد، کامل / فنون ادبی، ص. ۷.

برخی نیز به یک سند قدیمی اشاره می‌کنند و از مأخذی بیگانه سخن می‌گویند که از عروضی بودن وزن شعرهای پارسی میانه حکایت می‌کند. طبق نوشته‌ی اوتاکار کلیما: «در تفسیرهایی که بر کتاب هفائیستیون عروضدان یونانی [متولد سال دوم میلادی] نوشته شده، آمده است که ینیکوس آمایوره *ionicus* یعنی آن بحر یونانی که [ضرب‌های آن] از دو هجای بلند و دو هجای کوتاه تشکیل شده [— . . .] پرسیکوس *persicus* نیز نامیده می‌شود. زیرا داستان‌های ایرانی در این بحر سروده شده است. ولی ما نمی‌دانیم که بیت فارسی میانه در این وزن چه شکلی داشته است.»^۸

دکتر تقی وحیدیان کامیار از کسانی است که به بررسی نوع وزن شعر فارسی پیش از اسلام پرداخته و سعی کرده است تا با دلایلی اثبات کند که نوع وزن در این دوره نه ضربی و هجایی بلکه وزن عروضی بوده است. در اینجا مختصراً از نظریات ایشان را از کتاب بورسی منشاء وزن شعر پارسی نقل می‌کنیم:

«یکی از دلایل کسانی که معتقدند وزن شعر فارسی از عرب گرفته شده این است که اشعار فارسی پیش از اسلام دارای وزن کمی نیست. البته هنوز دانشمندان نوع وزن شعر فارسی میانه و اوستایی را نیافته‌اند، مثلاً وزن اشعار پهلوی را بعضی هجایی می‌دانند و بعضی ضربی. علت مشخص نبودن وزن اشعار پهلوی در چند چیز است: یکی ناقص بودن خط پهلوی، دیگر تغییرات زبان طی پانصد سال که این خط رایج بوده است، سوم تصرف ناسخان وغیره. اما به اعتقاد نگارنده، علت اصلی چیز دیگری است که دانشمندان به آن توجه نکرده‌اند و آن این است که شعر و شاعری در ایران پیش از اسلام هنر مستقلی نبوده، بلکه همیشه همراه و فرع موسیقی بوده است. بر عکس، موسیقی در دوره‌ی ساسانیان بسیار مورد توجه بوده و حتی اهل موسیقی یکی از طبقات اجتماعی مورد احترام آن زمان بوده‌اند. در آن زمان موسیقی‌دان‌ها خود

^۸ یان، ریکا/ تاریخ ادبیات ایران، ص ۱۱۹.

برای آهنگ‌هایی که می‌ساخته‌اند شعر نیز می‌سروده‌اند. یا شعر و آهنگ توأم به ذهن‌شان می‌آمده است. به عبارت دیگر موسیقی‌دان‌ها شاعر نیز بوده‌اند. دلایل بسیاری بر این گفته است از جمله در خسرو و شیرین نظامی، بارید از زبان خسرو غزل یا سرود همراه با موسیقی می‌سراید و نکیسا از زبان شیرین. کلمه‌ی سروdon که امروز به معنی شعر گفتن است به معنی آواز خواندن و تغنى کردن و شعر آهنگدار سروdon است. مؤلف تاریخ سیستان به صراحت این نکته را مطرح ساخته است:

«اول شعر پارسی در عجم او [محمد وصیف سگزی دبیر رسایل یعقوب لیث صفاری] گفت و پیش از او کسی نگفته بود که تا پارسیان بودند سخن پیش ایشان به رود باز گفتندی بر طریق خسروانی.»

بعد از اسلام شعر و شاعری اعتباری پیش از موسیقی یافت و موسیقی در برابر شعر عقب نشست اما تا چند قرن شعر همراه با موسیقی خوانده می‌شد. به عبارت دیگر شعر با موسیقی بود جز آن که در این زمان موسیقی فرع بر شعر بوده است. در این مورد دکتر محجوب می‌گوید که: «ظاهراً به پیروی از آداب و رسوم دربار شاهان پیش از اسلام، شاعران شعر خود را در دربارها با موسیقی توأم می‌کرده با صدایی خوش و آهنگی خاص می‌خوانده‌اند.» به هر حال شعر فارسی پیش از اسلام همراه و تابع موسیقی بوده است و در نتیجه در وزن شعر سه اثر مهم می‌گذارد و متأسفانه تاکنون کسی به این نکات نپرداخته است:

- ۱- وقتی شعر تابع موسیقی باشد ناچار به تبعیت از موسیقی گاه مصروع‌ها کوتاه با بلند می‌شود.

۲- به ضرورت آهنگ گاه مصوت بلند کوتاه می‌شود و یا مصوت کوتاه، بلند.

۳- ممکن است یک آهنگ از آغاز تا پایان دارای وزن واحدی نباشد و تغییر وزن پیدا کند تا خسته کننده نباشد. شعری هم که تابع موسیقی باشد ناچار وزش همانند آهنگ موسیقی تغییر پیدا می‌کند.

امروز نیز آهنگ‌سازانی که برای آهنگ‌های خود ترانه و شعر می‌سازند، در ترانه‌هایشان این سه ویژگی دیده می‌شود. همچنین در ترانه‌هایی که بعضی از ترانه‌سازان برای آهنگ‌ها می‌سازند، ویژگی دوم در ترانه‌های شاعران وجود دارد.

دانشمندان و شرق‌شناسان به این نکات توجه نداشته‌اند. لذا موفق به شناخت نوع وزن شعر فارسی پیش از اسلام نشده‌اند. علاوه بر این سه نکته، نکته‌ی مهم دیگری نیز هست که از نظر محققان مخفی نمانده است و آن این است که اختیارات شاعری شعر فارسی پیش از اسلام را در نظر نداشته‌اند و گمان می‌کردند که همان اختیارات شاعری معمول در شعر فارسی امروز است و حال آن که حتی نخستین اشعار فارسی بعد از اسلام اختیارات شاعری ویژه‌ی خود را دارد که بعدها از میان رفته است. شعر فارسی میانه علاوه بر این اختیارات، اختیارات دیگری نیز داشته است. به ویژه که شعر پیش از اسلام تابع موسیقی بوده است.^۹

دکتر کامیار پس از ذکر این نکات به بررسی سروده‌ی آتشکده‌ی کرکوی از سروده‌های فارسی میانه می‌پردازد:

۱- فرخت (فرخته) بادا روش	مفاعلن فعالن (=فعلن)
۲- خنیده گرشسب (گرشاسب) هوش	مفاعلن فاعلن
۳- همیبرست از جوش	مفاعلن فعولن
۴- انوش کن می انوش (در اصل نسخه نوش) مفاعلن فاعلن (در اصل نسخه فاعلن فعالن)	مفاعلن فعالن
۵- دوست بد آگوش	فاعلن فعالن
۶- به آفرین نهاده گوش	مفاعلن مفاععلن
۷- همیشه نیکی کوش	مفاعلن فعالن
۸- که دی گذشت و دوش	مفاعلن فعالن
۹- شاهها خدایگانا	مستفعلن فعولن

⁹ وحیدیان کامیار، تقی / بررسی منشا وزن شعر فارسی، ص ۷۷.

۱۰ - به آفرین شاهی مفاعلن فعولن

وزن این شعر به صورتی که در اصل نسخه آمده به صورت زیر است:

- ۱ - رکن اول همه‌ی مصروع‌ها مفاعلن است. جز ۴، ۵ و ۹. مصروع‌های ۴ و ۵ با فاعلن شروع می‌شود که در اصل وزن مفاعلن بوده و طبق اختیارات شاعری قدیم هجای اول آن‌ها حذف شده است. مصروع نهم با مستفعلن شروع شده است، آمدن مستفعلن به جای مفاعلن و مقتعلن هم در شعر عامیانه معمول است و هم در بعضی از اوزان کمی مثل عربی و هندی. البته اگر کلمه‌ی «شاها» به صورت «شها» تلفظ شود وزن مصraig می‌شود مفاعلن فولن.
- ۲ - رکن دوم در مصraig شش مفاعلن است و در مصروع‌های ۳، ۹ و ۱۰ به صورت فولن. اما فولن در اصل مفاعلن بوده و هجای آخر آن طبق اختیارات شاعری حذف گردیده است و هجای کوتاه آخر بدل به هجای بلند شده چون در عروض فارسی هجای پایان مصraig همیشه بلند است.

- ۳ - اما مصraig یا مصروع‌های مختوم به فاعلن. اگر از آخر مقتعلن - گونه‌ی آزاد مفاعلن - یک هجا حذف کنیم - طبق اختیارات شاعری قدیم - می‌ماند فاعلن.
- ۴ - رکن دوم در مصروع‌های اول ۵، ۷ و ۸ فعلن است. اگر از آخر مقتعلن دو هجا حذف گردد می‌شود فعلن - طبق اختیار مصروع‌های کوتاه و بلند - با این ترتیب وزن شعر پهلوی هم از نظر تئوری - کمیت ثابت مصوت‌ها - هم از نظر عملی، کمی است. لذا وزن شعر فارسی هرگز نمی‌تواند مأخذ از عرب باشد. ^{۱۰}

وی قبل از پرداختن به بررسی این سروده‌ی دوره‌ی میانه، اوزان نخستین اشعار فارسی را در دو دوره‌ی قبل از وضع عروض عرب و بعد از وضع آن در بخشی دیگر بررسی کرده است. در دوره‌ی نخستین از سه شعر مستندی یاد می‌کند که به نظر وی وزن این اشعار دقیقاً وزن طبیعی و معمول شعر فارسی اوایل دوره‌ی اسلامی و شعر پیش از اسلام است:

¹⁰ همان / ص ۷۸

«۱- شعری که در ذم ملکه‌ی بخارا سروده شده است: در تاریخ بخارا آمده که در سال ۶۵ هجری که بخارا به دست سعید بن عثمان سردار عرب فتح شد. پادشاه بخارا در این زمان خاتونی بود شیرین و با جمال. سعید بر وی عاشق شد و اهل بخارا در نکوهش او شعرها سرودند از جمله:

گو ور خمیر آمد،
خاتون دروغ گنده.

این شعر دقیقاً عروضی است و بر وزن مفعول فاعلاتن یا مستفعلن فعولن.
۲ - شعر دوم در فاصله‌ی سال‌های ۶۰ - ۶۴ یعنی زمان خلافت یزید بن معاویه سروده شده است: به عبارت دیگر حدود چهل سال قبل از تولد خلیل بن /حمد، واضح عروض عرب، این شعر سروده‌ی یزید بن مفرغ، شاعر عرب، در هجو عبیدالله بن زیاد است.

قضیه به تفصیل در کتاب اغانی آمده است که در اینجا مختصر آن را به نقل از مقاله‌ی بهار می‌آوریم: این شاعر از اعراب یمن و با معاویه و یزید هم عصر است. با منادمت و زیارت سردان عرب ثروت می‌اندوخته و در ساحل رود کارون، در یکی از روستاهای زیبای خوزستان با دختری اناهیت نام سرّ و سری داشته و ثروت خود را در راه معشوقه و لهو و لعب برپاد داده است. با عباد بن زیاد - برادر عبیدالله - که حکومت سیستان داشت هم‌سفر شد و در آن سفر به یزید بن مفرغ خوش نگذشت، امیر را هجو کرد. امیر سیستان او را به بصره فرستاد. عبیدالله به یزید نبید شیرین و شبرم خورانید و خوک و گربه‌ای را با وی به یک ریسمان بستند و در شهر بصره با خواری گردانیدند. یزید، در شدت مستی و روان بودن پلیدی و خروش خوک و گربه سیستان مستان همی‌رفت و کودکان در قفای او دوان شده و می‌گفتند این چیست؟ این چیست؟ و یزید این شعر را در پاسخ آنان سرود:

مفعول فعولن	آب است و نبید است،
مفاعیل فعولن	عصارات زبیب است،
مفاعلن فعولن»	سمیه روسپید است.

وی باز در ادامه در بررسی وزن این شعر می‌گوید:

»...[این شعر] با معیارها و اختیارات قدیم شعر فارسی و شعر عامیانه‌ی فارسی کاملاً مطابقت دارد. زیرا:

وزن شعر مقاعیل فعلون است که در مصرع اول به جای مقاعیل، رکن مفعول آمده است و این طبق اختیارات شاعری قدیم فارسی است که حذف یک هجای کوتاه از اول مصرع معمول بوده است. مثلاً در این بیت رودکی:

می‌آرد شرف و مردمی پدید،
و آزاده نژاد از درم خرید.

که در اول مصرع دوم به جای مقاعیل رکن مفعول آمده است.
در قدیم به جای مقاعلن رکن مقاعلن می‌آمده است و در المعجم نیز آمده است.
از طرفی این دو اختیار شاعری در وزن شعر عامیانه نیز آمده است.
بنابراین شعر بزرگ دقيقاً بر مبنای معیارهای عروض فارسی در آن زمان است و چون بزرگ
زبان فارسی و شعر فارسی را در بصره و خوزستان و خراسان فراگرفته بوده، شعرش بر موازین
عروض شعر فارس است.
قافیه‌ی این شعر نیز کاملاً بر اساس شعر فارسی است. زیرا ردیف دارد و می‌دانیم که در
شعر عرب تا قرن ششم، ردیف به کار نمی‌رفته و بعد به تقلید از شاعران فارسی زبان معمول
گشته است.

سه مصرع بودن آن نیز در شعر فارسی نمونه‌هایی داشته است:
یک بار جستی ملخک،
دو بار جستی ملخک،
آخر تو دستی ملخک.«

دکتر کامیار پس از پایان بخشیدن به این بحث به بررسی شعر سوم
می‌پردازد:

»۳- شعر کودکان بلخ: این شعر را کودکان بلخ در هجو امیر عرب که با امیر ختلان
ترک جنگید و شکست خورد، سروده‌اند و در تاریخ طبری آمده است:
از ختلان آمذیه،

برو تباہ آمذیه،
آوار باز آمذیه،
بیدل فراز آمذیه.

شکست امیر عرب در سال ۱۰۸ هجری رخ داده پس این شعر در این زمان سروده شده است. یعنی زمانی که خلیل بن/حمد واضح عروض عرب کودکی هشت ساله بود.»

وی در ادامه پس از طرح دیدگاه آماری خود در تصادفی بودن وزن عروضی شعر کودکان بلخ و رد آن می‌گوید:

«البته دلایل دیگری هم هست که ثابت می‌کند این شعر نه تنها ربطی به عروض خلیل بن/حمد ندارد بلکه رابطه‌ای هم با شعر عرب ندارد. از جمله این که در این شعر قافیه نیست. به علاوه در آن ردیف هست و حال آن که ردیف در آن زمان خاص شعر فارسی بوده است.»^{۱۱}

آن‌چه در باب ادعای آقای وحیدیان کامیار باید گفت، این است که بسیاری از استدلالات وی مانند روایت نظامی از شعرسرایی خسرو و شیروین قابل استناد نیست و ابیات موجود در منابعی مانند تاریخ سیستان نیز، بیشتر به اوزان هجایی اشاره دارند. مانند منظومه‌های ایاتکار زریوان و درخت آسوریک نیز که به نظر پژوهندگان آن‌ها مانند هنینگ در اوزان شمارشی سروده شده‌اند.

۲-۳. منشاء ترکی عروض

با توجه به گسترش حضور ترکان در میان اعراب مسلمان در قرون اولیه‌ی اسلامی نیز، می‌توان گفت که خلیل بن/حمد تحت تأثیر اوزان دلنشیں موجود میان ترکی‌گویان و ترکی‌سرایان توانسته است با بهره‌جویی از اصول و قواعد شعر ترکی به تدوین دانش عروض دست بزند.

برخی اصلاً ریشه‌ی عروض را در شعر هجایی ترکی باستان جستجو می‌کنند. یکی از مدافعان این نظریه مرحوم دکتر محمد تقی زهتابی است. وی می‌گوید:

«ریشه‌های وزن عروض را در اشعار فولکلوریک ترکی باستان باید جستجو کنیم و نباید چشم بسته بگوییم که ما اوزان عروض ترکی را از فن عروض عربی گرفته‌برداری کردایم.»

وی می‌گوید:

«نخست باید بدانیم که عروض غیر از «علم عروض» است. ما علم عروض را مدیون خلیل بن احمد هستیم. اما پیش از تدوین این علم توسط او، عروض وجود داشت. همان گونه که ستاره‌ها همیشه هستند، اما داشت ستاره‌شناسی بعدها مدون شده است.» مرحوم زهتابی پیرامون منابع مورد استفاده‌ی خلیل بن احمد برای تدوین دانش عروض می‌گوید:

«جهت تدوین علم عروض مجموعه‌ی تجربیات شعری یک صد و پنجاه ساله‌ی دوران جاهلیه‌ی عرب برای خلیل بن احمد کافی بود. اما به یقین در این تجربیات، اوزان گوناگون اشعار اساطیری زبان فراگیر ترکی باستان و سومری و جز آن بی‌تأثیر نبوده است.»

مرحوم زهتابی با آوردن امثاله و شواهد فراوان و قانع کننده‌ای از سرودهای باستانی ترکی و نیز بررسی اوزان چیستان‌ها، ترانه‌های عامیانه و اشعار فولکلوریک ترکی آذری، به این نتیجه می‌رسد که:

«در کنار اوزان شمارشی هجایی، وزن‌هایی نیز در شعر ترکی باستان وجود داشت که شبیه و یا عین اوزانی بود که بعدها از طریق «علم عروض» توسط شعرای دوران اسلامی اخذ گردید و به کار رفت.^{۱۲}

۱-۲-۴. منشاء عربی عروض

با توجه به همه‌ی آن چه که گفته شد، نظر ما این است که علم عروض در اصل با گسترش فرهنگ اسلامی در خاورمیانه و آسیای میانه به تدریج وارد شعر زبان‌های گوناگون مردمان مسلمان شده گردید و مانند همه‌ی مظاهر فرهنگ اسلامی، همه جا را تا هندوستان تحت سیطره‌ی خود قرار داد. اینجا باید اشاره کنیم که ملل مسلمان از جمله ترکان و فارسی زبانان، تصاحب علم عروض و گسترش آن را مديون اسلام هستند و به برکت مسلمان شدن توانستند دریابی از آثار شعری لطیفی بیافرینند و ظرفی‌ترین عواطف و احساسات خود را در آن بیان کنند.

عرب پیش از اسلام صاحب دانش عروض بود و شعرای پیش از خلیل بن احمد در بحوری نظیر مضارع و مقتضب گاه به گاهی شعر گفته‌اند.^{۱۳} اشعار به جا مانده از دوره‌ی جاهلی، بسیار پخته و پیشرفت‌هه است و این معلوم می‌کند که عروض در عرب دارای تاریخی بس قدیمی‌تر است.^{۱۴} شوقي ضيف در کتاب «هنر و سبک‌های شعر عربی» می‌گوید: «در آثار شعر جاهلی قيدها و سنت‌های فراوانی وجود دارد و شاید همین امر سبب شده است

¹² سخنان مرحوم زهتابی از کتاب «ریشه‌های عروض در فولکلور ترکی» نقل گردید. این کتاب هنوز چاپ نشده است. بخش‌هایی از آن را آقایان گوئنلی و محمد رضا کریمی در اختیار ما گذاشتند.

¹³ بهروز، دکتر اکبر/تاریخ ادبیات عرب، ص ۲۲۳.

¹⁴ همان/ص ۲۸.

که جویدی بگوید: «قصاید اعجاب‌آفرین قرن ششم میلادی حکایت از آن دارد که حاصل صنعتی بلند مدت است.» زیرا کثرت قواعد و قوانین موجود در زبان و نحو و ترکیبات و اوزان، آن محقق را به این نتیجه می‌رساند که شکل جاهلی این قصاید تنها پس از تلاش‌های مجده‌ای که شاعران در صنعت آن مبذول داشته‌اند به وجود آمده است. بررسی موسیقی شعر جاهلی برخی از این تلاش‌ها را روشن می‌کند. به طور مثال قصیده از واحده‌ای موسیقایی تشکیل شده است که بیت نامیده می‌شود و غالباً به چهل بیت می‌رسد و گاهی بالغ بر صد بیت است و گاه به دو بیت تنزل پیدا می‌کند و شاعر در همه‌ی ابیات وزن واحدی را اختیار می‌کند تا نغمه‌ها و آهنگ‌های وی را در تمامی اثر ادبی هماهنگ سازد. همچنان که در پایان همه‌ی ابیات حرف واحدی را می‌آورد که «روی» نامیده می‌شود و به این هم بسته نمی‌کند، بلکه همواره اعمالی را انجام می‌دهد و اصولی را مراعات می‌کند که کار بررسی آن به عهده‌ی دو علم عروض و قافیه است.^{۱۵}

امرؤ القیس یکی از شاعران عصر جاهلی است که چند بیت از قصیده‌ی بلند وی را که در وصف اسب خود سروده است، برای نمونه ذکر می‌کنیم:

وَقَدْ أَغْتَدِي وَالظَّيْرُ فِي وُكُنَّاتِهَا،
بِمُنْجَرَدِ قَبْدِ الْأَوَابِدِ هَيْكَلٍ،
مَكَرٌ مَفَرٌ مُقْبَلٌ مُدِيرٌ مَعًا،
كَجُلْمُودٍ صَحْرٍ خَطَّهُ السَّيْلُ مِنْ عَلِ.

¹⁵ ضیف، شوقی / هنر و سیکهای شعر عربی، ص ۲۰.

كُمَيْتَ يَزِلُّ اللَّبْدُ عَنْ حَالٍ مَتْنَهِ،
كَمَا زَلَّ الصَّفَوَاءُ بِالْمَتْنَزِلِ.
عَلَى الدَّبَلِ جَيَّاشَ كَأَنَّ اهْتَامَهُ،
إِذَا جَاهَ فِيهِ حَمِيمٌ غَلَى بِالْمَتْنَزِلِ.^{۱۶}

ترجمه: «بسا که سپیدهدم، به هنگامی که پرندگان در لانه‌هایشان به سر می‌برند، با اسی کوتهموی و درشت‌اندام که برای حیوانات وحشی همچون دام است، بیرون می‌زنم.

اسی که در آن واحد یورش می‌آورد و می‌گریزد، پیش می‌آید و روی برمی‌تابد، همانند صخره‌ای سخت که سیل از فراز کوه به زیر آورد.

اسی سرخ‌رنگ که نمذین از روی پشتیش می‌لغزد، چنان که قطرات باران از روی صخره‌های صاف صیقل خورده بلغزد.

به همه‌ی لاغری پرچوش و خروش است، چنان که وقتی به تک خیزد آواز درونش همانند غلیان دیگی است.»

یکی از قدیمی‌ترین بحرها و یکی از اوزان اصیل شعر عربی، بحر رجز است. شعرای دوره‌ی جاهلیت به هنگام محاربه یا مفاخره بالبدیهه و ارتجالی رجز را در دو یا سه بیت می‌گفتند، رفته رفته بر طول ایيات آن افزودند و به صورت طولانی درآمد. گفته‌اند اول کسی که رجز را طولانی کرده، اغلب عجلی در زمان پیامبر و بعد از او رؤبة بن عجاج بوده است.^{۱۷}

^{۱۶} همان/ ص ۲۱.

^{۱۷} جرجی زیدان / العرب قبل الاسلام، ج ۱، ص ۶۷.

علم عروض از سده‌ی چهارم هجری نیز از سوی جامعه‌ی ترکان که دسته دسته و گروه گروه به اسلام روی می‌آوردند، پسندیده و پذیرفته شد و با توجه به ریشه‌های اوزان عروضی که در ترکی باستان نیز وجود داشت بر شعر رسمی ترکی انطباق یافت.

در ترکی آذری نخستین آثار شعر عروضی رسمی را به صورت مدون و کامل در دیوان‌های بایرک قوشچو اوغلو و قاضی برهان الدین می‌باییم و تا روزگار ما استفاده از این اوزان در کنار بهره‌جویی از وزن‌های بومی هجایی ادامه دارد. اما شکی نیست که نخستین کسی که در شعر عرب اوزان عروض را تبویب و تدوین کرد، خلیل بن احمد فراهیدی ازدی (۱۰۰ - ۱۷۵/۱۷۰ ه.) بوده است. در متون عربی او را چنین معرفی می‌کنند:

اول من الْفَ الْأَوْزَانُ وَ وَضَعُ عِلْمَ الْعَرْوَضِ.^{۱۸}

به هر روی خلیل بن احمد، این علم را در ۱۵ بحر تدوین کرد و بعد از او ابوالحسن سعید بلخی ملقب به الخفشن اوسط یک بحر - متدارک - به آن افزود. بعدها فارس‌ها این معیار را از اعراب گرفتند و به تطبیق آن با شعر فارسی و توسعه‌ی اوزان و بحور آن پرداختند و به تدریج چند بحر - قریب، جدید، کامل و مشاکل - به آن افزودند و تعداد بحور را به نوزده بحر رسانند. وزن عروضی بر کمیت - بلندی و کوتاهی - و تناسب هجایا و تساوی مصراع‌ها استوار است. مصراع از واحدهای شعر است که از کلمات و هجایا و واک‌ها تشکیل می‌شود.

^{۱۸} سعدون‌زاده، جواد / العروض و القافیه، ص ۲.

۳-۱. عروض پژوهان معاصر

از میان ملل و اقوامی که در شعر خود از فن عروض بهره می‌جویند، در عصر ما پژوهشگرانی ظهر کردند که به کاوش‌های علمی و جدید در عروض دست یاری‌بندند. از میان آنان، چهار تن را معرفی می‌کنیم:

۳-۱-۱. خانلری و کابلی

پرویز ناتل خانلری از کسانی است که تاختن به علم عروض و ناسپاسی از بزرگان عروضی و مخترعان آن نظیر خلیل بن احمد، شمس قیس رازی، خواجه نصیر توسي، وحید تبریزی و جز آن را پایه گذاشت. وی ضمن آن که با ژست عالمانه‌ی مدرنی عروض را به دو گونه‌ی «ستنی» و «جدید» تقسیم‌بندی کرده است، چنین ادعایی دارد:

«نگارنده با تفحصات دقیق ممتد و دشوار (?)، پانزده جنس وزن یعنی پانزده سلسله در اوزان شعر فارسی یافته است و هیچ یک از اوزانی که در شعر فارسی به کار رفته، حتی اوزان نامطبوع و نامنظمی که در کتب عروض هست و هرگز شاعر خوش‌طبع معروفی به آن اوزان شعر نساخته، از این پانزده سلسله بیرون نیست.»

ایرج کابلی یکی دیگر از کسانی که به استادان بنیان‌گذار عروض می‌تازد، برای اثبات بازی‌های جدید خود، در رد خانلری می‌گوید:

«این [به اصطلاح] «تفحصات دقیق ممتد و دشوار» در واقع چیزی نیست جز جمع آوری وزن‌هایی که در نوشه‌های عروضیان پیشین آمده است و زیر هم آوردن طول‌های گوناگون یک رشته به همان شیوه‌ی قدیمی عروضیان.»^{۱۹}

وی پس از بحثی مفصل در رد مدرن‌بازی‌های خانلری می‌گوید:

^{۱۹} کابلی، ایرج / وزن‌شناسی و عروض، ص ۸۴.

«... خانلری در پایان کتابش مکرر خبر توفیق خود را به خواننده می‌دهد. کسانی که وقتی صرف خواندن المعجم و معیارالاشعار کرده‌اند، با خواندن جمله‌بی که او در ذیل دایره‌ی مربوط به «سلسله‌ی دهم» نوشته، احساس می‌کنند که انگار اصل این جمله، متعلق به یکی از این دو کتاب است و خانلری آن را بازنویسی کرده است. آن جمله چنین است:

این دایره را نیز بnde یافته است (!) بیشتر بحور آن در حالت تام غیر مستعمل است،
اما متفرعات آن‌ها استعمال می‌شود.^{۲۰}

و به دنبال آن می‌گوید:

«بحث بیش‌تر درباره‌ی فصل‌های پایانی کتاب خانلری تلف کردن وقت است.^{۲۱}
تنها نوآوری خانلری، آوردن معادل یا «پایه‌های فارسی برای اجزاء و ارکان عروضی است. آن معادل‌ها چنین است:

نوا	-	به جای فعل
چامه	.	به جای فاع
آوا	--	به جای فعلن
همه	..	به جای فعَّ
خش Shawa	--.	به جای فعلون
بنوا	...	به جای فعلن
نیکاوا	--	به جای مفعولن
خشناوا	--.	به جای فاعلن
ترانه	..	به جای فعول

²⁰ همان، ۸۶.

²¹ همانجا.

زمزمه . . . - به جای فاعلُ

اگر با این روش بیت زیر:

بر سیه دل چه سود خواندن وعظ،
نرود میخ آهنین در سنگ.

از سعدی را تقطیع کنیم، در مصraig اول خواهیم نوشت:

- - / - - / - -

خشناوا/ خشنوا/ ترانه/ نوا

در مصraig دوم عاجز از نشان دادن پایه‌ی پایانی خواهیم بود:

- - / - - / - -

بنوا/ خشنوا/ خشاوا/ خش (؟)

بعضی از ایراداتی که خانلری بر عروض می‌گیرد تا آن را به عنوان نماد فرهنگ عربی (و بلکه اسلامی) از چشم بیندازد، بسیار آبکی و مضحك است. مثلاً می‌گوید: «عروض سنتی، وزن را به اجزای متساوی تقسیم نمی‌کند.» در حالی که همین شعر فوق با اجزاء عروضی چنین تقطیع می‌شود:

بر سیه دل چه سود خواندن وعظ،

فاعلاتن، مفاعلن، فعلن

- - / - - . - / - -

نرود میخ آهنین در سنگ.

فاعلاتن، مفاعلن، فعلن

- - / - - . - / - -

که همه‌ی اجزاء متساوی‌اند، ولی دیدیم که «نوا—خشنوا»‌ی خانلری در تقسیم به اجزاء متساوی جواب نداد. همه‌ی این ایرادگیری‌های لجوجانه فقط به خاطر این است که وی می‌خواهد به گونه‌ای وام‌گیری از عروض عربی یا ترکی را نپذیرد.

کابوی پس از بحثی مفصل در رد منشأ عربی (و بلکه اسلامی) داشتن عروض در ۳۵۰ صفحه، عاجزانه می‌گوید:

«چنان که گفتیم ما، برای آن که بتوانیم قواعد عروض را دنبال کنیم و به کار بندیم، به اجبار این گونه قواعد را «رعایت» می‌کنیم، اما نمی‌پذیریم!»^{۲۲}

در گذشته این گونه نبود، شاعران فارسی زبان از رودکی تا فروغی بسطامی، همگی آموختن عروض را موهبتی می‌دانستند که اسلام به آنان عطا کرده است. اندیشمندانی مانند رشید وطوطاط در باب بحور و اوزان عروض آثار علمی ماندگاری تألیف می‌کردند.

۱-۳-۲. الول ساتن

یکی دیگر از کسانی که به علت منشأ عربی و اسلامی داشتن عروض، داغ کرده و به طبل ناب‌گرایی‌های نژادی کوییده است «الول ساتن» نامی، استاد دانشگاه ادینبوروی اسکاتلند است. وی در مقدمه‌ی کتاب «شعر فارسی» می‌گوید: «بیش از هزار سال است که تحقیق در وزن‌های شعر زبان فارسی زیر سیطره‌ی اصولی انجام گرفته است که تحلیل‌گران شعر عرب وضع کرده‌اند. در نوع‌بندی وزن‌های اشعار کلاسیک فارسی همه از همین قاعده پیروی شده است. این خود سبب شده است که برخی از علماء خیال کنند که این دو سیستم عروضی پیوند خوبی‌شاندی دارند(!) و بعضی

²² کابلی، ایرج / وزن‌شناسی و عروض، ص. ۳۷۲.

ادعا کرده‌اند که قواعد شعر فارسی مأخذ از عربی است. من در این کتابم ثابت خواهم کرد که این ادعا بی‌اساس است^(۱)^{۲۳}

تنها کار ساتن این است که اول شعر فارسی را به ۱۴ رشته‌ی وزن بخش‌بندی کرده است و سپس همه‌ی ت فعله‌های عروضی را با الفبای تقطیع شعری نوشته و با سلیقه‌ی خاص خود آن‌ها را در جدولی با دو ردیف افقی و عمودی «شماره‌ی هجا» و «شماره‌ی رشته» نامیده است و جدول را با محاسبات ریاضی به گونه‌ای نظم داده است که از هر کدام از هجاهای این رشته‌ها، یکی از وزن‌های عروضی به دست می‌آید. و بدین گونه به جای ت فعله‌ها شماره به کار برده است و وزن‌ها را بر اساس این جدول با شماره خوانده است. مانند: وزن $\frac{۳}{۴}-۱۳$ و $\frac{۶}{۲}-۱۷$ که عدد ۳ شماره‌ی رشته، عدد ۴ نماینده‌ی مرتبه‌ی هجایی، و عدد ۱۳ تعداد هجاهای را نشان می‌دهد.

این کار ساتن، گرچه کاری علمی بر روی اوزان عروضی است، اما وی نگفته است که اگر عروض وجود نداشت، وی قادر به ایجاد این جدول نمی‌شد و این کار علمی و البته ناقص وی، نمی‌تواند دلیل بر منشأ غیر اسلامی بودن عروض باشد.

۱-۳-۳. بهرام سیروس

بهرام سیروس پژوهشگر تاجیکستانی عروض تاجیکی^{۲۴} را چیزی جز عروض فارسی نمی‌داند و در کتاب خود بحور و اوزان به کار رفته در شعر فارسی را از روزگار رودکی تا زمان خود بررسی و تحلیل کرده است. و نتیجه گرفته است که

²³ Sutton, Elwell. *The persian Metres*, London 1918.

²⁴ سیروس، بهرام. عروض تاجیکی، دوشنیه، ۱۹۶۳.

در عروض فارسی ۲۸۰ قالب شعری وجود داشته است که البته قالب‌های شعری که عبدالرحمن جامی و سیف نیشابوری نیز به صورت نظری و نه عملی، نام برده‌اند از سوی وی محاسبه شده است. اما وی توانسته است فقط به ۱۲۰ قالب شعری تکیه کند و به بسیاری از قالب‌ها مثال شعری نیافته است.

۴-۱. اکرم جعفر

عنوان کتاب مرحوم اکرم جعفر دانشمند جمهوری آذربایجان «بنیان‌های عروض و عروض آذربایجان در مقایسه با عروض‌های عرب، فارس، تاجیک،^{۲۵} ترک (= عثمانی) و اوزبک» است.

وی در فصول اول و دوم کتاب خود به مسائل نظری عروض می‌پردازد و پس از معرفی عروض و شرح دقیق بحور و اوزان عروضی و زحافات رایج در شعر عربی، فارسی، اوزبکی (= گفتایی)، ترکی (= عثمانی) و آذربایجانی (= ترکی آذربایجان) را جداگانه به بحث می‌گذارد. او، بحور عروضی بر شعر ملل گوناگون را چنین توزیع می‌کند:

«بحور عروض عرب: بحور عروض عرب شانزده است: طویل، مدید، بسیط، وافر، کامل، هزج، رجز، رمل، سریع، منسرح، خفیف، مضارع، مقتضب، مجتث، متقارب، متدارک.
بحور عروض فارس و تاجیک: بحور عروض فارس و تاجیک چهارده است: هزج، رجز، رمل، منسرح، مضارع، مقتضب، مجتث، سریع، جدید(غیریب)، قریب، خفیف، مشاکل، متقارب، متدارک.

بحور عروض ازبک: بحور عروض ازبک سیزده است: هزج، رمل، مضارع، متقارب، مجتث، خفیف، منسرح، رجز، سریع، متدارک، کامل، طویل، مشاکل.

²⁵ جعفر، اکرم. عروضون اساسلاری و آذربایجان عروضو. (عرب، فارس، تاجیک، تورک و اوزبک عروض‌سازی ایله مقاییسەدە)، باکی، علم نشریاتی، ۱۹۷۷.

بحور عروض ترک: بحور عروض ترک، یازده است: هزج، رمل، هزج، مضارع، مجتث، خفيف، سريع، متقارب، منسرح، كامل، وافر.

بحور عروض آذربایجان: بحور عروض آذربایجان دوازده است: هزج، رمل، منسرح، رجز، مضارع، مجتث، خفيف، متدارک، متقارب، كامل، سريع، مقتضب.^{۲۶}

سپس هر يك از بحور را با اوزان و زحافات مختلف آن جدآگانه و در چهار زبان فوق با امثاله و شواهد کافی معرفی می‌کند و در معرفی هر بحری در ترکی آذربایجانی فصلی جدآگانه می‌آورد و سپس فصلی با عنوان «فرم در عروض آذربایجان» می‌آورد که نقل آن خالی از فایده نیست:

«عروض در واقع گونه‌ای سیستم وزن شعر است که از سوی زبان پژوهان دیرین عربی و بر اساس قواعد ذاتی این زبان تدوین و تبییب شده است. از این رو، طبیعی است که این سیستم با قواعد همه‌ی زبان‌ها انطباق پیدا نکند و نارسایی‌هایی در هر زبان غیر از عربی داشته باشد.

از سده‌ی هشتم میلادی به این سوی، عروض پژوهان به این نارسایی‌ها توجه کرده‌اند و به اصلاح آن‌ها کوشیده‌اند. از ابوالحسن/خفس، عبدالله انباری تا پژوهشگران غربی از قبیل اوالد، س. گویار، م. هارتمن و محققان شرقی مانند فطرت، علینقی وزیری، پرویز نائل خانلری، مهدی حمیلی، ادیب طوسی و جز آن، خود به ایجاد سیستم‌های جدیدی دست یازیده‌اند و یا طرح‌هایی را پی‌ریزی کرده‌اند.

نارسایی‌ها در عروض را می‌توان به دو گونه تقسیم کرد: گونه‌ی نخست نارسایی‌های ذاتی و گونه‌ی دیگر، نارسایی‌هایی است که هنگام انطباق عروض با زبان‌های ملل مختلف پیدا می‌شود. این گونه نارسایی‌ها در شعر فارسی و ترکی از سوی صاحب نظران بازنموده شده است و راه‌هایی برای رفع آن‌ها یافته شده است.

در انتباق عروض با قواعد زبان ترکی آذربایجانی نیز، از قرن‌ها پیش شاهد بروز نارسایی‌هایی هستیم. اما شاعران ماهر و عروض‌دانان آذربایجان توانسته‌اند فن عروض را کاملاً با زبان آذربایجانی انتباق دهنده و قوانین و قواعد آن دو را به هم منطبق سازند. و این همه در عمل ظهرور کرده است ولی تئوری آن تدوین نشده است. ما در این تکنگاری همین تجربیات را به صورت نظریه‌ای علمی مدون خواهیم ساخت.

با همه‌ی این‌ها، باید اذعان کنیم که در داشی که به آن نام «عروض آذربایجان» می‌دهم، نقایصی وجود دارد که از عدم انتباق تفعله‌ها در قالب‌های عروض با قواعد و قوانین ذاتی زبان ترکی آذربایجانی ناشی می‌شود که مانع بهره‌گیری کامل بهره‌جویان از عروض است.

بحوری که ساختار عروض را تشکیل می‌دهد و اوزان و تفعله‌های آن‌ها از یک سو، و اصطلاحات متروک و غریب عروض از سوی دیگر، مانع ایجاد رابطه‌ای نزدیک از سوی خوانندگان آذربایجانی با عروض می‌شود. نگارنده با هدف حذف این بیگانگی و دشخواری، سال‌ها اندیشیدم و سرانجام به فکر ایجاد رفورم در عروض آذربایجانی افتادم و طرح آن را به شرح زیر، با خوانندگان در میان می‌گذارم:

در عروض شش رکن وجود دارد:

۱ - سبب خفیف: که یک هجای بلند است.

۲ - سبب ثقیل: که دو هجای بلند است.

۳ - وتد مقرون: که یکی کوتاه و دیگری بلند در قالب یک واژه‌ی دو هجایی است.

۴ - وتد میانی: که یکی بلند و دیگری کوتاه در قالب یک واژه‌ی دو هجایی است.

۵ - فاصله‌ی صغیری: که یک واژه‌ی سه هجایی است که دو هجای اول آن کوتاه و هجای سوم آن بلند است.

۶ - فاصله‌ی کبری: در قالب یک واژه‌ی چهار هجایی است که سه هجای اول کوتاه و هجای چهارم بلند است.

رکن ششم - یعنی فاصله‌ی کبری - در تفعله‌های اصلی عروض اشتراک نمی‌شود. چرا که در این ساختار تفعله‌ی اصلی وجود ندارد. به این دلیل رکن ششم در حد یک نظریه باقی می‌ماند. در اساس پنج رکن اولی، هشت اساس عروض، یا خود تفعله‌ی اصلی ایجاد شده است: فولون، فاعلن، مقاعیلن، فاعلاتن، مستفعلن، مقاعلتن، متفاعلن، مفهولات. با تغییر در اشکال مختلف این هشت تفعله‌ی اصلی، در عروض در حدود هفتاد تفعله به وجود می‌آید. و بر اساس این تفعله‌ها، تمام بحرهای عروض و تمام انواع وزن ایجاد شده است. تمام این‌ها را - تمام تفعله‌ها و همه‌ی قولاب وزن - با مجموعه اصطلاحات مرکب خود را در تفعله‌ی دوم و سوم بالا دیدیم.

حال قصد ما این است که این سیستم مرکب را به قدر امکان در یک شکل ساده بیندازیم و یک سیستم جدید ایجاد کنیم. برای جدا کردن این سیستم جدید از سیستم عروض، قبل از هر چیز لازم است نامی برای آن تعیین شود. ما به طور موقت آن را «اکرمی» نامیدیم. در عین حال قولاب تعویض کننده‌ی تفعله‌ی عروض را مُدل و تغییر دهنده‌ی رکن را هم عنصر خواندیم.

در مقابل شش رکن عروض در اکرمی شش عنصر گذاشته می‌شود:

- ۱ - عنصر نو *nü* که عبارت از یک هجای کوتاه است.
- ۲ - عنصر دیل *dil* که عبارت از یک هجای بلند است.
- ۳ - عنصر نووه *nüva* از دو هجای کوتاه است.
- ۴ - عنصر دو هجایی قلم *qələm* که عبارت از یک هجای کوتاه و یک هجای بلند است.
- ۵ - عنصر دو هجایی پُرده *pərda* که عبارت از یک هجای بلند و یک هجای کوتاه است.
- ۶ - عنصر جان *can* که عبارت از یک هجای کشیده یا دو هجای بلند است.

در میان ارکان عروضی و عناصر اکرمی یکی سری تفاوت‌ها وجود دارد. این تفاوت‌ها برتری‌های عروض اکرمی را به طور واضح نشان می‌دهد.

- ۱- در عروض ارکان، تنها به هشت تعلق هستند و تنها با آن‌ها تطبیق می‌شوند. اما در اکرمی عناصر به تمام مدل‌ها متعلق‌اند. تمام مدل‌های انواع وزن بلاواسطه در اشکال مختلف عناصر می‌آیند.
- ۲- در عروض رکنی که بتواند هجای کوتاه را نشان دهد، وجود ندارد. ولی در اکرمی این وظیفه بر عهده‌ی نو گذاشته شده است.
- ۳- رکن ششم در عروض تنها در حد یک نظریه باقی مانده است. در این باره حتی در قرن هشتم میلادی ابوالحسن اخفس و بعدها دیگر عروض‌شناسان هم اعتراض کردند. اما در اکرمی عنصری که در عمل بی‌اهمیت و غیر ضروری باشد، وجود ندارد.
- ۴- از ارکان عروضی نه تنها فاصله‌ی کبری، بلکه فاصله‌ی صغیری همه تنها یک ماده است. فاصله‌ی صغیر را می‌توان با یکی کردن سبب خفیف و نقیل عوض کرد. در اکرمی این گونه زواید وجود ندارد. در اکرمی می‌توان با یکی کردن نووه و دول یک واژه‌ی سه هجایی ساخت: نووه‌دیل.
- ۵- بر ارکان عروض نام و اصطلاحات بی‌معنا گذاشته‌اند. مثلاً واژه‌ی دو هجایی کوتاه را سبب نقیل (= طناب سنگین) و یا وتد مفروق (= میخ جدا از هم) و جز آن نام داده‌اند. لیکن عناصر اکرمی از این ایراد و اشکال یعنی از اصطلاحات بی‌معنا بری است. در آن هر نام عنصر در عین حال خود آن عنصر است.
- ۶- پیداست که چه در ادبیات و چه در زبان محاوره‌ی ما کلمه‌های دو هجایی بلند کم نیست. مانند: پریشان، جانان، افسوس، ناموس، حیات، کاشات، تبلیغ، تصدیر، ایواه، دلخواه، مثال، خیال، مجnoon، ملعون، سُرور، جسور، سرباز، رنگساز، ناکام، گلاب، انقلاب و غیره. هجایی پایانی برخی کلمات که به حروف بی‌صدا پایان یافته‌اند همچون واژه‌های دو هجایی بلند در تعداد زیادی وجود دارد مانند: عشق، مشق، ذوق، شوق، مرد، درد، نرخ، رقص، درس، آواند، آخوند، بخت، تخت، کمند، دلبند، شرق، غرب، رنگ، آهنگ، وزن، قید، قبا، قوم، قوس، دور، دؤرد، دوست، مست، قورد.

۷- در عروض نمی‌توان حد و مرز ارکانی را که تفعله‌ها را تشکیل داده‌اند، به آسانی دریافت. مانند: فاع، فَعل، فعلون، مفعولن، فاعلُ، فَعَلاتن و جز آن که ترکیب و چگونگی سازه‌بندی آن‌ها به راحتی قابل درک نیست. اما در اکرمی، عناصر تشکیل دهنده‌ی مدل‌ها به آسانی قابل تجزیه‌اند. مانند: دیل پرده (مفهولن)، قلم نَوْوه (مفاعیلن)، دیل دیل قلم (مستفعلن).

۸- در عروض اصطلاحات پیچیده و گاه بی‌معنای زحافات، علت‌ها، دائره‌ها، اصول و فروع بحور پیوسته حدود مناقشه و مباحثه بوده است. اما در اکرمی این گونه پیچیدگی‌ها وجود ندارد.

به نظر می‌رسد دیگر نیازی در شرح برتری‌هایی اکرمی به عروض نداریم. در زیر معادل اکرمی ۴۷ تفعله‌ی عروض را می‌آوریم:

شماره	تفعله‌های عروض	تفعله‌های اکرمی	شماره	مدل‌های عروض	مدل‌های اکرمی	مدل‌های اکرمی
۱	مفاعیل	قلم جان	۲۵	فاعلان	پرده جان	
۲	مفاعیلن	قلم نَوْ جان	۲۶	فاعلاتان	دیل قلم جان	
۳	مفاعیلان	قلم دیل جان	۲۷	فاعلاتُ	دیل قلم نَوْ	
۴	مفاعلاتُ	قلم نَوْ پرده	۲۸	فاعلاتن	دیل قلم دیل	
۵	مفاعلاتن	قلم قلم دیل	۲۹	فاعلُ	دیل نَوْوه	
۶	مفاعلُ	قلم نَوْوه	۳۰	فاعلن	دیل قلم	
۷	مفاعلن	قلم نَوْ دیل	۳۱	فع	دیل	
۸	مفاعیلُ	قلم پرده	۳۲	فعل	قلم	
۹	مفاعیلن	قلم دیل دیل	۳۳	فعلُ	قلم	
۱۰	مفهولُ	دیل پرده	۳۴	فعلان	نَوْوه جان	
۱۱	مفهولن	دیل دیل دیل	۳۵	فعلاتان	نَوْوه دیل جان	
۱۲	مستفحلُ	دیل دیل نَوْوه	۳۶	فعلاتُ	نَوْوه پرده	
۱۳	مستفحلان	دیل پرده جان	۳۷	فعلاتن	نَوْوه دیل دیل	
۱۴	مستفعلن	دیل دیل قلم	۳۸	فعلُ	نَوْوه نَوْ	
۱۵	متفاعلان	نَوْوه پرده جان	۳۹	فعلن	نَوْوه دیل	

دیل جان	فعالن	۴۰	نُووه دیل نُووه	متتفاعل	۱۶
پرده	فعلُ	۴۱	نُووه دیل قلم	متفاعلن	۱۷
دیل دیل	فعلُ	۴۲	دیل نُووه جان	مفتulan	۱۸
نُو جان	فعل	۴۳	پرده قلم جان	مفتولاتن	۱۹
قلم جان	فعلان	۴۴	دیل نُووه پرده	مفتولاتُ	۲۰
قلم نُو	فعلُ	۴۵	پرده قلم دیل	مفتولاتن	۲۱
قلم دیل	فعلان	۴۶	پرده نُووه	مفتلُ	۲۲
قلم	فعلُ	۴۷	پرده قلم	مفتلن	۲۳
			جان	فا	۲۴

باید اضافه کنم که در ذکر مدل‌های اکرمی، می‌توان آن‌ها را جابجا هم کرد. مانند

مثال‌های زیر:

قلم = نُو دیل

پرده = دیل نُو

قلم پرده = نُو دیل دیل نُو

دیل پرده جان = دیل دیل نُو جان

نُووه دیل قلم = نُووه دیل نُو دیل

دیل نُووه پرده = پرده قلم نُو

و غیره.

باید تأکید کنم که نام‌های تفعله‌های عرضه کاملاً بی‌معنا هستند. اما بر عکس، مدل‌های اکرمی به استثنای عنصر نُو، از عبارات معنی‌دار تشکیل شده است.

بدین‌گونه در ۲۱ بحر عرضه شعر ترکی و ۷۲ گونه اوزان و انواع آن تعداد ۱۶۰ قالب مصراع متفاوت وجود دارد. کلیه‌ی این انواع را در جدول زیر با مبانی اکرمی رو در رو

می‌نهیم:

بحر	اوزان عروضی	اوزان اکرمی
۳	مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفعولُ مفاعیلُ مفاعیلُ فولن مفعولُ مفاعلن فولن	قلمدیل دیل قلمدیل دیل قلمدیل دیل دیل پرده قلمپرده قلمپرده قلمدیل دیل پرده قلم قلمدیل
۴	فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن فعالتن فعالتن فلالتن فعلن فعالات فاعلاتن فعلاتُ فاعلاتن	قلمدیل دیل قلمدیل دیل قلمدیل دیل قلمدیل قلمدیل دیل قلمدیل دیل قلمدیل دیل قلم نّووه دیل دیل نّووه دیل دیل نّووه دیل نّووه دیل نّووه پرده دیل قلمدیل نّووه پرده دیل قلمدیل
۵	مفتعلن فاعلن مفتعلن فاعلن	پرده قلم دیل قلم پرده قلم دیل قلم
۶	مستفعلن مستفعلن مستفعلن مستفعلن مفتعلن مفاعلن مفتعلن مفاعلن	دیل دیل قلم دیل دیل قلم دیل دیل قلم دیل قلم. یا: دیل پرده دیل دیل پرده دیل پرده دیل دیل پرده دیل پرده قلم قلم قلم پرده قلم قلم. یا: قلم نّوّدیل قلم قلم قلم نّوّدیل
۷	مفهولُ فاعلات مفاعیل فاعلن مفهول فاعلاتن مفعول فاعلاتن	دیل پرده دیل قلم نّو قلم پرده دیل قلم. یا: دیل پرده پرده پرده قلمپرده دیل قلم دیل پرده دیل قلمدیل دیل پرده دیل قلمدیل
۸	مفاعلن فعالتن مفاعلن فعالتن مفاعلن فعالتن مفاعلن فعلن	قلم قلم نّووه دیل دیل قلم قلم نّووه دیل. یا: قلم نّوّدیل نّووه دیل دیل قلم نّوّدیل نّووه دیل قلم قلم نّووه دیل دیل قلم قلم نّووه دیل. یا: قلم نّوّدیل نّووه دیل دیل قلم نّوّدیل نّووه دیل
۹	فعالتن مفاعلن فعلن	نّووه دیل دیل قلم قلم نّووه دیل. یا: نّووه دیل دیل قلم نّوّدیل نّووه دیل
۱۰	فاعلن فعل فاعلن فعل	دیل قلم قلم دیل قلم قلم. یا: دیل قلم نّوّدیل دیل قلم نّوّدیل
۱۱	فولن فولن فولن فولن فولن فولن فولن فعل فعلن فعلن فعلن فعلن	قلمدیل قلمدیل قلمدیل قلمدیل قلمدیل قلمدیل قلمدیل قلم دیل دیل قلمدیل دیل دیل قلمدیل

نحوه دیل قلم نوّوه دیل قلم نوّوه دیل قلم نوّوه دیل قلم	متتفاعلن متتفاعلن متتفاعلن متتفاعلن	کوچک
پرده قلم پرده قلم دیل قلم	متفعulen مفعulen فاعلن	نیم
دیل قلم نوّ دیل دیل دیل دیل قلم نوّ دیل دیل دیل دیل	فاعلاتُ مفعولن فاعلاتُ مفعولن	متفقین

پیداست که اکرم جعفر با اطلاع و اشراف کامل به عروض در عربی، فارسی و گویش‌ها و لهجه‌های ترکی شرقی و غربی توانسته است طرحی برای عروض پژوهان معاصر در موضوع عروض در شعر ترکی آذری ارائه کند. کار او شبیه نوآوری‌های خانلری است و در واقع هر دو تلاش در ابداع معادل‌ها برای اجزاء و ارکان عروضی داشته‌اند. اما اکرم جعفر به خلاف خانلری به علم عروض نمی‌تازد، بلکه به قصد و نیت تسهیل کار عروض‌پژوهان به ابداع طرح خود دست می‌یازد. اما باید اعتراف کرد که این ابداعات و نوآوری‌ها از سوی دیگران استقبال نشد و شیاع نیافت و در حد طرح در صفحات کتاب‌ها برجای ماند.

۱-۳-۵. صمد ظهوری

مرحوم صمد ظهوری، عروض‌پژوه تبریزی، در سال ۱۳۶۱ کتابی با عنوان «عروض قایدالاری آذربایجان دیلینده» در ۸۰ صفحه در تبریز چاپ کرد. وی در این کتاب کم حجم و پرمحتو، بر اساس کتاب «مجمع‌العلوم و مجمع الفنون» قواعد ۲۷۰ وزن عروض در شعر ترکی آذربایجانی را به بحث گذاشته است. یکی از کارهای مرحوم ظهوری رواج دادن به معادل‌های ترکی ابداعی از سوی اکرم

²⁷ همان / صص ۳۸۴-۳۸۸.

جعفر برای برخی از اصطلاحات و عبارت عربی عروض است که مانیز در این کتاب در موارد لزوم از تجربیات و داده‌های آن مرحوم سود بردیم.

۲. شعر چیست؟

شعر، در لغت چنین معنی شده است: «سخنی ادبی که بیان کننده‌ی عواطف و تخیل گوینده است و با عناصری از قبیل وزن، قافیه و تصویر شناخته می‌شود.»^{۲۸}

در لغتنامه‌های پیشین معنای دانش، فهم، احساس، ادراک و جز آن نیز به آن داده شده است.

شعر در گذشته با وزن و قافیه سنجیده می‌شد، اما امروز ما اولاً میان شعر با نظم فرق می‌نهیم و ثانیاً هر گونه نوشته‌ی مؤثر و احساس‌برانگیز و هنرمندانه را نیز شعر می‌نامیم و در روزگار ما اصطلاح‌هایی نظیر شعر نو، شعر سپید، شعر منتشر و غیره ابداع شده است.

اما در این کتاب، منظور ما از شعر، آن است که با قواعد و قوانین خاصی مطابقت داشته باشد و به دیگر سخن، در اینجا از «شعر عروضی» بحث می‌کنیم.

۲-۱. بیت

بیت، شعر یا نظمی است مرکب از دو نیمه که در کنار هم، با وزن یکسان^{۲۹} و پیوند معنایی و شکلی با هم واقع شوند. بیت دارای انواع زیر است:

۱-۱-۲. بیت مصوع: بیتی که هر دو مصraع آن هم قافیه باشد. مثل:

این همه جلوه و در پرده نهانی گُلِ من،

²⁸ فرهنگ سخن / ص ۱۴۰۹.

²⁹ همان / ص ۳۹۳.

وین همه پرده و از جلوه عیانی گلِ من! (ج ۱، ص ۳۵۹ دیوان شهریار)

۲-۱-۲. بیت‌الغزل: زیباترین بیت یک غزل است. مثل:

بیبن به جلد سگِ پاسبان چه گرگان‌اند،

به جان خواجه که این شیوه‌ی شبانی نیست. (ج ۱، ص ۱۳۶ دیوان شهریار)

۲-۱-۳. بیت‌القصیده: زیباترین بیت یک قصیده است. مثل:

بر دو لعل آن دو عنبرین مصرع،

هست بیت‌القصیده‌ای خط تو.^{۳۰}

۲-۱-۴. شاه‌بیت: زیباترین بیت در هر قطعه شعری است، به ویژه در غزل.

مثل:

شاه‌بیتی ز من حریفی برد،

روشنم شد که شاه دزدی است.^{۳۱}

۲-۱-۵. بیت مخلص یا تخلص: بیتی از غزل که نام شاعر در آن باید. مثل:

عجب دوتدون نباتی، بارک الله! عشق دامانپن،

یئری، گوزله، ایتیرمه بو یولو، چک‌های و هو ایلقا! (۲-۳ نباتی)

۲-۱-۶. تاج بیت: بیتی در قصیده که نام شاعر در آن باید. مثل:

سرورا! گلبرگِ روشار لطیفین گئرمه‌گه،

منتظردیر زار و سرگردان فضولی تک، هزار. (۱ - ۹ فضولی)

^{۳۰} فرهنگ دهخدا/ ج ۴، ص ۵۱۴۴.

^{۳۱} همان/ ج ۹، ص ۱۴۰۶۵.

۷. مقطع: یا سونلوق Sonluq که عبارت از آخرين بيت غزل و یا قصیده است. مثل:

چون نسیمی نین مقامی قاف ایمیش عنقاله یین،
شول مُعَلّا قدره گر عالی گوهر دئرسم، نولا! (۹ - ۲ نسیمی)

۸. مطلع: یا باشلپق Başlıq نخستین بيت از قصیده یا غزل است. مثل:
بی داد رفت لاله‌ی برباد رفته را.

یارب! خزان چه بود بهار شکفته را؟ (ج ۱، ص ۹۰ دیوان شهریار)

۲-۲. اجزاء بيت

اجزاء بيت چنین است:

۱-۲-۱. صدر (= باشاق): عبارت از نخستین جزء مصراع اول است.

۱-۲-۲. عروض (= آیاق): عبارت از جزء پایانی مصراع اول است که بعد از صدر قرار می‌گیرد.

۱-۲-۳. ابتدا (= باشاق): عبارت از نخستین جزء از مصراع دوم.

۱-۲-۴. ضرب (= آیاق): عبارت از جزء پایانی از مصراع دوم.

۱-۲-۵. حشو (= اورتاق): عبارت از جزء میانی در هر یک از مصراع‌های اول یا دوم از یک بيت است که در مصراع اول میان صدر و عروض و در مصراع دوم میان ابتدا و ضرب واقع می‌شود.

وجود حشو به وجود تعداد لنگه‌ها در هر مصراع است. در مصراع‌های دو لنگه‌ای، حشو وجود ندارد. مصراع‌های سه لنگه‌ای دارای یک حشو و مصراع‌های چهار لنگه‌ای دارای دو حشو هستند. مثل:

قلبیمی اینجیتدی، دُوران آلدي الدن يارپمی،
اوْزَوْمَه اغيار قِلْدِي اوْزَوْمَون دلدارپمی. (ستّار - حسين دَوْزَگُون)

بیت					
مصراع دوم			مصراع اول		
ضرب	حشو	ابتدا	عروض	حشو	صدر
دارپمی	يار قِلْدِي اوْزَوْمَون دَل	اوْزَوْمَه اغـ	يارپمی	جيـتنـي دورـانـ آـلـدـيـ الدـنـ	قلـبـيـمـيـ اـيـنـ
فاعلن	فاعـلـاتـنـ	فاعـلـاتـنـ	فاعـلـاتـنـ	فاعـلـاتـنـ	فاعـلـاتـنـ

۲-۳. واحد شعر

در شعر عروضی عرب گاهی لنگه در یک مصراع از مصراع مقابله بیشتر یا کمتر است. اما در شعر ترکی لنگه‌ها پیوسته مساوی و برابر هستند. از این رو در شعر عرب واحد شعر بیت است ولی در شعر ترکی واحد شعر عروضی، مصراع است. زیرا میان مصراع‌ها در وزن اختلافی وجود ندارد. هم از این رو است که صدر و ابتدا را با یک لفظ باشاق، *başaq*، عروض و ضرب را با یک لفظ آیاق *ayaq* می‌شناسیم و میان این دوگانه‌ها فرقی نمی‌نهیم.

۲-۴. مصراع

مصراع، نیمه‌ای از یک بیت است که حتماً باید دارای باشاق (= صدر یا ابتدا) و آیاق (= عروض یا ضرب) باشد و با اورتاق (= حشو) *ortaq* تکمیل شود. در عروض ترکی واحد شعر مصراع است. اما در علم قافیه و بدیع واحد شعری مانند شعر عربی و فارسی، بیت است نه مصراع.

۵-۲. وزن

وزن را اخیرا چنین معنی کرده‌اند: «هر گونه تناسب احتمالی در کلام که از آن نوعی آهنگ احساس شود». ^{۳۲}

اما در شعر عروضی مراد از وزن از هر گونه تناسب احتمالی نیست. بلکه وزن عبارت است از زنجیره‌ای از ضرب‌ها که بر حسب نظمی معین و متناسب و همانند و در اجزاء و لنگه‌های مساوی در پی یکدیگر بیایند. در واقع وزن، در شعر عروض جوهره‌ی شعر و جزء فصول ذاتی آن است. و شعر پیش از همه و بیش از همه با وزن شناخته می‌شود. به دیگر سخن، نمی‌توان شعر را از وزن جدا ساخت.

۶-۲. انواع وزن

وزن در شعر انواع مختلفی دارد:

۶-۱-۲. وزن آتیلایی: در روزگار کهن در میان اقوام ترک زبان و در متون سومری و نزدیک هشت قرن پیش از میلاد در یونان باستان رایج بود. در این وزن هجاهای کوتاه و بلند با هم ترکیب می‌یافتد و واحدهای وزنی شبیه افاعیل عروضی ایجاد می‌کرد و با تکرار این افاعیل، مصraع‌ها به وجود می‌آمدند. سربازان و سرداران آنیلا، آهنگ‌هایی در این وزن ساخته بودند و هنگام جنگ بر زبان می‌آورند.

³² فرهنگ سخن / ص ۲۵۵۹.

۲-۶. وزن هاهایی: این وزن در میان ترکان باستان و نیز در یونان باستان رایج بود. شرح آن بدین گونه است که هجاهای تکیه‌دار را طبق روشی مشخص در جاهای معینی از مصراج قرار می‌دادند و آن‌ها را به آواز «هاهای» می‌خواندند.

۳-۶. وزن هجایی: این وزن بر مبنای تساوی تعداد هجاهای در هر مصراج بنیاد می‌گرفت و مختص زبان‌های التصاقی یا پی‌افزوده‌ای، و از آن میان زبان ترکی است.

هم اکنون در آذربایجان این وزن شعری، بومی و ملی تلقی می‌شود؛ و بیشترین آثار منظوم ترکی در همین وزن است. تاریخ پیدایش آن به دوره‌ی گئی تورک‌ها برمی‌گردد. نخستین نمونه‌های این گونه شعر در منظومه‌ی «آلپ ارتونقا» به دست ما رسیده است.^{۳۳}

۴-۶. وزن هجایی - هاهایی: گونه‌ای از وزن است که در آن هم هجا و هم تکیه دخالت دارد و با تعداد هجاهای و نظم خاص تکیه‌ها در هر مصraig سنجیده می‌شود. مصraig‌های موجود در گائمه‌های زرتشت در این وزن سروده شده‌اند.^{۳۴}

نخستین اشعار گویش پهلوی نظریه ایاتکار زریران نیز در وزن هجایی - هاهایی آفریده شده‌اند.

۵-۶. وزن عروضی: وزن عروضی از یک یا چند تیپ تفعله ایجاد و تشکیل می‌شود و در قالب‌های عروضی جریان پیدا می‌کند. قالب، وزن و مصraig

³³ محمدزاده، حسین / برگزیده متون نظم ترکی (از محمود کاشغی تا غربی تبریزی)، ص ۹.

³⁴ ح.م. اشawn. به سروده‌های زرتشت، تهران، تکدرخت، ۱۳۸۷.

و تفعله وزن هر یک از اجزا و لنگه‌های مصراع را نشان می‌دهد. در واقع می‌توان گفت که وزن عروضی چیزی جز نظم و تناسب هجاتها و اصوات نیست.

۲-۷. واج و هجا در ترکی

زبان و گفتار، وسیله‌ی برقراری ارتباط و تفهیم و تفاهم میان انسان‌هاست که قابل تحریز به بخش‌های آوایی متمایزی است: واج، هجا، کلمه، جمله، جمله‌ی مرکب و جمله‌ی مستقل.

۲-۷-۱. واج

واج کوچکترین واحد آوایی سخن است که صوت دارد و معنا ندارد اما تمايز معنایی ایجاد می‌کند.

واج‌ها دو گونه‌اند: واک‌ها و آواک‌ها.

واک (بصوت / صائت) : واک آن است که هنگام تلفظ آن، هوای مرتعش شده در حنجره، بدون برخورد با مانع در حفره‌ی دهان، از میان لب‌ها بیرون بیاید. در تلفظ هر یک از واک‌ها حفره‌ی دهان و لب‌ها به شکلی ویژه‌ی همان واک درمی‌آید.

زبان ترکی آذربایجانی دارای ۹ واک است که هر کدام از آن‌ها را در یکی از این واژه‌ها می‌شنویم:

آز / az / ال / eI / سول / sol / گؤز / göz / پول / pul / دۆز / düz / ایل / il / قېز / qız

همه‌ی واک‌های بالا، به جز دومی در سامانه‌ی الفبای رایج عربی که فارسی را نیز با آن می‌نویسیم دارای نشانه‌هایی هستند که در آغاز، میان و پایان واژه می‌آیند. اما دومی یعنی فتحه که اغلب به صورت الف تنها در آغاز و های غیر

ملفوظ در میانه‌ی و پایان نشان داده می‌شود – پیوسته در کلمه ظاهر نمی‌شود.
نشانه‌های واک‌های ترکی آذربایجانی در جدول زیر نمایانده شده است:

جدول واکنگاری

معادل حروف لاتین		مثال	نشانه‌های واک‌های ترکی
almaq	A , a	آلماق (گرفتن)	آ، ئ
əl	Ə, ə	ال (دست)	ا، ئ، ە، ئ
ilan	İ, i	ایلان (مار)	ای، یی، ئی
qızıl	I, ı	قیزیل (طلا)	ای، ب، ئی
sol	O, o	سول (چپ)	او، سو، ۋ
söz	Ö, ö	سۆز (سخن)	او، سو، ۋ
ulduz	U, u	اولدوز (ستاره)	او، سو، و
düzmek	Ü, ü	دۆزمک (چیدن)	او، سو، ۋ
yel	E, e	یئل (باد)	اڭ، ئى، ئە، ئە

واک‌های ترکی کوتاه‌اند و زبان ترکی یک زبان کوتاه واک است و یکی از علل غنای واژگانی این زبان، در همین ویژگی نهفته است.

آواک (تصمیم/ صامت): آن است که هنگام تلفظ آن، هوای مرتعش شده در حنجره با برخورد با مانع در حفره‌ی دهان، از میان لب‌ها بیرون آید. در تلفظ هر یک از آواک‌ها، حفره‌ی دهان و لب‌ها به شکلی ویژه‌ی همان آواک درمی‌آید.

زبان ترکی آذربایجانی، با یکی شمردن حروف مکرر (چون: ث/س/ص)، دارای ۲۴ آواک است که هر کدام از آن‌ها را در یکی از این واژه‌های داخل جدول

نمایاند:

جدول آواکنگاری

معادل حروف لاتین		مثال	نشانه‌های آواک‌های ترکی
buz	B, b	بوز (بیخ)	ب/بـ/بـ/بـ
öpmək	P, p	اوپمک (بوسیدن)	پ/پـ/پـ/پـ
toy	T, t	تؤی (جشن)	ت/تـ/تـ/تـ
Sürəyya	S, s	ثريا	ث/ثـ/ثـ/ثـ
can	C, c	جان	جـ/جـ/جـ/جـ
çaxmaq	Ç, ç	چاخماق (آتش زنہ)	جـ/چـ/چـ/جـ
Həvvə	H, h	حوا	حـ/حـ/حـ/حـ
xalıq	X, x	خالیق	خـ/خـ/خـ/خـ
daş	D, d	داش (سنگ)	دـ/ـدـ
zövq	Z, z	ذوق	ـذـ/ـذـ
bir	R, r	بیر (یک)	رـ/ـرـ
zığ	Z, z	زیغ (گل)	ـزـ/ـزـ
jalə	J, j	ڙاله	ـڙـ/ـڙـ
sərin	S, s	سرین (خنک)	سـ/ـسـ/ـسـ
şəhid	Ş, ş	شهید	ـشـ/ـشـ/ـشـ
sidq	S, s	صیدق	ـصـ/ـصـ/ـصـ
zəlalət	Z, z	ضلالت	ـضـ/ـضـ/ـضـ
Tur-e Sina	T, t	طور سینا	ـطـ
zill	Z, z	ظلـ	ـظـ/ـظـ
Cə`fər	ˋ	جهفر	ـعـ/ـعـ/ـعـ
bağ	Ğ, ğ	باغ	ـغـ/ـغـ/ـغـ
fəna	F, f	فنا	ـفـ/ـفـ/ـفـ
qaş	Q, q	قاش (ابرو)	ـقـ/ـقـ/ـقـ
kəsmək	K, k	کسمک (بریدن)	ـکـ/ـکـ/ـکـ
gəzmək	G, g	گزمک (گشتن)	ـگـ/ـگـ/ـگـ
diləyim	Y, y	دیله گیم (آرزویم)	ـيـ/ـيـ/ـيـ

lalə	L, l	لاله	ل / ل / ل / ل
miskin	M, m	میسکین	م / م / م / م
incə	N, n	اینجه (ظریف)	ن / ن / ن / ن
vaxt	V, v	واخت (وقت)	و / و
hilal	H, h	هیلال	ه / ه / ه / ه
yaban	Y, y	یابان (دشت)	ی / ی / ی / ی

۲-۷-۲. هجا

هجا یا تکواز دومین واحد زبان و به دیگر سخن، اول واحد معنادار است که از یک یا چند واج تشکیل می‌شود.

کمیت‌شناسی هجا

در کمیت‌شناسی هجا، قواعد زیر حاکم است:

۱. هجا یا تکواز پیوسته با یک آواک آغاز می‌شود.
۲. در هر هجا بیش از یک آواک نمی‌آید.
۳. پس از آواک بلافاصله واک می‌آید.
۴. پس از واک، از هیچ تا دو واک می‌آید.

۲-۸. انواع هجا در ترکی

هجاها واحد وزن‌اند و از حیث کمیت سه نوع‌اند: کوتاه، بلند، کشیده.

الف. هجای کوتاه دو گونه است:

- ۱- یک صامت + یک مصوت: به(=ب)، تو(=ت)، ده(=ده)، ده(=د)، یه(=یه)، بخور(=ye).

۲- آ، ا، او به تنها یی: این نوع هجا که هجای اول کلمه‌هاست، از یک صامت همزه و یک مصوت فتحه، کسره یا ضمه تشکیل شده است و با ع، ئ و ئ برابر است. مثل هجای اول کلمه‌های: انار، ارس، ارکین(=آزاده) .arkin

ب. هجای بلند چهار صورت است:

۱- یک صامت + یک مصوت + یک صامت: سَن (=تو) *sən*، یُفْخ (=نه)

.yox

۲- یک صامت + یک مصوت: بُو (=این) *bu*, سُو (=آب) *su*.

۳- آ، ای، او: در این نوع هجا که هجای اول کلمه‌هاست، از یک صامت همزه و یک مصوت، ای، او تشکیل شده است و معادل عا، عى و عو است.

مثل ایت(=سگ) *it* ، آت(=اسب) *at*، اوج(=نوک) *uc*.

۴- آ، ا، اُ + یک صامت: مثل ات(=گوشت) *at*، ار(=مرد) *er*، ائو(=خانه) *ev*، اوو(=شکار) *ov*.

ج. هجای کشیده:

۱- یک صامت + یک مصوت + یک صامت: باش(=سر) *bas*، دور(=برخیز)

.dur

۲- یک صامت + یک مصوت + دو یا سه صامت: دُورِد(=چهار) *dörd*

یورِد(=سرزمین) *yurd*

۳- یک مصوت + دو یا سه مصوت: آرخ(=نهر) *arx*، آرد(=پشت سر) *ard*، اوست(=بالا) *üst*.

واک کشیده از نظر کمیت برابر است با یک هجای بلند و یک هجای کوتاه.

اما در آخر مصراع یا هر پاره‌ای از مصراع(در وزن‌های دوری) معادل یک هجای بلند به حساب می‌آید.

در زبان ترکی، به خلاف فارسی و عربی، واک کشیده وجود ندارد مگر در الف ممدود و یا «آی مدار» که دخیل از فارسی است.

این بحث را کمیت‌شناسی هجا می‌نامیم. کمیت هجاهای ترکی در جدول زیر نمایانده شده است. در این جدول /و/ را برای واک و /آ/ را برای آواک برگزیدیم.

شماره	مثال	گونه‌ی هجا	تلفظ	کمیت	نشانه
۱	دۀ	و / آ	De	نیم واحد	U
۲	یۀ	و / آ	Ye	نیم واحد	U
۳	یوخ	آ / و / آ	Yox	یک واحد	-
۴	ایت	آ / و	İt	یک واحد	-
۵	أت	و / آ	At	یک واحد	-
۶	ات	و / آ	Ət	یک واحد	-
۷	ائو	و / آ	Ev	یک واحد	-
۸	باش	آ / و / آ	Baş	دو واحد	U-
۹	یورد	آ / آ / و	Yurd	دو واحد	U-
۱۰	آرخ	و / آ / آ	Arx	دو واحد	U-

۲-۹. اوزان هجایی

در زبان فارسی، پس از آشنایی شعرای فارسی زبان با عروض عربی و اخذ و استفاده‌ی از آن در شعر، وزن عروضی به عنوان یگانه وزن شعری رواج یافت و اوزان هجایی باستانی در گویش پهلوی و فارسی میانه لغو گردید و وزن هجایی در فارسی کاملاً منسخ شد.

ولی در میان ترکان، هم وزن عروض و هم اوزان بومی هجایی در کنار هم مورد استفاده قرار گرفت. اوزان هجایی از کهن‌ترین زمان‌ها در شعر ترکی رایج بوده است. نخستین نمونه‌های آن را در کتاب دیوان لغات الترک می‌یابیم. مثال:

توم کون تاپین تانرپا، اویناماگېل،
قورقوب آنغاز آيمانو، اویناماگېل. (۷+۳)

قويغوشوب ياتسا آنېنگ يۆزۈنگە.
آلسىقار اۋكىن آنېنگ سۇئىنگە.
مېنگ كىشى يۈلغى بولىب اۋزىنگە.
بىرگەلر اۋزىن آنېن كۆزىنگە. (۵+۵)^{۳۵}

همين گونه در كتاب دده قورقود تقربيا همه‌ى اشعار در اوزان هجايى سروده
شده است. مثال:

برى گلگىل باشىم بختى، ائوييم تختى،
ائودن چىخىپ يۈرۈيندە سلوى بۈيلۈم.
تۈپوغونا سارماشاندا قارا ساچلىم،
قوروولو يايا بنزەر چاتما قاشلىم.
قوشا بادام سېغمىيان دار آغىزلىم،
گۆز آلماسىنا بنزەر آل ياناقلۇم!
قاوونونم، دىرىھەم، دولەھىم!
گۈرۈرمى سن نەھر اۇلدۇ؟

برى گلگىل باشىم بختى، ائوييم تختى!

³⁵ محمود بن حسين، كاشغرى / ديوان لغات الترك، ص. ۴۹.

خان بابامېن كئيگۈسى،
قادىن آنامېن سۈيکۈسۈ،
آتام، آتام، وئردىكى،
گۆز آچىبان گۈرددۈگۈم،
كۈنۈل وئرىب سئودىگوم!
دېرسە خان!

قالخېباني يېرونندن اۇرۇ دوردون،
يىلىسى قارا قاضىلەق آتبىن بۇتون مىندىن،
كۈكسۈ گۆزل قابا داغا آوا چېخدىن،
ايکى واردىن، بىر گلىرسن،
ياوروم هانى؟

قارانو دوندە بولدوغۇم اوغۇل هانى؟
چېخىسىن منىم گۈرۈر گۈزۈم،
آ دېرسە خان!
يامان سىرىرى!

كىسىلىسىن اوغلان امر سود دامارېم،
يامان سېزلا!

سارى ايلان سۇخىمادان آعجا تىيم قالخېب شىشر.
يالنۇزجا اوغۇل گۈرۈنمز باغرۇم يانار،
قورو - قورو چايلا را سو سالدېم،
قارا دونلى دروېشلەر نذىرلر وئردىم،

آج گورسم دويوردوم، يالپنجاق گورسم دوناتديم،
 تپه کيمى ات ييغديم، گؤل کيمى قيميز ساغوزدوم،
 ديلك ايله بير اوغول، گوچ ايله بولدوم،
 يالپيز اوغول خبرين، آديرسه خان دئگيل منه!
 قارشو ياتان آلا داغدان بير اوغول اوچوردن ايسه دئگيل منه!
 قامين آخان يوگروك سودان بير اوغول آخېتدىن ايسه، دئگيل منه!
 آسلام ايله قاپلانا بير اوغول يئدوردون ايسه، دئگيل منه.
 قارا دۇنلو آزغىن دينلى كافىلرە بير اوغول آلدېردون ايسه، دئگيل منه!
 خان بابامېن قاتينا من وارايم،
 آغىر خزىنه، بول لشکر آلايم.
 آزېن دينلى كافره من وارايم،
 پارالانىب قاصلېق آتىمدان اينمه يىنجه،
 يئنوم ايله آلچا قانون سىلەمە يىنجه،
 قول - بود اولوب يئر اوستۇنە دۆشمە يىنجه،
 يالپيز اوغول يۈلەرپىدان دئنمه يىم،
 يالپيز اوغول خبرين، آديرسه خان،
 دئگيل منه!
 قارا باشېم قوربان اولسون بو گۈن سنە.³⁶

³⁶ محمدزاده صديق، حسين / برگزىدە متون نظم تركى (از محمود كاشغىرى تا غربىي تېرىزى)، ص. ۳۲.

۱-۹-۲. دو گونه سامانه‌ی شعری

وزن شعر [ترکی] با دو روش می‌تواند موزون باشد: روش هجایی، روش عروضی. روش هجایی بر اساس تساوی هجایی مصروع‌ها و تناسب تقسیم آن‌ها استوار است ولی روش عروضی بر اساس بحور عروضی است که از زبان عربی وارد زبان‌های فارسی و ترکی شده است. برخلاف روش عروضی، در روش هجایی، کوتاهی و بلندی مصوتها و یا مطابقت کیفیت هجاها در دو مصروع شرط محسوب نمی‌شود. قدیمی‌ترین شعرسرایی بر اساس هجا بوده است و این کار از هزاره‌های دور در زبان ترکی متداول بوده است.

وزن هجایی در شعر آذربایجانی، وزن بومی و ملی محسوب می‌شود. در سده‌ی اخیر تواناترین شاعران آذربایجان، اشعار ترکی خود را بر پایه‌ی اوزان هجایی سروده‌اند که حیدربابایا سلام از شهریار نمونه‌ای از آن است. بنیان شعر هجایی شمارش انگشتی (بارماق سایپسی) است اما بنیان شعر عروضی حرکه و سکون است. شعر هجایی در ترکی دارای انواع مختلف دوتابی تا شانزده تایی می‌تواند باشد. مانند:

آغچا - بوغچا (۲)، آز گئتدیم - دۆز گئتدیم (۳)، علی علی - اولما دلی (۴)،
یار اوْره‌گیم یار - گؤر کی نه‌لر وار؟ (۵)، منیم بو یاربمی - گؤرمە گە کیم گلیر (۶)،
گۆننە بیر کرپیچ دؤشۇر - ۇمرۇمۇن ساراییندان (۷)، گئدین دئین خان چوبانا -
گلمە سین بو ایل مغانا (۸)، یات آیلپن قېزپەم بئشىگىنندە - قۇزى آنان دورسون
کئشىگىنندە (۹)، باخ بو یاربمبن آلا گۆزۈنە - سحر گۆننى دىگميش اۇزۇنە (۱۰)،
تهرانپن غيرتى يوخ شهرىاري ساخلاماغا - گئدیرم تېرىزە قۇزى ياخشى يامان
بلىھىسىن (۱۱)، دىز منه خاطېلار كىمسە سىزلىگىمى - گۈز ياشلارىلە دۆشر

دالغالار قوما (۱۲)، ايلرديير کي بير قېلىنجىم قالماش قېنىدا - كىمسە سىز دئوردى يانپىدا بىر ديوار كىمى (۱۳)، گۈل و رىحان قۇخوسو عاشق ايله معشوقدور - عاشق معشوقەسى هەچ گۆزۈندىن گەتمەيدە (۱۴)، نىسيمى يە سۇردوڭلار كى: ياربىن ايله خوش موسان؟ - خوش اولايم خوش اولمايم او يار منىم، كىمە نە؟ (۱۵)، من بو اوزون ساحىللەدە دوروب فکرە دالماشام - گۆزلى تېرىز ئىللەينىدە بىر گۈن قۇناق قالماشام (۱۶).

٢.٩-٢. تركىيات هجايى

هر كدام از قالب‌های فوق می‌تواند تركىيات مختلف به خود بگیرد. لذا تعداد قالب‌های شعری در تركى بسیار متنوع می‌گردد. برای نمونه قالب هجایی سه تایی هم می‌تواند تركىب $1+2$ باشد و هم $2+1$. البته از نظر تركىب رياضى، تعداد آن‌ها بسیار زیاد است، ولی از نظر ادبی بسیاری از آن‌ها فاقد حلاوت و هنر شعری هستند و صرفاً جنبه‌ی محاسبات رياضى دارند. آن‌چه متداول است تقریباً 80 تركىب ارائه شده در زیر است. برای نمونه در قالب هجایی 6 تایی به دو تركىب $3+3$ و $4+2$ اشاره می‌کنیم: «منىم بو ياربىي - گۈرمەگە كىيم گلىر» به صورت $3+3$ است. ولی «داغلار دومان اولدو - چايلاڭ چىمن اولدو» يك تركىب $4+2$ از تركىب 6 تایی است. متداول‌ترین تركىيات قالب‌های مختلف هجایی عبارت‌اند از:

٢ تایی: ٢

٣ تایی: $1+2, 2+1, 3$

٤ تایی: $2+2, 2+3, 1+3, 3+1, 4$

٥ تایی: $3+2, 3+3, 4+1, 1+4, 2+3$

٦ تابی: $٤+٢, ٢+٤, (٢+٢)+٢, ٢+(٢+٢), ٣+٣$

٧ تابی: $٦+١, ١+٦, ٥+٢, ٢+٥, ٣+٤, ٤+٣$

٨ تابی: $(٢+٢) + (٢+٢), ٣+(٣+٢), (٣+٣)+٢, ٦+٢, ٢+٦, ٣+٥, ٥+٣, ٤+٤, ٣+٣+(٢+٣)$

٩ تابی: $٢+٧, ٧+٢, ٣+٦, ٦+٣, ٤+٥, ٥+٤$

١٠ تابی: $(٣+٢)+(٣+٢), (٢+٣)+(٢+٣), ٤+٦, ٦+٣, ٤+(٤+٣), (٣+٤)+٥, ٣+٥$

١١ تابی: $٨+٣, ٣+٨, ٤+٧, ٧+٤, ٥+٦, ٦+٥$

١٢ تابی: $(٤+٢)+(٤+٢), ٧+٥, ٦+٦, (٣+٣)+(٣+٣), ٤+٣+٥, ٤+٤+٤$

١٣ تابی: $٤+٩, ٩+٤, ٥+٨, ٨+٥, ٦+٧, ٧+٦$

١٤ تابی: $(٤+٣)+(٤+٣), ٧+٧, ٧+٣+٤$

١٥ تابی: $١+٥, ٥+١+٠, ٩+٦, ٧+٨, ٦+٩, ٨+٧$

١٦ تابی: $(٢+٢)+(٢+٢)+(٢+٢)+(٢+٢), ٨+٨, (٣+٥)+(٣+٥)$

۳. انواع شعر هجایی در ترکی

۱- ۳. قوشما

raig ترین گونه‌ی ادبیات عاشیقی است که دست کم از سه بند و حداقل از ۷ بند تشکیل می‌شود. هر بند چهار مصراع یازده هجا دارد و در دو نوع تقطیع ۶+۵ و ۴+۳ و ۴+۴ رایج است. قافیه‌ها در قوشما چنین چیده می‌شود:

a-b-c-b, d-d-d-b, c-c-c-b, f-f-f-b...

تخلص عاشیق یا شاعر ذکر می‌شود. قوشما سیال‌ترین و زیباترین نوع شعر شفاهی است. این نوع شعر را «واقف» وارد ادبیات رسمی نیز کرد. پس از او شاعران نام‌آوری مانند: ودادی، ذاکر، نباتی قره داغی، عاشیق پری و جز این‌ها تحت تأثیر شعر عاشیقی، قوشماهایی زیبا سروندند. مهارت قوشماسرایی برخی از شاعران روزگار ما مثلا: صمد ورگون، بانو مدینه گلگون، بالاش آذراوغلو، بولود قاراچورلو سهنه، شهریار و غیره اعجازآور و حیرت‌انگیز است. چنان‌که بسیاری از سرودهای آنان تبدیل به ترانه‌های بومی شده است.

(۵+۶) مثال:

اسم پنهان كۈچدۇ فانى دنيادان،
قارېشىدى تۈريغا گۈز حاييف اولدو،
خدانىن تىبىرى بىللەيمىش بىزە،
سۈلدو ياناقلارى، اوز حاييف اولدو.

اجل چاتىپ نفس سنه دۆزۈلدۇ،

غم - هجران تاپدادی باغرپم اۆزۈلدو،
يئنه سئودىگىمدىن اليم اۆزۈلدو،
اختلالات تۈكىندى، سۇز حاييف اۇلدو.

بو يازبىق جومانپىن دۇنوبىدۇ بختى،
اسدى اجل يىڭىلى سرويمى پېخدى،
دئدىم كى شاد اوللام بو باهار وقتى،
تەكۈلدۇ بورنومدان ياز، حاييف اۇلدو.

برای تقطیع (۴+۴+۴) بهترین مثال مجموعه‌ی قوشماهای سید محمد حسین شهریار معروف به حیدربابا سلام است، که بنده از آن را می‌آوریم:

حیدربابا داغلارپېز دوماندى،
گۈنلرپېز بىر- بىرىندىن ياماندى،
آيرېلماپىن بىر- بىرىزدىن آماندى.

۲-۳. گرايلى

نوعی دیگر از شعر عاشيقی است. مثل قوشما ساخته می‌شود، با این تفاوت که هر مصراع آن هشت هجا دارد. در موضوع عشق و حسرت و زیبایی‌های طبیعت سروده می‌شود. گرايلی نیز ۳، ۵ یا ۷ بند دارد. ردیفها و قافیه‌های آن هم مانند قوشماهاست.

مثال: (۴+۴)

گىدىن دئىين خان چوبانا،
گلمەسىن بو اىل مغانما،

گلسه قالار ناحق قانا.

آپاردی سئللر سارامی.

۳- ۳. بایاتی

نوعی از شعر هفت هجایی چهار مصraعی که موضوع آن را شکوه و شکایت، هجران و غم عشق و مضامین اجتماعی تشکیل می‌دهد و هر بند آن استقلال مضمونی دارد و تنها نوع شعر عاشیقی است که میان عامه‌ی مردم رواج خاصی دارد و از انواع شعر فولکلوریک به شمار می‌آید.

مثال: (۴+۳)

آپاردی تاتار منی،

قول ائیلر ساتار منی،

یاربم و فالی اولسا،

آختارپب تاپار منی.

در نوع «بایاتی» مضامین طنزی بیش از هر نوع دیگر جا می‌گیرد و تاکنون بایاتی‌های فلسفی طنزآمیز فراوانی به دست ما رسیده است. مثلاً دو بایاتی زیر:

عزیزم هارایپمدان،

ائل یاتماز هارایپمدان.

گؤنده بیر کرپیچ دوشور،

عمرون سارایپندان.

زاما، ای زاما،

اوخو قویدون کاما.

ائشیکلر آرپا یئییر،
آت حسرت دیر سامانا.

۴- ۳. اوستادنامه

موضوع شعر عاشیقی اندرز دادن و احترام به اهل و عیال و نیکی و خیرخواهی است. چنان‌که از نامش پیداست اوستادنامه حاوی خطاب‌های پندآموز و موضوعات فلسفی و اجتماعی است که اغلب در مقدمه‌ی منظومه‌های عاشیقی گنجانده می‌شود. گاهی در اوستادنامه‌ها از اساطیر و میتولوژی نیز استفاده می‌شود و از آفرینش کاینات، خلقت انسان، اسطوره‌ی سلیمان، اسکندر و جز این‌ها سخن به میان می‌آید. عاشیق‌ها ندا دهنده‌ی آرمان‌های والا اسلام در میان مردم بوده‌اند و به تلمیحات بدیع و زیبایی به قصه‌های شصت و هفتگانه‌ی قرآن در خلاقیت آن‌ها برخی خوریم. برخی از عاشیق‌ها نیز حتی منظوم ساختن یک قصه‌ی قرآنی را بر عهده گرفته‌اند. گاهی هم شرح مناقب و احوالات چهارده معصوم (ع) را سرآغاز منظومه‌های خود کردند.

مثال از /ولولو کریم:

سلام وئریب بیر مجلسه واراندا.
یاخشی ایگلش، یاخشی اوتور، یاخشیدپر.
دیندیرنده کلمه - کلمه جواب وئر،
گئرن دئسین بارک الله، یاخشیدپر.

مثال دیگر از خسته قاسیم:

دلی کؤنۇل مندن سنه اmant،

پیس حیاتدان یاخشی اولوم یاخشیدپر،
 بیر گون اولار قوهوم – قارداش یاد اولار،
 دئمه اولوسوم وار، ائلیم یاخشیدپر.

مجلسه واراندا اوْزۇنۇ اوْریمە،
 شیطانا باج وئریب کمیسەنی سۆیمە،
 قوهەتلی اولساندا، يۇخسولو دۈیمە،

خسته قاسیم کیمە قېلىسین دادپنی؟
 جانى چېخسین اوْزۇ چكسىن اوْدونو،
 ياخشىپا ایگىد يامان ائتمىز آدپنی،
 چۈنكۈ يامان آددان اولوم یاخشیدپر.

٥- ٣. دئگىشىمە

دئگىشىمە یا مناظره از جالبترین و رايچترين انواع شعر عاشيقى است. عاشيقها هنگام مناظره (= دئگىشىمە) از انواع فرم‌های شعرى عاشيقى مانند: تجنیس، قیفیل‌بند، باغلاما، اوستادنامه، حربه – زوربا و غیره استفاده مى‌کنند. طبق سنت كهن، عاشيق‌های ماھر، هر از چندگاه يك‌بار در مجلسى حاضر مى‌شوند و در حضور مردم با هم به دئگىشىمە مى‌پردازند و شرط مى‌كىند كه هر كس باخت، ساز خود را تحويل دهد و حتى از پىشەئى عاشيقى دست بر دارد. در اين نوع شعر عاشيقى رگه‌های طنز بيش از هر نوع ديگر دидеه مى‌شود. در اين

مسابقه‌ها بیشتر عاشیق‌هایی پیروز می‌شوند که بتوانند بالبداهه شعر بسازند و از انواع شعری استفاده کنند. در این دئگیشمه‌ها، عاشیق‌ها از دانش دینی، ادبی، تاریخی، اساطیری و علمی خود استفاده می‌کنند و در هر مورد از رقیب با ساز و سخن پرسش‌هایی می‌نمایند و او نیز به ساز و سخن پاسخ می‌گوید. در تاریخ ادبیات عاشیقی برخی از دئگیشمه‌ها نظیر دئگیشمه‌ی شاه اسماعیل با عرب زنگی، خسته قاسیم با لزگی احمد، واله بازرنگار و غیره بسیار مشهورند.

مثال «دئگیشمه» از عاشیق اقبال و عاشیق علی:

سُورغۇ:

او نەدیر كى اوْتۇروندا جواندېر،
اون بئشىننە قۇجالاردان اولودور؟
او نەدیر كى دىلى آيرى، سۆزۈ بىر،
هانسىپى درىيا هر دريادان دۇلودور؟

جواب:

او آيدېر كى اوْتۇروندا جواندېر،
اون بئشىننە قۇجالارдан اولودور،
او قىلمدیر، دىلى آيرى، سۆزۈ بىر،
علم درىاسىپى هر دريادان دۇلودور.

٦ - ٣. مخمس

در مخمس هر بند پنج مصraع دارد و گاهی عاشیق‌ها هر مصراع را دو پاره می‌کنند و می‌خوانند. گاهی عاشیق‌ها با افزودن کلمات به اول و آخر مصراع‌ها آن را به آهنگ معروف مخمس منطبق می‌سازند و می‌خوانند.

۷- ۳. بئشلیک

بئشلیک شعری است غیر از مخمس. هر مصraig آن دو لنگه‌ی پنج هجایی دارد و سه مصraig نخست هر بند اغلب از قید قافیه آزاد است. بئشلیک از مناسب‌ترین قالب‌های شعری عاشیقی برای مضامین طنزی است. حکیم سید ابوالقاسم نباتی، شاعر جادو بیان ولايت ارسیاران در عصر فتحعلی‌شاه، بئشلیک‌های طنزی عاشیقی فراوانی دارد که دریغ است نمونه‌ای از آن‌ها در اینجا ذکر نشود:

گئت دؤلان بالا خامسن حله،
پخته اولماغا چوخ سفر گره ک.
مرغ قاف ايله همزبان اولوب،
دُوره وورماغا بال و پر گره ک.

کوهِ عشقه گل، گئتمه بی دریغ،
غولِ دنگ تک دوشمه چؤللره.
تا کی سالکه رهنمون اولا،
حضرِ ره کیمی راهبر گره ک.

آز دانپش گیلن، اول گیلن خموش،
ائتمه عالمه سر عشقی فاش،
بوردا دورما چوخ کئچ بو ورطه‌دن،
بو مقوله سوز مختصر گره ک.

ساقی! گل منی جام عشقدن،
بیر کرم قلبب اؤیله مست قبل،
تا دئسینله خلق لال اوفرورماغا،
بو نباتی تک بخته ور گره ک.

-۳. منظومه

منظومه‌ها در فولکلور آذری، در واقع رمان‌های عامیانه هستند که از نظر حجم بیش‌تر و گسترش وسیع، دارای اهمیت‌اند. در فولکلورشناسی معاصر، به آن‌ها «داستان» اطلاق می‌شود. در گذشته در کهن‌ترین آثار مكتوب آذری، چنان‌که گفتیم «بُوی» و در دوره‌ی اسلامی «حکایت»، «قصه» و «ناغیل» گفته می‌شود. منظومه مرکب از پاره‌های نظم و نثر است. عاشیق‌ها بخش‌های نثر را روایت می‌کنند و پاره‌های نظم را در ریتم‌ها و آهنگ‌های گوناگون عاشیقی می‌خوانند. هر دو پاره پیوسته و مربوط به همانند. تکه‌های نظم، رایج‌ترین و سیال‌ترین فرم‌های شعری بومی از قبیل قوشما، گرایلی و بایاتی را دارند و همه، دارای ماهیت تغزلی رسا و مؤثر و از نمونه‌های زیبای شعری‌اند که بیش‌تر هیجانات و اضطرابات درونی قهرمانان منظومه در آن‌ها ترنم می‌شود. چنان‌که جای جای به تعبیرهایی نظری:

«نمی‌توان به سخن گفت، باید با ساز سرود!»،

یا:

«او گرفت و چنین سرود!»

و یا:

«گرفت و بینم چه پاسخ گفت. من عرض کنم شما بنیوشید!» و غیره
برمی خوریم.

٩- ٣. دیوانی

نوعی دیگر از شعر عاشیقی است که اغلب مانند قوشما در سه یا چهار بند ساخته می شود. هر بند چهار مصراع ۱۵ هجایی دارد. در دیوانی هم مانند انواع دیگر، علاوه بر مضامین حکمت‌آموز، نصیحت، تغزل و جز آن، مطالب نیز گنجانیده می شود.

مثال از عاشیق علسگر:

اسمیمدی عاشیق علسگر، بودو دوراپم منیم،
غربت ائله بیر گؤزلده قالدی پیمانپم منیم،
اولدورسهده بو سئودادا، حلالدی قانپم منیم،
اینجیمرم دوست یۇلوندا بو زیاندان کئچمیشم.

نمونه از عاشیق حسین شمکیرلی:

بیر گون بیر شجر گوردوم گلۇنۇن يارپاغى اوچ،
بو گوبىذدن باش وئریب او گوبىذن تاغاي اوچ.
اگلهشىدىم بير مقاما او مجلسده وار ايديم،
اوردا حق باده وئردى قدح وئرن ساقى اوچ.

او ساغرى بئله گوردوم بئش يئردىن قايناغى وار،
دوقيقۇز يئردىن مى وئرېبدى اون يئددى بوداغى وار.

اوتوز دئرددو بار گتيريب، يۇز اون دئرد يارپاغي وار،
او يارپاغىن آراسىندا دۈلانان نووراغى اۆچ.

او مجلسده اىكلىشمىشىدىم گئرددۇم گۈزۈم ياش وورور،
اون ايکى تام اوستاد گللىپ بىر زندانا وورور.
قېرىخ سكىگىز شاگىردى وار بىر دىوانا باش وورور،
او باخچادان كمان آلدى عاشيق حسین آغى اۆچ.³⁷

³⁷ محمدزاده صديق، حسين / قوبوزنوازان دلسۇختەي آذربايچان، ص ٤٥-٣٢.

۴. عروض ترکی

۱-۴. اجزاء و تفعلهها

در کنار اوزان هجایی، دریایی از متون نظم ترکی در اوزان عروض سروده شده است. وزن عروض از اجزاء تفعلهها تشکیل می‌گردد. اجزاء تفعلههای اصلی عبارت‌اند از:

سبب: سبب در لغت به معنای ریسمان است و در اصطلاح تشکیل شده است از یک هجای بلند. سبب در ترکی آذری دارای گونه‌های زیر است:
الف. سبب خفیف (یونگول سبب): از یک حرف متحرک و یک حرف ساکن تشکیل می‌شود. در ترکی آذری سه گونه سبب خفیف داریم.

۱- آن که از یک واک کشیده‌ی دخیل تشکیل شود. مانند هجای نخست کلمات زیر: عالم، آتش، ایفا، ایراد، آسوده، عادت.

۲- آن که از یک واک و یک آواک تشکیل شود. مانند: ال(=دست) a^h, ائل(=ایل) e^h, او^z(=صورت) öz, ائو(=خانه) ev, اوⁿ(=مقابل) ön, سن(=تو) sən. و نیز هجاهای اول در کلمات: لازم، قابل، عاقل، حاصل.

۳- آن که از دو آواک و یک واک در میان آن دو تشکیل شود. مانند: من(=من) mən, سؤز(=سخن) öz, باش(=سر) baş, داش(=سنگ) das, دون(=پست) گئت(=برو) get, گل(=بیا) gel, گول(=بخند) dun.

ب. سبب ثقیل (آغیر سبب): دو حرف متحرک متوالی را گویند. در ترکی آذری دو گونه سبب ثقیل داریم:

۱- آن که از دو واک و دو آواک تشکیل شود. مانند: دده(= پدر) dede، بالا(= کودک) bala، دیری(= زنده) diri، حله(= هنوز) dñelə، منه(= به من) menə، چوله(= به بیرون) dñenə، دئنه(= بگو) denə.

۲- آن که از دو واک با یک آواک در میان آن دو تشکیل شود. مانند: اوبا(= خیمه) oba، آلا(= قرمز) ala، اوچا(= بلند) aucha، اوچو(= خودش) ozü. وقت: در لغت در معنای میخ است و از آن رو این جزء را وتد گفته‌اند که تعییرات وارد شده در سبب‌ها به آن راه نمی‌یابد و همیشه ثابت است. وتد در ترکی آذری دارای گونه‌های زیر است:

الف. وتد مقوون (یاناشی وتد): آن است که حروف اول و دوم متحرک و حرف آخر ساکن باشد و چهارگونه است:

۱- آن که دارای سه آواک و دو واک باشد. (آ - و - آ - و - آ) مانند: قازان(= دیگ) qazan، دمیر(= آهن) dñemir، بولوک(= تقسیم) bñlük، ملک(= فرشته) mñlök، سنین(= برای تو) sñenin، شهر(= شهر) şehär، شهه(= شهر) şehər، گوزل(= زیبا) gözəl.

۲- آن که از دو آواک، یک واک کوتاه و یک واک کشیده تشکیل شود. (آ - و - آ - و) مانند: جفا، صدا، بنا، صمیم (میت)، خلا(صه).

۳- آن که از دو آواک و دو واک تشکیل شود. (و - آ - و - آ) مانند: اووزون(= دراز) oraq، اورهک(= دل) auzun، ایلات(= ایل‌ها) elat، افراق(= داس) aqiq، اکین(= کشت و زرع) aqin.

۴- آن که از یک واک کوتاه و یک آواک و یک واک بلند تشکیل شود. (و - آ - و) مانند: ادا، ابا، اشا(ره)، اجا(زه)، ایا(لت)، اطا(عت)، اسا(رت)، ارا(ضی).

ب. وتد مفروق (آرالى وتد): از دو حرف متحرک که میان آن دو یک حرف ساکن واقع شود، تشکیل می‌گردد و در ترکی آذری دارای سه گونه است:

- ۱- آن که از یک آواک، یک واک، دو آواک و یک واک تشکیل شود. (آ - و - آ - آ - و) مانند: بيلگى(=دانش) *bilgi*, تخته(=تخته) *təxtə*, دوزلو(=نمکى) *düzlu*, نشئه(=نشئه) *nəşeh*, يومرو(=بيضى) *yumru*, سۆزمە(=شناور) *süzмə*.
- ۲- آن که از یک آواک، یک واک بلند، یک آواک و یک واک تشکیل شود. (آ - و - آ - و) مانند: ساده، ژاله، جاري، راضى.
- ۳- آن که از یک واک بلند، یک آواک و یک واک تشکیل شود. (و - آ - و) مانند: آبى، آتى.

ت. وتد کثرت (چۈخلۈق وتد): از دو هجای کوتاه و بلند در یک حرف ساکن تشکیل می‌شود. (آ - و - آ - و - آ) مانند: جهان، زمان، همان. فاصله: فاصله عبارت است از دو هجای کوتاه به اضافه‌ی یک هجای بلند. مانند: پدرم، سحرم.

الف. فاصله‌ی صغرى (كىچىك فاصله): از سه حرف متحرک و یک حرف ساکن در آخر بنا می‌گردد. و در ترکی آذری سه گونه‌ی زير را دارد:

- ۱- آن که از سه هجا تشکیل می‌گردد که دو هجای اول عبارت از یک آواک و واک و هجای سومی از یک آواک، واک و یک آواک تشکیل می‌شود. (آ - و - آ - و - آ) مانند: گلهجك(=آينده) *gələcək*, ديلهگىيم(=آروزيم) *diləyim*, قۇچالىق(=پيرى) *qocalıq*, گۈزۈمۈز(=چشمان) *gözümüz*, گۈزەلىم(=زيبايم) *gözəlim*, گلهرم(=مى آيم) *gələrəm*.

۲- آن که از سه هجا با ترکیب یک آواک و واک بنا می‌گردد. (آ - و - آ - و - آ) مانند: قمری، کرمی، وزرا، فقراء، بدوى، غربا.

۳- آن که هجای نخست آواک نداشته باشد و دو هجا با یک آواک در اول بیاید. (و - آ - و - آ) مانند: آلاچق(= خیمه)، اوجا بُوی(= قد بلند). *aşa boy*، ایچی بُوش(= میان تهی) = پند دادن *ödemek*

ب. فاصله‌ی کبری (بُوپُوك فاصله): عبارت از چهار حرف متحرک و یک آواک در آخر بیاید. (آ - و - آ - و - آ - و - آ) مانند: وطنیمیز(= وطنمان)، قاراقاباق(= رو سیاه)، *qara qabaq*، ائده‌جیگم(= انجام خواهم داد) *uzun ayaq*، اولا بیلر(= شدنی است) *ola bilər*، اوزون آیاق(= پای دراز) *edəcəyəm*

ت. فاصله‌ی عظمی (آغیر فاصله): عبارت از پنج حرف متحرک یا بیشتر است که یک آواک در آخر داشته باشد. (آ - و - آ - و - آ - و - آ - و - آ) قالاجاغیمیز(= ماندگاریمان) *qalacağımız*، سپهله جک(= متلاشی خواهد شد) *.səpələnəcək*

۴- ارکان عروضی

منای سنجش اجزایی که از بحور مختلف شعر استخراج می‌شود، «ف»، «ع»، «ل» است که آن‌ها را افاعیل یا ارکان عروضی نامیده‌اند. این ارکان به دو دسته‌ی اصلی و فرعی تقسیم می‌شوند. ارکان اصلی هشت جزء هستند که بحرهای اصلی را تشکیل می‌دهند و اجزای اصلی به شمار می‌آیند، عبارت‌اند از:

قطعی ارکان	نشانه	تفعله	گروه
یک هجای کوتاه در میان دو هجای بلند.	- - -	فاعلن	سه هجایی
یک هجای کوتاه و دو هجای بلند.	- - .	فعولن	
یک هجای کوتاه و سه هجای بلند.	. - -	مفاعلین	چهار

هنجایی	فاعلان	مستفعلن	مفعولاتُ	هنجایی
یک هجای بلند، یک هجای کوتاه و دو هجای بلند.	---	- - -	- - -	
دو هجای بلند، یک هجای کوتاه و یک هجای بلند.		- - -	- - -	
سه هجای بلند و یک هجای کوتاه.	. - -			
یک هجای کوتاه، یک هجای بلند، دو هجای کوتاه و یک هجای بلند.	- . -			پنج
دو هجای کوتاه، یک هجای بلند، یک هجای کوتاه و یک هجای بلند.	- - - -	مفاعلتن	متفاعلن	هنجایی

ارکان دیگر اجزای فرعی هستند که از تغییر اجزای اصلی حاصل می‌شوند.

پراستعمال‌ترین آن‌ها عبارت‌اند از:

۱ - فع -	۵ - مفاعلن . - -	۹ - مفعلن - - -
۲ - فعل . -	۶ - مفاعيل' . - - .	۱۰ - فعلن . - - -
۳ - فعلن - -	۷ - مفعولن - - -	۱۱ - مستفعلاتن - - - . - -
۴ - فعلن . - - .	۸ - مفعول' - - .	

۳ - ۴. تقطیع

تقسیم شعر به هجاها و ارکان عروضی برای تطبیق با یکی از اوزان عروضی، تقطیع نامیده می‌شود. در تقطیع شعر به هجاها باید به چند نکته توجه کرد:

- در تقسیم شعر به هجاها آن‌چه شنیده می‌شود اعتبار دارد نه آن‌چه که نوشته می‌شود. مثل خواب یا رسمًا که در تلفظ خاب و رسمن هستند.
- حرف مشدد دو حرف حساب می‌شود مثل حدّت که حدّت است. یا مثل «قصه» و «شکر» در این بیت:

قصه‌ی شهد لبین شیرین‌ننیر از بس کچمه‌رم،
ای شکرب، هاردا طوطی شکرستاندان کئچر. (۱۰ - ۲ صراف)

قصصه‌ی شهد لبین شریندیر ز بس کئچمَرم،
ای شکرلَب، هاردا طوطی شکرستاندان کئچر.

۳. های غیر ملفوظ، معادل یک مصوت کوتاه محسوب می‌شود مثل نامه، که «نامِ» است. های غیر ملفوظ در «دانه» و «گیزله‌دیر» از تقطیع ساقط می‌شود:
مور اگر بیر دانه تاپسا، گیزله‌دیر توپراقدا. (۱ - ۲ صراف)
مور اگر بیر دان تاپسا، گیزلدیر توپراقدا.

۴. واو ربط در صورتی که حرکت حرف ما قبل خودش محسوب شود، معادل یک مصوت کوتاه است. مثل من و تو که «منُ تو» است. یا چون واو ربط در این بیت:

صبح چاغی شاد و خُرامانپَن،
آی نه گؤزهل سئوملی انسانپَن. (عاصم)

صبح چاغی شادُ خُرامانپَن،
آی نه گؤزهل سئوملی انسانپَن.

۵. واو بیان حرکت (واو بیان ضمه) که این واو حرکت حرف پیش از خود است و مصوت کوتاه حرف قبل از خود محسوب می‌شود. مثل خورشید، چو و دو که «خُرشید، چُ و دُ» هستند. این واو در هنگام تقطیع حذف می‌شود. یا همچون «تو» و «خُوشت» در بیت زیر:

بخوان لیلا! به آواز خوشت این رمز هستی را،
تو را جاوید و روئین تن نمود آثار موسیقی. (لیلا خانم)
بخوان لیلا! به آواز خُشت این رمز هستی را،

تُ را جاویدُ روئین تن نمود آثار موسیقی.

۶. واو اشمام خمه چون تلفظ نمی‌شود، هنگام تقطیع حذف می‌شود. مثل خواب و استخوان که «خاب» و «استخان» هستند.

پرید و رفت، به جا ماند خاطری از او،

به سان خواب پریشان خیال بس شیرین. (لیلا خانم)

پریدُ رفت، به جا ماند خاطری از او،

به سان خاب پریشان خیال بس شیرین.

۷. نون ساکن پس از مصوت بلند هم اگر به هجای بعدی وصل نشود، در تقطیع محسوب نمی‌شود. مثل:

که عشق آسان نمود اول ولی افتاد مشکل‌ها. (حافظ)

ک عشقاسا نمود اول ولی افتاد مشکل‌ها.

۸. الف و همزه گاهی به این دلیل که تلفظ نمی‌شوند، حذف می‌شوند. مثل کلمه‌ی «اگر» در بیت زیر:

صبر قِلماق بارجا خوبلاردان اگر ممکن ایرؤر،

لیک ای سلطان خوبان! یؤخدور امکان سنسیزین. (مسیحی)

صبر قِلماق بارجا خوبلاردانَ گر ممکن ایرؤر،

لیکِی سلطان خوبان! یؤخدور امکان سنسیزین.

۹. الف مدّی یک هجای بلند حساب می‌شود. چرا که الف و مدّ هر کدام یک حرف شمرده می‌شوند. مثل کلمه‌ی «آب» در بیت زیر:

نه بنفسه‌دیر، نه گُل، نه طوطی و شکرستان،

حضر ایرۆر کیم منزل ائتمیش آب حیوان اوستونه. (مسيحي)

نه بنفسه دیر، نه گُل، نه طوطی شکرستان،

حضر ایرۆر کیم منزل ائتمیش آب حیوان اوستونه.

۱۰. کسره‌ی اشبع که پس از مضاف می‌آید، هجای کوتاهی است که باید آن را به هجای بلند تبدیل کرد. مثل کسره‌ی «بلبل» در بیت زیر:

دانپشماز بلبل شیدا، گلستان اولمایان یئرده،

کؤنول شاد اولماز هرگز باغ و بوستان اولمایان یئرده. (معجز)

۱۱. حرف پیش از یای مفتوح و یای ماقبل مكسوری که به مصوت بلند «آ» ختم شود، یک هجای کوتاه است. مثل «سیه» و «گیاه». یا همچون «سیاه» و «میان» در دو بیت زیر:

اوْزُونَدَه اِيَّلَهْنِيبَ خَالَ سِيَاهِنَ يَا اوْزاقَ يَوْلَدَانَ،

طَوَافَ كَعْبَه عَزْمِيلَنَ گَلِيبَ سَلَطَانَ هَنْدُودَورَ. (۱۳-۲ صراف)

۱۲. آن‌چه که تلفظ می‌شود اما نوشته نمی‌شود، در تقطیع به حساب می‌آید:
- دیگر مپرس از حال دل جانا! که یک افسانه است،
وندر میان عارفان، آن نیز یک دیوانه است. (لیلا خانم)
- کاف کافی آمد از بهر عباد،
صدق وعده کهیعص. (مولوی)
- کهیعص، «کاف ها یا عین صاد» تلفظ می‌شود.

۱۳. باید توجه داشت که موقع خواندن شعر استقلال کلمات از بین می‌رود و کلمات در حالی که در هم ادغام شده‌اند تلفظ می‌شوند. مثل «الیمدن اختیار پمالدی بیر دلدار بی‌همتا».

۵-۴. شرح زحافت

۱- قصر: در لغت به معنای کوتاه کردن و در عروض اسقاط حرف آخر و ساکن نمودن حرف ما قبل آخر (ضممه) رکن است. بدین ترتیب از:

مفاعبلن = مفاعیل^{*}

فعولن = فعول^{*}

باقي می‌ماند که به آن‌ها مقصور گویند.

۲- کف: که به معنی بازداشت است، در اصطلاح عروض اسقاط صامت آخر

(ن) از رکن است؛ که در این صورت از:

مفاعبلن = مفاعیل^{*}

فاعلاتن = فاعلات^{*}

باقي می‌ماند که به آن‌ها مکفوف گویند.

۳- خرب: در لغت به سوراخ کردن گوش پهنه گویند و در عروض اسقاط حرف اول و آخر از رکن است. بدین ترتیب از:

مفاعبلن = فاعیل^{*} = مفعول (به جای فاعیل)

که آن را / خرب می‌گویند.

۴- حذف: در اصطلاح اسقاط هجای آخر از رکن است.

مفاعبلن = مفاعی = فعولن (به جای مفاعی)

فاعلاتن = فاعلا = فاعلن (به جای فاعلا)

فعولن=فَوْ=فَل (به جای فعو)

آنها را محنوف می‌نامند.

۵- قبض: در لغت به معنای به پنجه گرفتن است و در عروض افتادن حرف پنجم از رکن است.

مفاعيلن=مفاعِلن

فعولُ=فعول

که به آنها مقبوض می‌گویند.

۶- بترا: که معنای آن بریدن دم است در عروض اسقاط هجای اول و دو هجای آخر از رکن است.

مفاعيلن=فا = فع (به جای فا)

که آن را بترا می‌خوانند.

۷- خبن: در لغت به معنای درنوشتن، دوختن لباس و پیچیدن کنار جامه است تا کوتاه شود. در اصطلاح حذف حرف دوم از رکن است. که بدین ترتیب از:

فاعلاتن=فعلاتن

فاعلن= فعلن

مستفعلن=متفعلن=مفاعلن(به جای متفعلن)

باقي مانده آنها را مخبون می‌نامند.

۸- خبن و کف: پس از اعمال دو زحاف خبن و کف از:

فاعلاتن= فعلاتُ

باقي می‌ماند که آن را مخبون مکفوف یا مشکوٰل می‌نامند.

۹- خبن و حذف: پس از اعمال دو زحاف خبن و حذف، از:

فاعلاتن = فعلا = فعلُن (به جای فعلا)

که آن را محبون محفوظ می‌گویند.

۱۰- صلم: در لغت بریدن گوش از بین است. در اصطلاح باقی ماندن تنها دو هجای بلند از رکن است. در این صورت از:

فاعلاتن = فَعْلَنْ

می‌ماند که آن را آصلّم می‌گویند.

۱۱- جحف: باقی ماندن تنها یک هجای بلند از رکن است. بدین ترتیب از:

فاعلاتن = فع

می‌ماند که به آن مجحوف می‌گویند.

۱۲- طی: در لغت به معنای درهم پیچیدن و درنوردیدن است. در عروض حذف حرف چهارم از رکن است.

مستفعلن = مستعلن = مفتعلن (به جای مستعلن)

مفهولاتُ = فاعلاتُ

که آن‌ها را مطویّ می‌نامند.

۱۳- ترفیل: ترفیل با اضافه نمودن یک هجا به آخر رکن ایجاد می‌شود. پس از اضافه کردن یک هجا به آخر:

مستفعلن=مستفعلاتن

حاصل می‌شود که آن را ترفیل می‌خوانند.

۱۴- قطع: که در لغت به معنی بریدن است، در اصطلاح به افتادن حرف آخر رکن و ساکن کردن حرف پیش از آن گویند که بدین ترتیب از:

مستفعلن=مستفعلٌ = مفعولن (به جای مستفعل)

فاعلن = فاعل^۱ = فعلن

باقی می‌ماند که آن‌ها را مقطوع می‌نامند.

۱۵- رفع: در لغت به معنای از میان بردن و برطرف کردن است و در اصطلاح عروض افتادن هجای اول از رکن است.

مستفعلن = تفعلن = فاعلن (به جای تفعلن)
که آن را مرفوع می‌خوانند.

۱۶- ثلم: در لغت به معنای رخنه و شکاف است و در اصطلاح افتادن حرف اول از رکن است.

فعولن = عولن = فعلن (به جای عولن)
که آن را /ثلم می‌نامند.

۱۷- حذذ: در لغت به معنای کوتاهی و سبکی دُم است و در اصطلاح عروض اگر از رکن فاعلن تنها یک هجای بلند بماند آن را حذذ یا اخذ می‌نامند.

فاعلن = فا = فع (به جای فا)

۱۸- مطوى موقوف: توضیح این که طی و وقف در رکن مفعولات به طور هم‌زمان اعمال می‌شود. به این نحو که ابتدا بر اثر اعمال طی حرف چهارم از مفعولات را حذف کرده آن را به فاعلات^۲ تبدیل می‌کنند. سپس بر اثر اعمال وقف حرکت ضمه‌ی آخر رکن را ساکن کرده، آن مطوى موقوف می‌گویند.
مفعولات = مفعولات = فاعلات^۳ = فاعلات

۱۹- مطوى مکشوف: توضیح این که طی^۴ و کشف در مفعولات به طور هم‌زمان اعمال می‌شود. به این نحو که ابتدا بر اثر اعمال طی^۵ حرف چهارم از مفعولات حذف کرده به مفعولات^۶ تبدیل می‌کنند و آن را مطوى^۷ می‌نامند. آنگاه

بر اثر اعمال کشف هجای کوتاه آخر اسقاط شده مفعلا از رکن باقی می‌ماند. آن را به فاعلن تبدیل کرده مطوی مکشوف می‌گویند.

مفعولات = مفعلات = مفعلا = فاعلن

۲۰- شتر: افتادن حرف اول و پنجم از رکن است. به این ترتیب از:

مفاعبلن = فاعلن

می‌ماند که آن را /شتر خوانند.

۲۱- نحر: در لغت به معنی قربانی کردن است و در عروض انداختن دو هجای اول از رکن و حذف حرف آخر است؛ که از:

مفعولات = لات = فع (به جای لا)

باقی مانده آن را منحور می‌گویند.

۲۲- وقف: در لغت به معنای ایستادن و آرام گرفتن است. در اصطلاح عروض ساکن کردن حرف هفتم متحرک از رکن مفعولات است. پس:

مفعولات = مفعulan (به جای مفعولات)

که آن را موقوف می‌نامند.

۲۳- مطوی موقوف: توضیح این که طی و وقف در مفعولات به طور همزمان اعمال می‌شود. به این نحو که ابتدا بر اساس طی حرف چهارم از رکن مفعولات را حذف کرده آن را به مفعولات تبدیل می‌کنند. آن‌گاه با اعمال وقف آن را به فاعلان تبدیل کرده آن را مطوی موقوف می‌خوانند.
مفعولات = مفعلات = فاعلان (به جای فاعلات)

۶-۴. اختیارات شاعری

در شعر وزنی، شاعر ملزم است که به نظم هجاهای و تعداد و کمیت آن‌ها توجه کند. چرا که کوچک‌ترین بی‌نظمی و تغییر باعث اختلال در وزن شعر می‌شود یا این که وزن را تغییر می‌دهد. البته گاهی میان هجاهای اختلافی وجود دارد اما چندان آشکار نیست و تشخیص آن‌ها از طریق سمع مشکل است. در این گونه موارد شاعر آگاهانه یا ناگاهانه از اختیارات شاعری بهره گرفته است. پرکاربردترین اختیارات شاعری عبارت‌اند از:

۱- آمدن یک هجای کوتاه به جای یک هجای بلند:

بو دوشگون، غصه و غمند یتیبیدیر جانا یا مولا!

یتیرسین تا اوژون بو صحن و بو ایوانا یا مولا! (۲-۱هیدجی)

هجای ششم مصراع اول «وُ» و مصراع دوم «بو» به جای یک هجای بلند نشسته است.

۲- آمدن یک هجای بلند به جای یک هجای کوتاه:

مست است یار و یاد حریفان نمی‌کند،

ذکرش به خیر ساقی مسکین نواز من. (حافظ)

هجای هفتم مصراع دوم، «قی» به جای یک هجای کوتاه آمده است.

ساختاییب ساقی بلورین جامی سیمین ساقدا،

گؤستریر آیات کبرا، انفس [و] آفاقدا. (۱-۲صرف)

هجای دهم مصراع اول، «می» به جای یک هجای کوتاه آمده است.

۳- آمدن فعلاتن به جای فاعلاتن رکن اول:

بارها گفته‌ام و بار دگر می‌گویم،

که من دلشدۀ این ره نه به خود می‌بویم. (حافظ)

فاعلاتن فعاراتن فعلن / فعاراتن فعاراتن فعلاتن فعلن

هر سر موی کجیندۀ دۆزۆ مین عالم وار،

نئجه وئرم سنى بير عالمه، قوريان گۆزۈنە! (۸۰ - ۲ صراف)

فاعلاتن فعاراتن فعلن / فعاراتن فعاراتن فعلاتن فعلن

۴- آوردن یک هجای بلند به جای دو هجای کوتاه یا بر عکس که به آن

تسکین می‌گویند:

سنە «قاشقاپى» دئديم، داغ چىچىگى،

يارا جانان، يادا طوفان گلدىن. (حسين دۆزگۇن)

فاعلاتن فعاراتن فعلن / فعاراتن فعاراتن فعلن.

۵- جابه‌جا شدن یک هجای کوتاه و یک هجای بلند کنار هم که به آن

قلب می‌گویند:

كىست كه پىغام من به شهر شروان برد،

يک سخن از من بدان مرد سخن دان برد. (خاقانى)

در هجاهای هشتم و نهم مصراع‌ها اختلاف دیده می‌شود که در مصروع اول

(.) و در مصروع دوم (-) است.

۷- ۶. بحر و وزن

اگر يك يا چند ركن از اركان و افاعيل عروضى که در تقطيع به دست

می‌آيد، به طور متناوب تكرار شود، وزن اصلی يك بحر به وجود می‌آيد. برای

مثال اگر وزن دسته‌ای از اشعار از تکرار «مفاعیل» حاصل شود بحر هرج به وجود می‌آید. تعداد بحرهای متداول در اشعار ترکی، عربی و فارسی نوزده بحر است که نام آن‌ها بدین قرار است: هرج، رمل، رجز، متقارب، متدارک، منسرح، خفیف، مضارع، مقتضب، سریع، مجتث، طویل، مدید، بسیط، وافر، کامل، غریب، قریب و مشاکل.

از میان این اوزان آن‌چه در ترکی آذری کاربرد دارد، دوازده بحر زیر است:
هرج، رمل، منسرح، رجز، مضارع، مجتث، خفیف، متدارک، متقارب، کامل، سریع و مقتضب.

۸-۹- اجزاء و بحور سالم و غیر سالم

بحر سالم آن است که در اجزا و ارکان آن تغییر یا زحافی ایجاد نشده باشد. مثل این بیت که در بحر هرج مثنمن سالم است و به تکرار هشت بار مفاعیل تنقطیع می‌شود:

الیمدن اختیاریم آلدی بیر دلدار بی همتا.
کی وار پیدالپی پنهان، ولی پنهانلپی پیدا. (۵-۱ ظفر)

بحر غیر سالم آن است که در اجزا و ارکان آن با کم و زیاد شدن حروف و حرکات تغییر یا زحافی ایجاد شده باشد. مثل مفاعیل که با حذف یک هجای بلند از آخر آن به مفاعی (فعولن) تبدیل می‌شود. مثل این بیت که در بحر هرج مسدس مذکور است:

چیخار غمدن بنی یا کردگارا!!
نهان عیبیم سنه دیر آشکارا. (۱۱-۱ ظفر)

۹ - ۹. مثمن، مسدس، مرّبع

اگر بیتی از هشت جزء تشکیل شده باشد، آن را مثمن یا هشتتایی، و اگر شش جزء داشته باشد، به آن مسدس یا شش تایی می‌گویند.
در نهایت اگر بیتی تنها دو جزء داشته باشد به آن مرّبع یا چهارتایی می‌گویند.

۱۰ - بحور متفق‌الأركان

بحوری که از تکرار یکی از ارکان اصلی عروضی حاصل آیند، بحور متفق‌الأركان نامیده می‌شوند. مثل بحر هزج که از تکرار رکن مفاعیلن حاصل می‌شود. و رمل که از تکرار فاعلاتن به دست می‌آید. بحور متفق‌الارکان عبارت‌اند از: هزج، رمل، رجز، متقارب، متدارک، کامل و وافر.

۱۱ - بحور مختلف‌الأركان

مختلف‌الأركان به بحوری گفته می‌شود که از تکرار و ترکیب دو یا چند بحر و زحافات آن‌ها ساخته می‌شود. از دوازده بحر مختلف‌الأركان تنها تعدادی در شعر ترکی و فارسی پرکاربرد هستند. از جمله بحور مضارع، مجتث، خفیف، سریع، منسرح، مقتضب، قریب و بسیط.

بحور مختلف‌الأركان عبارت‌اند از: مضارع، مجتث، خفیف، سریع، منسرح، مقتضب، قریب، جدید، مشاکل، بسیط، طویل و مدید.

بخش دوم :

بمحور

متفق الأركان

۱. بحر هزج

۱-۱. تعریف:

هزج، در لغت به معنای آواز طربانگیز و سرود مفرح است. در اصطلاح شعری است که از تکرار جزء «مفاعیلن» ساخته می‌شود. دلیل وجه تسمیه این است که بیشتر آوازها و ترانه‌های عرب در وزن‌های این بحر سروده شده‌اند. این بحر که جزء بحور نوزده‌گانه و مشترک ترکی، فارسی و عربی است، از بحرهای متفق‌الارکان به شمار می‌رود. مانند:

ازل گون لوح عقليمده قلبيسان عشقينى طغرا،
نه خوش انشا دورور بو، سن نه سن اى منشى انشا! (غريبي، ۲-۳/۱)

که در بحر هزج مثمن سالم (مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن) سروده شده است. قصیده‌ی انيس‌القلب فضولی نيز بر همین وزن است.

۱-۲. زحافات مشهور رکن مفاعیلن:

- ۱ - مقصور = مفاعيل^۰
- ۲ - مکفوف = مفاعيل^۱
- ۳ - اخرب = فاعيل^۲ = مفعول^۳
- ۴ - محذوف = مفاعى = فعلن
- ۵ - مقبوض = مفاعيل^۴
- ۶ - ابتر = فا = فع
- ۷ - آشتَر = فاعلن

۳-۱. اوزان مهم بحر هزج:

۳-۱. بحر هزج مثمن سالم (= دؤرد بؤلۈملى بۆتۈن هزج)

مفاعيلن مفاعيلن مفاعيلن مفاعيلن:

بو دۆشكۈن، غىصە و غىمن يئىيىدىرى جانا يامولا!

يئىيرسىن تا اۆزۈن بو صحن و بو ايوانا يامولا! (۱-۲ هيدجى)

بو دۆش گۈن غۇص / صى و غم دن / يې تىب دىر جا / نا يامولا

----- / ----- .

قاراباغ ايچره بير شاعر كليم الله موسى دېر،

جوانشىر ايچره بير مۇزۇن باياتى دىست بىضادىر. (۱۳-۵ واقف)

ازلدن بىز ده بير شىكىرىنىڭ لېرى سئودىك سئوهنلر تك،

اولوب روسوا آغىزدان - آغپىزا دۆشدۈك سختلر تك. (۱۳-۷ واقف)

به بوي نافهاي كاخىر صبا زان طره بىگشайдى،

ز تاب جعد مشكينش چە خون افتاد در دلها. (حافظ)

سحر مىخانه اطرافىن گىزىرىدىم مىست و بىپروا،

كى گۆرددۈم اوندا ناگە بير عجایب صورتى، زىيىا. (۱-۲ نباتى)

كۈنۈل چىن سر زۇقۇندە اتتمىز نالە بىيەودە،

قارانلىق گىچەدە محبوب ايلن راز [و] نياز ائىلەر.

حدىث عشق محمودى سۇرۇشما هر ترش رودن،

اونو شىرىين حكایت ائىلەسە، حۇسن اياز ائىلەر. (۶ صراف)

خيال وصليله بير لحظه شاد او لدوم، خطا قىلدپم،
دبىر درد و غم ايمدى گلليب سندن حساب ايستر. (۸ صراف)
منه مريم، منه عيسى، منه تورات، منه قرآن،
سنين عشقينده صناعنم، منيم نازلى خُمارپمسان. (۲۵۷ شهريار)
سنين عشقين قامو درده دوادپر يا رسول الله،
سنين قاتىندا حاجتلر روادپر يا رسول الله. (شياح حمزه)
نه انسانسان، سن اى جان! كيم جمالپن حقه مظهردىرى؟!
قاشىلن قامتين شكلى منه محراب و منبردىرى. (۷۴ شاه اسماعيل خطايى)^{۳۸}

۲-۱. بحر هزج مسدس اخرب مقووض محنوف يا مقصور (اوج بؤلۈم سېنىق

چىق ناقص هزج)

مفعول مفاعىلۇن فعولۇن / مفاعىلۇن:

كۈنلۈم ائويدىرى سرای الله،
وُسعتلى ايميش فضاي الله. (۱-۸۸ ظفر)
كۈن لۆم ائ / وي دىر سَ را / ي ال لاه
---/---/---/---

حضرت بويوروب ائديز قۇناغا،
اكرام كى هديهى خدادپر.
ايکى گۈنە حقى وار قۇناغىن،

³⁸ اسماعيل صفوی اول، شاه ایران / کلیات دیوان.

گر اوچ گونه تن قالا روادپر. (۲-۳/۲ هیدجی)

گل! گل! بئله، ای مارال بالاسی!

گلسين منه گؤزلرين قاداسي.

بو غُصّه لرين، سنن علاجي،

بو درد و غمين، سنن دواسي. (۲-۶ هیدجی)

ای نام تو بهترین سرآغاز،

بى نام تو نامه کى کنم باز.

ای ياد تو مونس روانم،

جز نام تو نيسىت بر زبانم. (نظمى)

يار گئتسه کnar، ديار قالماز،

قالماسا ديار، يار قالماز.

سن ترك ائله سن منيم کnar بىم،

قلبيمده گؤزهل قرار قالماز. (قالماز - ۱۱ حسين دۆزگۈن)

بىر دلىر بى قراره دوشدوْم،

گىسىمى سياهكاره دوشدوْم،

گلشن يۇزۇنون گلۇن درەركىن،

گل درەمه دىيم و خاره دوشدوْم. (قاضى برهان الدين)^{۳۹}

بو غمزه دىگىل، بلادپر اى دوست!

³⁹ محمدزاده صديق، حسين / بىرىزىدە متون نظم ترکى، ص ۱۸۰.

بو خنده دگیل، جفادر ای دوست. (٢٠ شاه اسماعیل خطایی)

نکته: در فارسی لیلی و مجنون نظامی، جامی و هلالی جفتایی، تحفة العراقيین خاقانی و در ترکی ورقا و گلشاه مسیحی، لیلی و مجنون و سراج المسلمين امیر علیشیر نوابی، لیلی و مجنون و صحبة الأئمّة فضولی در این وزن سروده شده‌اند.

۱-۳-۳. بحر هزج مسدس محدود یا مقصور (= اوج بؤلۈملى بۇتۇن ناقص هزج)
مفاعیلن مفاعیلن فعلن / مفاعیل:

شراب عشقیله دل مست و جان مست،

جهان مست و زمین مست و زمان مست! (٢٧-٣/٢٧ غربی)

شَ رَا بِ عَشَ / قِيْلَ دَلَ مَسَ / تُ جَانَ مَسَ

--- . / --- .

گنجه بئیرام و گوندوز اولدو نوروز،
اوْزۇنکو يارا بىلدىردىن مبارك. (٧١-١ ظفر)

روخون اوستوندە کى اول حال مشكين،

حبش طېلەيدىر، اولمۇش شاھ بغداد.

ملک يا حوروسان سن، اى پريوش!

کى بو وجھىلە اولماز آدمىزاد. (٣٢-٣/٣٢ غربی)

جمالت آفتاب هر نظر باد،

ز خوبى روی خوبت خوب تر باد. (حافظ)

نگاريم! هيكلين جاندان يارانمىش،

سینین جِسمیندە شوخ جانان يارانمېش.

وجودون صفحه - صفحه آيت حق،

ایلاھى وحى دن انسان يارانمېش.

بۇزىا هئىچ يۇخدور اول نازك بىندە،

قارادان آغ، قارا آغدان يارانمېش. (قارا مجموعه - ١١ حسین دۆزگۈن)

على، شق القمر، محراب تىليلت قان،

قولاق وئر، مسجد اوخشار منبر، آغلار.

على دن، شهرىيار سن بىر اشاره،

قوجاقلار قبرى مالك اشتىر آغلار. (١٨٩ شهرىيار)

اولالىي حُسن نقشى دنيادا فاش،

داھى دعوى قېلانماز اولدو نقاش.

نه زىبا بۇي اولور بىر قىدە احسنت،

نه نازك حُسن اولور، بىر حُسنه شاباش. (قاضى برهان الدين.).

الاهى يئدىگىم نعمت سينىندىر،

مىشرف يارانان خلقت سينىندىر،

اوغا داغا اىگىل دئسىن اىگىلر،

اىگىلمىز - يېخېلماز طاقت سينىندىر. (بايرك قوشچو اوغلو)

اجل توتىمشو اليىنده بىر اولو جام،

كى اول جامىن اىچى دۇلۇ سرانجام. (شىاد حمزه)

عجب نىئىدىم يارا، وئرمىز سلامى،

بو ظالم مدعی قوماز اولارمی. (شیاد حمزه)

شها! سندن صفا ایستر خطای،

کرم، لطف و عطا ایستر خطای. (۴۱۶ شاه اسماعیل خطای)

نکته: در ترکی و فارسی اغلب مثنوی‌های غنایی و اشعار تغزّلی و نیز تمام ترانه‌ها و دو بیتی‌های محلی و فهلویات^{۴۰} که دارای مضامین فلکلوریک، ادبیات سینه به سینه و مردمی هستند، در این بحر و وزن سروده شده‌اند. از جمله ترانه‌های باباطا هر، فایز دشستانی و دیگر ترانه‌های روستایی.

قوشم‌های یازده هجایی ترکی را نیز می‌توان بر این وزن انطباق داد.

برخی از مثنوی‌های سروده شده در این بحر در فارسی، عبارت‌اند از:

الهی نامه و اسرار نامه‌ی عطار، خسرو و شیرین نظامی، شیرین و فرهاد و حشی بافقی، ویس و رامین فخر الدین اسعد گرگانی، یوسف و زلیخای جامی، شمع و پروانه‌ی اهلی شیرازی، گلشن راز شیخ شبستری.

^{۴۰} فهلویه یا پهلوی منسوب به پهله است که در اصطلاح ادبی اشعاری است غنایی که به یکی از گوییش‌های محای ایران – نه زبان ادبی و رسمی – به وزنی از اوزان عروضی یا هجایی سروده می‌شده و بخشی از آن‌ها در قالب دو بیتی بوده است. وزن این اشعار را اورامن یا اورمامان می‌گفته‌اند. این سروده‌های لهجه‌ای، هنوز در اطراف ایران باقی است و از دیرباز جویانان گوسفندان خویش را با نوای نی و نغمه‌های از این سرودها می‌چرانیده‌اند.

این گونه اشعار در فارسی بسیار محدودند، اما در ترکی، گونه‌های شبیه آن‌ها از گستره‌ی وسیعی برخوردارند که در بحث اوزان هجایی از گونه‌های بایاتی، گرایلی و قوشما از آن سخن رفت. شکل ساختاری دو بیتی یا ترانه به سان رباعی است. اما از نظر وزن و مضمون با رباعی دیگر گونه است. ترانه یا دو بیتی معمولاً با هجای کوتاه آغاز و در وزن هزج مسدس محفوظ یا مقصور سروده می‌شود. (ر.ک. مدرّسی، حسین. فرهنگ توصیفی اصطلاحات عروض، انتشارات سمت، تهران، ۱۳۸۳، ص ۲۰۴).

و در ترکی ترجمه‌ی ترکی شیخ ولی شیرازی از گلشن راز شیخ شبستری، لطافت‌نامه‌ی کمال خجندی، چرخ‌نامه‌ی خواجه احمد فقیه، فرهاد و شیرین امیر علیشیر نوازی، داستان احمد حرامی و محبت‌نامه در این وزن سروده شده‌اند.

مثال از دو بیتی:

دلی دیرم چو مرغ پا شکسته،
چو کشتی بر لب دریا نشسته،
همه گوین که: طاهر! تار بنواز،
صدا چون می‌دهد تار شکسته. (باباطاهر)

آلاولان، پارچالان، دیوانه قلبیم،
نه قویمورسان یئیم، سامانه قلبیم،
حقیقت سؤیله‌دیم، کوسدون، دارپخدن،
اوشاقسان، تا دئیهم افسانه قلبیم؟ (عاشق‌قلی کروان/ص ۱۴ مفتون امینی)

۱-۳-۴. بحر هزج مثمن اخرب محدود یا مقصور (= دؤرد بؤلۆملۇ سېنىق آچىق

ناقص هزج)

مفهول مفاعیل مفهول فعولن:

ارباب صفا قۇنچا کیمی اوْزلری گۆلسۇن،
گلسىن پىس آدام يۈنچا کیمی بۇنىو اۇراغا. (۱-۲/۱ هيدجى)
ار با ب / صَ فَا قۇن چَا / کى مى اوْزَ لَ / رى گۈل سۇن
-- / /

دلبىر، نه دئییم سن کیمی جانان اله دۆشىز،

زُلْفُونْ كيمى هئچ زُلْف پريشان الله دوشمز. (١١ - ١٥ واقف)

پروانه تكى قالمادى تندە پر و بالېم.
يۈلۈندا فدا ائتمىگە جاندا هوسيم وار،
چۈن قالمادى بو يېر اوْزۇدە مُلک ايلە مالېم.
گل كۈنلۈمۈ غىمدۇن چېخار، اى دلبر غەخوار! (٧٦ - ١ ظفر)

سالماق نظرىيندن منى جانانە دۆشەرمى؟
ترک ائيلەمك اوْز قۇولۇنۇ سلطانە دۆشەرمى؟
كاكىل نە روادېر كى كۈنلۈلن ائدە غىبىت،
شانە گىلەبى زُلْف پريشانە دۆشەرمى؟ (١٨ - ١٣ واقف)

اي قاشى كمان، كىپرىيگى پىكان، قارا چارقات!
اولسون بىئله جانېم سنه قوربان، قارا چارقات! (١٦ - ٤ واقف)

داغ اولدو درونومدا منىم ناز محبّت،
مىن دۆرلۈ صدا وئرمەدەدىر ساز محبّت.
چىمىن كى ائدە لُطف ايلە عشاڭە تىسىم،
عُمرۇندە اولور محرم و هەراز محبّت. (٣ - ٣ صائىب)

اول آلا گۆزۈن لاله اوْزۇن جانا صفادېر،
چوخ ائتمە بزەك، بو بزەگىن خلقە جفادېر.
چىكمە گۆزۈوه سورمە! اوْ جىرانە گىرە كدىر،
وورما تىلىيوه شانە! او رىحانە روادېر. (٤ - ٢ هيدجى)

يۇزۇن مە بدر اولدو، زھى طالع مسعود،
زۇفۇن شب قدر اولدو، زھى سايدى مەمدود. (۳۵-۲ غربىي)

اول قصر فلک رفعت و اول طاق معلّا
بىر قبلەي عالىدى، ياخود كعبەي علیا؟
كىيم اشىيگىدىر اهل حقە مسجد عالى،
قاپىسى طريق اھلينەدىر مقصد اقصى. (۲-۲ غربىي)

اي نور روخون مطلع انوار ھدایت!
وى بحر و بىر عشقىنە يوخ حد و نهايت. (۲۶-۳ غربىي)

اي شاهد قدسى كە كشد بىند نقاپت،
وى مرغ بەشتى كە دهد دانە و آبت؟ (حافظ)

دۇشىدۇم يئنه مىخانەدە خوش ھنگلر اىچرە،
گۈرددۇم يئنه بىر رىنگىلە گۈل رىنگلر اىچرە. (۳۸-۲ نباتى)

الدن چېخارام زۇلۇ پريشانپىنى گۈرگەج،
ھوشدان گىڭىدەرم سرو خۇماپىنى گۈرگەج. (۴-۳ صائب)

چىشم سىيھ يار، دل پىير ايلن اوينار،
آھوئى خطى دىدەيە باخ، شىر ايلن اوينار!
تۆك خنجر نازىلە قېزېل قانپىمى، دورما،
صىياد هاچان دوتىوغۇ نخجىر ايلن اوينار.
مستانە گۈزۇن اوينادا قاش ائتمە ملامت،

میخانه‌ده هر کیم قالا شمشیر ایلن اوینار. (۱۴ صراف)

ایل گنچدی، بهار اولدو، خبر یوخ گلوموزدن،
گل آچمادی، قوزانمادی سس بلبلوموزدن.
بايرام گونوموز، ياسلي گوروشلره گنچر کن،
شادلېق نه اوماق بىز آيمىزدان، ايليمىزدان. (۱۳۸ شهرىار)

کؤنلۇم دوتولوبىدور، بىرى يۇخ دىل بىلەن اۇلسۇن،
 آچ بۇ قاپىنى، منزلە شايد گلهن اۇلسۇن!
 بىس آغلادېم، اۇلدۇ جىڭىرىم قان يېتىر الله،
 بىر كس گۆزۈمۇن ياشىپنى اۆزدىن سىلىن اۇلسۇن. (۲/۱۶ - ۲ هىدجى)
 كىمىدىر كى اسىر اۇلمادى اول زىف ايلە خالا،
 يَا جان و دلىن وئرمەدى شۇل حۆسن و جمالا؟
 آلنېنا نە بنزەھىيە گلىر مە به ترازو،
 يَا لېلرىنىن انگىنە چون مى بە يىالە. (قاضى پىراهان الدىن)

٥-٣-١. بحر هزج مشن اخرب (دؤرد بؤلولملو سينبق بُوتون هزج)

مفعول مفاعيلن مفعول مفاعيلن:

دُوشِدو بو گل اندامپن تا باشپما سئوداسي،
دنیا منه اوْز قویدو هنگامه و غوغاسی. (۱-۲/۹ هيدجى)

دُوش دُو / گُو لَن دَه مِن / تَاهَا شِي / ما سَئُو دَه سِي

$\vdash \neg \neg \neg \neg A \vdash \neg \neg \neg \neg A$

بو سینه مشبکدیر تیر غم ایلن گویا،

اوستاد قضا تیکمیش بیر پرده‌ی زنپوری.

سنه بو هوا ایله، مطرپ نی و نای ایله.

گل شوره، نوا ائیله، چال نغمه‌ی ماهوری. (۸۶ صراف)

دندانه‌ی هر قصری پندی دهت نو نو.

پند سر دندانه بشنو ز بن دندان. (خاقانی)

ساقی! می و معشوقه لازبم‌دی بو مخلوقه،

بو مسئله ده اولموش چوخ سلسله جمهوری. (۸۶ صراف)

زلفون ایله قاشرلارین مفروق ایله مقروندور،

اجوف شکر آغېرپن تصریف نه حاجتدير.

من عاشق پابرجا سروین ایچون اولموشام،

قبلجا بئلينه باري تحریف نه حاجتدير. (قاضی برهان‌الدین)

ماه است نمی‌دانم خورشید رخت یا نه،

بو آیرپلیق اوذونا نئجه جگریم یانه؟ (مولوی)

مجنون بیگی واویلی اولدوم یئنه دیوانه،

فتنه‌لی آلا گۆزلر چون اویقدان اویانه. (مولوی)

۶-۳-۱. بحره‌زج مثمن محنوف (= دؤرد بؤلۈملۈ بۇتون ناقص هزج)

مفاعيلن فعلن مفاعيلن فعلن:

دوا دردیمه قىلما، کى در دين خوش دوادپر. (قاضی برهان‌الدین)

دَ وا در دى / مَ قبل ما / کى در دين خوش / دَ وا دپر

-- . / -- . / -- . / -- .

الا اي باد شبگير، از اين شخص زمين گير،
بيير نام و خبر گير، ز يار نامدارا. (ملکالشعرای بهار)

٣-١. بحر هزج مسدس اخرب محفوظ (= اوج بؤلۈملى سېنىق قىسا ناقص

(هزج)

مفعول مفاعيلن فعلن:

ساقي، منى يېخدىي ضعفِ حالىم.(مسىحى)

سا قى م-/نى يېخ دې ضع-/ فِ حا لىم

-- . / -- . / -- .

٣-٢. بحر هزج مثمن اشتى مكفووف (دور بؤلۈملى فاعلنلى بۇتۇن هزج)

فاعلن مفاعيلن فاعلن مفاعيلن:

سۋئىلەدى گلىم قۇى بىر شورە من ده بىلە تك. (راجى)

سۋئى لَدى / گَلىم قۇى بىر / شو رَمن / دَبُول بُول تك

-- . / -- . / -- .

هر خرابه خود قصرى است يادگار صد خاقان،

چون مداينش بشنو خطبه‌های خاقانى.

عقدەى سرشك اى گل، باز كن چو بارانم،

چند گو بىگىرد دل چون هوای بارانى. (ديوان، ص ٤١٣ شهريار)

وزن رباعی

این وزن که از متفرعات بحر هزج است، از قوالب دلپسند شعر ترکی و فارسی است. برخی، در فارسی با تکیه به قول شمس قیس رازی، رودکی را مبدع آن می‌دانند. به این نحو که کودکی که در حال بازی با گردو بوده، این جمله‌ی موزون را با خود تکرار می‌کرده است: «ـ غلتان غلتان همی‌رود تا بن گو!» رودکی که این جمله را می‌شنود بر آن آگاهی می‌یابد و اوزان مختلف آن را از بحر هزج استخراج می‌کند و اشعاری را با عنوان دو بیتی یا ترانه می‌سراید.

در عروض برای رباعی ۲۴ وزن قابل شده‌اند که امام حسن قطّان - یکی از دانشمندان خراسان - آن را به دو گروه دوازده تایی تقسیم کرده است و نام اخرب و اخرم که از زحافات بحر هزج است، بر آن‌ها نهاده است. آن دوازده وزن را که با مفعول آغاز شده است نام شجره‌ی اخرم، و آن دوازده وزنی که با مفعول آغاز شده است نام شجره‌ی اخرب نهاده است.

رباعی در دو بیت و چهار مصرع است و در اوزان خاصی با بافت موسیقایی متنوعی در مضامین فلسفی، عارفانه و عاشقانه سروده می‌شود. شاعر شعر رباعی از اختیارات شاعری در گستره‌ای وسیع - به ویژه قلب و تسکین - استفاده می‌کند.

یک راه تشخیص وزن رباعی تطبیق آن با جمله‌ی «لا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا
بِاللهِ» است که بر وزن (مفعول[ُ] مفاعیل مفاعیل فع / هزج مثمن اخرب مکفوف ابتر) است.

در کارگه کوزه‌گری رفتم دوش،
دیدم دو هزار کوزه گویا و خموش،

نَاگاھ بِرآورد يكى كوزه خروش،

كوكوزه گر و كوزه خر و كوزه فروش. (خيام)

كه بر وزن «مستفعل مستفعل مستفعل فعل» سروده شده است. يا:

سودا ايله عقليمديير بير تاجيله سر. (قاضي برهان الدين)

كه در وزن «مفعول مفاعيلن مفعول فعل» است.

ترکى سرايان به زحافات رباعى بسيار اهميت داده اند و در ديوان های اغلب
شعراء بخش پريبار رباعى موجود است. برای مثال قصه‌ی یوسف علی خوارزمی در
قالب رباعی سروده شده است و یا رباعی‌های سید ابوالقاسم نباتی که به لحاظ
احتواي مضامين عرفاني معروف‌تراند:

ساقى! منه بير جام او مى دن وئر، وئر!

بير طُرفه خبر او بزم كئى دن وئر، وئر!

مطرب! دور آياغا، رقص قبل مستانه،

داد دليمى نواي نى دن وئر، وئر! (۱۱ - ۱۴ نباتي)

اسرار دليم خلقه نمایان اولدو،

هر دلبره ايسته ديم باخام، قان اولدو.

بو دهر دني ده بس كي محنت چكديم،

قدديم بوكولوب مثال چوگان اولدو. (۳۴ - ۱۴ نباتي)

۲. بحر رمل

۱-۲. تعریف:

رمل، در لغت به معنی حصیر بافت‌ن است و در اصطلاح عروض، به بحری گفته می‌شود که از تکرار جزء فاعلاتن پدید می‌آید. در فاعلاتن چون یک وتد در میان دو سبب قرار می‌گیرد، با تکرار به نظر می‌رسد که ارکان آن در هم بافته می‌شود. به خاطر شباخت این مسئله به بافت‌ن حصیر، آن را رمل می‌نامند. بعضی هم بر این باورند که رمل از رملان گرفته شده است. به دویدن سریع شتر رملان می‌گویند. مثال:

عمر کئچدی، سفر اسبابپنی آماده قبلىن،
هر نه سیزدن کسه تیغ اجل، اوندان کسیلین.

قلزم عشقدن ای آیری دوشن شبىملر،
دوشمه‌میشکن یولا سیلاپ بهاری، یېغېلین! (۱۸-۳ صائب)

بحر رمل، پس از بحر هزج از غنی‌ترین بحور آذربایجان است. ۱۵ نوع بحر هزج و ۱۳ نوع از بحر رمل در شعر ترکی آذری مورد استفاده‌ی شاعران است. می‌توان گفت که این بحر نسبت به بحر هزج بیشتر به مذاق اهل شعر و ادب خوش آمده است. به طوری که اگر دیوان اشعار شاعرانی چون نسیمی، کشوری، واقف، نباتی، واحد و ... را به طور دقیق مورد بررسی قرار دهیم خواهیم دید که آن‌ها تمایل بیشتری به استفاده از بحر رمل داشته‌اند.

۲-۲. زحافات مشهور رکن فاعلاتن:

۱ - مکفوف = فاعلات^۱

۲ - مخدوف = فاعل = فاعلن

۳ - مخبون = فاعلاتن

۴ - مخبون مکفوف (مشکول) = فعلاتُ

۵ - مخبون مخدوف = فعال = فعلُ

۶ - أصلم = فَعْنَ

۷ - مجحوف = فَعَ

۲-۳. اوزان مهم بحر رمل:

۲-۳-۱. بحر رمل مثمن ساله (دؤرد بئلۆملە بۆتۆن رمل)

فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن:

بىرداخى گۈرمك جمالپىن، كۈنلۈم اى جان! آرزولار،
خستەي درد فراقېن دردە درمان آرزولار. (۶۷ نسيمى)
بىر دا خى گۈر / مك جـ ما لېن / كۈن لـ مـى جـان / آـ رـ زـو لـار
--- / --- / --- / ---

هر كە چىزى دوست دارد، جان و دل بىرى گمارد،
آن كە محرابىش تو باشى، سر ز خلوت بىنiard. (سعدى)

آغ گۈورچىن نە روادېر كى اېشېقلېق قوشۇ سن تك،
ياتا بايقوش يوواسېندا قالا خفاش آراسېندا. (۲۰ شهرىيار)

۲-۳-۲. بحر رمل مثمن مخدوف (دؤرد بئلۆملە بۆتۆن ناقص رمل)

فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن:

سن سىز اى گل، كۈنلۈمۈن بىردم قرارى يۇخدو، يۇخ،

سندن اوْزگه، نئيلهسيين، بير غم گساري يوخدو، يوخ! (۵ - ۲ نباتي)
 سن دَنؤز گه / نىي لـ سين بير / غم گو سا رى / يوخ دو يوخ
 - - - / - - . - / - - . -

ذُوق سوز لازم چخار دُنيادان اول دنياپرست،
 كيم آنا دُنيادان آنجاق ذوق دُنيادير غرض! (۱۴۶ - ۲ فضولي)

عشق دير اول نشهى كامل كيم آندان دېر مدام،
 مِي ده تنوير حرارت، نِي ده تأثير صدا. (۱۱ - ۲ فضولي)

بلرلين شهدى ديلين آجيلىغىن آز ائتمەدى،
 نئجه شيرين ائيلهسيين آجي اولان بادامى قند؟ (۵ - ۳ صائب)

كۈنلۈم اول مخمور گۈزىردن دەگىل آزارسىز؟
 كيم گۈرۈبدۈر بۇ خراب اولموش ئىوى بىمارسىز؟
 ال به ال گۈزىردا خورشىد دامانىن دوتار،
 گۈزگۈسۈن هر كيم كى شىنم تك قېلىپ زىنگارسىز. (۱۲ - ۳ صائب)

عشقدىر اول قوهى جاذب كى خاك مكەدن،
 ائتدى جسم عنصرى احمدى عرش آشنا. (۲ - ۲ سيد عظيم)

جان سئور پىكانپى، پىكانپى جانى، بىلمزم،
 كيم سالېبىدېر بونجا لفت جان ايله پىكان آرا. (۱۶ - ۲ سيد عظيم)

كيم بساط عشق اىچىنده اوينادى شترنج ذات،
 اوتوز ايکى استوادېر معنى اىچره كاييات،

راست اوینا سن داخى كيم آدلارپنى ياخشى گئور،
تا ابد سن اولمپىاسان عشق ائوينده كشف ذات. (۱۲ نسيمى)

معنویت اۇلماسا، يۇخدور حياتپن آنلامىپ،
ظاهرىن آلتىندا گىزلى باطنىن انسانپىام.
شىخ صفىنىن دىر قارا مجموعەسى مشعل منه،
 يوللارى آيدېنلادان بىر شعلەى نورانپىام. (صادقت كانى - ۱۱ حسين دۆزگۈن)

كۈنلۈمە عشقىن گلېب داغلادىي عقلەم لىشكىرى،
شاه من! سېغماز بلى بىر شهرە ايکكى پادشا. (۱۲ - ۳ غربىي)

اي كۈنۈل! گل سن بو يار بى وفادان ال گۈنۈر،
قوى سنى بو درد اۋلدۇرسۇن، دوادان ال گۈنۈر.
يار و يۈلداشдан اومىيد اوز، قۇم و قارداش اىستەمه!
يوم گىلن بىگانەدن گۈز، آشناندان ال گۈنۈر. (۲/۶ - ۲ هيىجى)

هر كىيمىن جانانىپ كيم، بىر اھلى عرفان اولمايا،
شاه عالم افلىسا، اوندا راحت جان اولمايا. (۲ - ۱۳ واقف)

هر گىئەن گلمىش، منىم اول غم گسارپم گلمەميش،
اي گۆزۈم! قان آغلا كيم، چىشم خُمارپم گلمەميش. (۶ - ۱۳ واقف)

اي كۈنۈل چۈخ درد چىكدىن بو فنا مۆلکۈنده سن،
تا كى جان و دىدىن اولدۇن يار دلدارا فدا.
بىر مجازى عشقە دۆشەن جانپىي بىسلر عزيز،

اول سببدن ائتمدين جانپى اغيارا فدا. (٩-١ ظفر)

اوف توتوب جانپى سراسر ياندى، آمما بىلمەدىم،

دل نەدير، دلبر نەدير، باشپىدا بو سئودا نەدير.

دُردِ صافى گۈزلمك واختى دىگىل، ساقى! آمان!

شىشه وئر، پىمانه وئر، ساغر نەدير، صەبها نەدير؟ (٩-٢ نباتى)

سن وطندن سارى قلىبين دئيپنورسە، مارالېم!

وطنин ده مارالېندان سارى قلىبى دئيپنور. (١٠٤ شهريار)

غىرتىن داغ كىمىدى، داغ - داغا البت دايىنار،

سن ده داغلار كىمى، داغلارى داياق ائيلەميسن. (١٠٥ شهريار)

قارا طوفان كى داخى خلقله شوخلۇق ائيلەمز،

سئىل گىرەك ائل داغىدا، ائو يېخا، ايوان آپارا. (٨ شهريار)

حلقهى زُلْفِ گِرەگِرىدە باغلاندى كۆنۈل،

اوْزۇن گُئر نئجه زنجيرە بو ديوانە وېرار.

لۇح رخسارىيى دوتىوش او خطاكار خطىن،

قوزىما بىگانەلين سىب زنخدانە وېرار. (٥ صراف)

دلبر!! انصافا گىكىل نئجه - نئجه دلبرى،

من اوْزۇن گُئرەلى خود دلبرىمدەن دلبرى.

من آياقىنا فدا باش قويىمۇشام خىلى دورور،

سن بو حالېمى منىم بىس آنلاماغىل سرسىرى. (قاضى برهانالدين)

من کجا، شعر از کجا، لیکن به من در می‌دمد،
آن یکی ترکی که آید هی بگویم: کیم سن! (مولوی)

گر دیلرسن وصل حق، محو ائت کؤنۈل وسوسىپنى،
سیل چراغ عشقىلە وحدتىدە، قلىبىن پاسپىنى. (۴۱۳ شاه اسماعيل خطابى)

٣-٢. بحر رمل مسدس محدود (اوج بۇلۇمۇ ناقص رمل)

فاعلاتن فاعلاتن فاعلن:

وصل ایرىشدى كۈنلۈمۈن فرھادىنا،
هجر ايله بولدوم ولى چوخ گوشمال.
شعريمى آشۇتكە گۈرسىن، ائتمە عىب،
فکر زۇفلە اۇلموشام شورىيە حال، (۸۶/۳ - ۲ غريبي)

وصلىيە رىشدى / كۈن لۇ مۇن فر / ها دې نا

— — — / — — — —

شعريمى بُت تك ستايىش ائيلەرم،
داها هئچ ربّ و خدا لازم دىگىل.
كفر سۆيىلرسىم ايلاھى عفو قبل،
كافىرە باشقا جزا لازم دىگىل.
من سينىن مجنونونام، عاڭلۇم اوچوب،
مجنون اوچۇن اعتنا لازم دىگىل. (اعتنا - ۱۱ حسين دۆزگۈن)

دشت هجرىندە بو چشمىم سىلىنىن،
بىرىسى جىحوندۇر، بىرى فرات.

ائشیگین توپراپیندا کشتی نوح،

اول سببدن يۆز سۆرەر اهل نجات. (۳/۲۴ – ۲ غريبي)

كۈنلۈمۇ آپاردى جانان، الوداع!

قويدو بو جىسمىمنى اول جان، الوداع!

ياسمن گىئىدى سمن، زار الفراق،

گۈل سفر قىلدى گۈستان، الوداع. (۳/۷۷ – ۲ غريبي)

آه كيم دۆشكۈم يئنه ياردان ايراق،

الفرق و الفراق و الفراق!

ياندەرار افلاكى آھېم دىمىم،

سوزش ائتدىكىجه كۈنۈلە افتراق! (۷۹/۳ – ۲ غريبي)

هر گدا سلطان اوڭارمېش باللهى،

داملادا عمان اوڭارمېش باللهى!

هر چتىنلىك، غىرت ملى ايله،

انسانا آسان اوڭارمېش باللهى. (قاشقابىي برهان اوڭارمېش – ۱۱ حسین دۆزگۈن)

سن اگر ترك ائيلەسن كۈنلۈم ائوين،

صاحب دۇنيا اولا، تنها اوڭار.

يار اگر مندن تغافل ائتمەسە،

گۈرمەينلر گۆز آچار، بىدار اوڭار. (شىدا اوڭار – ۱۱ حسین دۆزگۈن)

نكته: اين وزن از وزن‌های مهم در ادبیات است. در فارسی مثنوی معنوی،

منطق الطیر و مصیبت‌نامه‌ی عطار و سلامان و ایصال جامی و در ترکی مثنوی یوسف

و زیباخای شیاد حمزه و لسان الطیر / امیر علیشیر نوایی در همین وزن سروده شده است.

٤-٣-٢. بـ، مـ، مـثـمـنـ مـخـمـنـ مـحـذـفـ (دـهـرـ دـهـلـهـ مـلـهـ قـيـساـ اـبـنـحـهـ، مـاـ).

فاعلات، فعّالات، فعالن، فعلن:

ش ک، مفتاح مه نه اولا گنجینه گشا،

قیلا بیمانه، گ دونه، حواه، سما،

گیز له سب حشمہ، خورشید سو یون کوزھی، جے خ،

قطر ٥ - قطر ٦ قيلاً انجم ، شحاتين، سدا! (٢٠-٢ فضول).

ش ک، مف تا/ ح مـه نہ/ اف لا گنے جس/ ن گ شا

- - -
/ / /

تھے، کہ آت افینادا، اق، فضا، و صفا بای بلا میشام،

بار کندن و بنه ساری سسیم وار منیم.

صفجهه، شع بمه باخد بقحا، قبیه دئیب ه

رس مسحا دم، تک هنفسیه وار منیه. (گم، نفسیه - ۱۱ حسبن، دوز گونز)

استودیو غیر ته گامش دهن انسان افلاسان

دیوانه های دینی درمان افسان

اعزونه و گاهسن فخر ائمه قامتنی

خیلی اچھے گزینے سے خزانہ افلاسان (بُن) انسان (۱) جسے دُنگوں

[View Details](#)

دایناریه‌دانه که همان دلار است

يارى اغيار بيليدىر كى بنا يار اولماز،

بن دخى آنى كى اغيار بيليدىر، بيليرم. (۱۷۶ - ۲ فضولى)

اميدىم وار كى بو دريا هله اقيانوس اولا،

اونا ضامن بو زمينه كى مهيا ائلهدىم.

عرفانا چاتماسا شعر و ادب، ابقا اولماز،

من ده عرفانا چاتپ، شعرىمى ابقا ائلهدىم. (۲۲۹ شهرىار)

اي سين دؤداغىنا چشمەرى حيوان تشنە،

ئئجه جاندىر دؤداغىن كى آنامېن جان تشنە.

تشنهدىر قانا گۆزۈن و آنى عجب دئمزىم،

عجب اولدور كى اولا لعىن ايچۈن قان تشنە. (قاضى برهان الدين)

٢-٣-٥. بحر رمل مسدس مخبون اصلم يا مخذوف (دورد بولۇملۇ قېسا اينجە

(رمل)

فاعلاتن فعلان فع لىن / فعلن:

سن منيم كۈنلۈمە جانان گلدىن،

سانكى جانسىز جانپىما جان گلدىن!

سنە «قاشقابى» دئدىم، داغ چىچىگى،

يارا جانان، يادا طوفان گلدىن. (داغ چىچىگى - ۱۱ حسین دۆزگۈن)

سن مَ نىم كۈن/ لوْ مَ جا نان/ گل دىن

— / — . . / — . —

ئئجه بىر نَفس تمنّاسى ايله،

يئمك و اىچمك اولا دلخواهين؟ (٣٦ - ٢ فضولي)

بولماق اولماز خدايى بى مرشد،
سۈزۈن ائشىت رسول رىبانپىن.
گر حيقىقت حق ايسە مطلوبون،
فانى ائيلە وجودون انانپىن. (١٤ / ١ - ٢ غربىي)

هر كيمىن وار باشىندا بير سۇدا،
بو كۆنۈل ياردان اوولور محظوظ.
مې كىشىن ساقى ايلە الفتى وار،
مىست خىماردان اوولور محظوظ. (٦٣ - ١ ظفر)

ائىلەدىم مدرسه لر ايچرە مقر،
اھل تفسىرە اولىوب خدمتگر،
غىر نحو ايلە ائدىب عُمرۇمۇ صرف،
منطق و حكمته اولدوم مخبر. (١ - ٤ سيد عظيم)

٦-٣-٢. بحر رمل مىمن مخبون مكفووف يا مشكول(دورد بؤلۈملۈ قىسا آچىق

(بۇتۇن رمل)

فعلاتُ فاعلاتن فعلاتُ فاعلاتن:

فلېگىن غم و بلاسى، مگر انتهاسى يۇخدور؟
بىر اوتناماز، عار بىلىمز، نه دئىيم حىاسى يۇخدور!
بو سىپەر دون و ناساز، سىتمىن ائدىبىدىر آغاز،
ائىلەمز حىا اوتناماز، بىرىنە وفاسى يۇخدور. (٣ / ٢ - ٢ هىدجى)

فَكَيْنَ غَرَبَ / مُبَلَّا سِيٰ / مَگَ رِنَتٍ / هَا سِيٰ يَوْخَ دُور

بُت نو رسیم نمازا، شب و روز راغب اولموش،

أمثلة على مفهوم المثلث المترافق في الهندسة المثلثية.

کی قلوب اہل حالہ، حر کاتی، جاذب اولموش۔ (۱۳۷ - ۲ فضولی)

قادان آلیم ای، قارا گئز! سنه بو ادا نئھیندیر،

نه اوْزه قارالیق، ائتدىم، منه بى اىذا نئچىندىر ؟

سنه آل دون بار اشیر، نسه گئیمسن، قارا سن،

مگر عاشقین اولو بدو، سنہ یو عزا نئچیندیر؟ (۱۹۷ - ۲ سید عظیم)

هـنـرـ اـفـلـسـاـ روـحـ جـوانـدـيرـ،ـ هـلـهـ هـلـهـ دـوـشـگـونـ اـفـلـماـزـ،ـ

اوندا کی گئردون دوشوبسن یو نفیر بدن دوشوبدو۔ (۱۶۰ شهر یار)

٢-٣-٧. بحر رمل مثمن مخيون (دوّرد بؤلولملو قيسا رمل)

فعلاتن، فعالتن، فعالاتن:

گئجهلر شمع یانار اشک تؤکر صبُح گلينچه،

جان وئیر صبیح گلن دمده، زهی عاشق صادق! (۱۵۷ - ۲ فضولی)

گے جَ لر شم/ع يا نا رش/ك تؤ كر صُب/ح گَلين جَ

$\dots / \dots / \dots / \dots$

وہ نہ قامت، نہ قیامت ہو نہ شاخ گل تردیر؟

نه بلادی نظر اهلینه، نه خوش مدّ نظر دیر!

گۆز يۈلۈدور کى كۈنۈل مۇكۇنە خوبلار گىرەر اۇندان،
تۇتما اى اشک اوْنۇ باالله کى عجب راھىگىز دىر. (۱۰۰ - ۲ فضولى)
ملكا، ذكر تو گويم كه تو پاكى و خدايى،
نروم جز به همان ره كه تواام راھنمایى. (سنایى)
سنه بىزدن ايا دلبر، يئنە بو دم سلام افسون،
نديمین زهر، مه ساقى، اليىنده ميم و لام اولسون،
سويا گيردى، دئدیم: «نه ايچون؟» دئدی: «آب حيات اولسون»،
 DAGITDI ساچىنى آيدىپ كى: «بوگۇن روم و شام اولسون». (قاضى برهان الدین)
گلهسىن بوندا سنه من غرضىم يوق ائشىدىرسن؟
قالاسن اۇندا ياۋوزدۇر يالونۇز قاندا قالپىرسن. (مولوى) ^{۴۱}

۸-۳-۲. بحر رمل مثمن مخبون محجوف (دؤرد بئلۈملۈ قىسا آياغى كىچىكلى
(رمل)

فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فع:

اين كه شد زرد و كهن پىرەن جان است،
پىرەن باشد جان را و خرد را تن. (ناصرخسرو)
اين كه شد زر / دُكُ هن بى-/رەن جا / نست
- / - . / - . / - . -

۹-۳-۲. بحر رمل مثمن مخبون محدوف (دؤرد بئلۈملۈ قىسا اينجه رمل)

⁴¹ محمدزاده صديق، حسين / بىرىزىدە متون نظم تۈركى، ص ۱۰۲.

فعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلن:

دئمیشم بیر گونوم اولسون سنه، ای میرزه جواد!

کیم بیلیردی، نهدي مشروطه، نه دیر بیر بئله زاد. (۱ - ۵ صراف)

دئ می شم بیر / گو نو مۇل سون / سـ نـه اـی مـیر / زـ جـ وـاد

- . . / - . . / - . . / - . .

خـم زـلـفـونـ چـمـنـ عـارـضـهـ چـمـ تـكـ دـوـشـمـوـشـ،

ماـيـلـ اـولـلـاـ بوـ قـدـهـرـ چـمـ خـمـهـ، قـورـبـانـ گـؤـزـوـنـهـ.

هـرـ سـرـ موـیـ كـجـيـنـدـهـ دـوـزـوـ مـيـنـ عـالـمـ وـارـ،

تـشـجـهـ وـئـرـمـ سـنـیـ بـیـرـ عـالـمـهـ، قـورـبـانـ گـؤـزـوـنـهـ! (۲ - ۸۰ صراف)

۲-۳-۱۰. بـحـرـ رـمـ مـسـدـسـ مـخـبـونـ (دـؤـرـدـ بـئـلـۆـمـلـوـ قـېـساـ رـمـ)

فعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلن:

من از اینجا به ملامت نروم،

که من اینجا به امیدی گروم.

مـ نـ زـينـ جـاـ / بـهـ مـ لـاـ مـتـ / نـ رـ وـمـ

- . . / - . . / - . .

گـئـجـهـ اـصـلـاـ گـؤـزـوـمـ يـوـمـمـاـمـپـشـامـ.

توبوق

یکی از گونه‌های شعر ترکی است که تنها به این زبان تعلق دارد و می‌توان

گفت از ابداعات شعرای ترک‌زبان محسوب می‌شود.

توبیوق tuyuq به لحاظ ساختاری همچون رباعی و ترانه است و شعری است در دو بیت و چهار مصraig که در وزن عروضی و معمولاً در بحر رمل مسدس محدود سروده می‌شود.

این گونه اشعار به لحاظ محتوا سروده‌های تغزی، عارفانه و رزمی و بزمی به شمار می‌رond. قاضی برهان الدین از جمله توبیوق‌سرایان قرن هشتم هجری است که توبیوق‌های وی جزء اولین توبیوق‌های بازمانده از قرون پیشین است:

بللی دیر حق قاتبندا کردار بمیز،
ائله کیم وار بسمل و مردار بمیز،
ساقی! وئرگیل الیمه دؤلو ایاق،
کیم، گئدہ بو کؤنولد[ن] زنگار بمیز.

دلبرین ایشی عناب و ناز اولور،
چشم جادو غمزه‌سی غماز اولور،
ای کؤنول! صبر ائت، تحمل قبیل اونا،
یارا ایریشمک ایشی آز - آز اولور.^{۴۲}

پس از قاضی برهان الدین، سید عمام الدین نسیمی از شاعرانی است که توبیوق‌های زیادی از وی به دست ما رسیده است.^{۴۳}

ای ایکی عالمده حُسْنُون بی نظیر،
فتنه‌لی قاشبن کماندپر، غمزه تیر.

⁴² محمدزاده صدیق، حسین / برگزیده‌ی متون نظم ترکی، ص ۱۶۶

⁴³ نسیمی، سید عمام الدین / دیوان اشعار ترکی سید عمام الدین نسیمی، ص ۸۲

عنبرىن زۇفۇنداندېر عبیر،
محشىر اۇلدو قۇپىدو حۇسنىۋەن نفیر. (٥٨ - ١٠ نسيمى)

عاشقىن ايمانى جادو گۆزلىن،
نرگىسىن گۆزۈنە اويخو گۆزلىن.
مكرايە ھە لحظە بىخو گۆزلىن،
كۈنلۈمە بورا خى قايغۇ گۆزلىن. (٢٣٠ - ١٠ نسيمى)

۳. بحر رجز

۱-۳. تعریف:

رجز، در لغت به معنای اضطراب و سرعت است و در علم عروض بحری است که از تکرار رکن مستفعلن ساخته می‌شود.

جنگجویان، پیش از شروع نبرد، در میدان جنگ اشعاری را که بر این وزن سروده شده بود برای بیان مردانگی و ترهیب دشمن و نیز برای مفاخرهی خود می‌خوانندند. چون در این گونه موقع صدای آواز شخص لرزان، مرتعش و مضطرب و نیز حرکات او سریع است، این بحر رجز نامیده‌اند. مثال:

بُرهان حق دیر ای کُؤنُول! هر نسترن نسبتلى گُل،
صانع اولان ممکن دیگیل مصنوعدان اولماق جدا. (۳ - ۱ فضولی)

عروض ترکی آذربایجان همچون عروض فارسی و عربی، با هزج آغاز شده است و بحر رجز در عروض آذربایجان، چون عروض عرب و عجم در هفت نوع مورد استفاده‌ی شعراست. به همین دلیل بعد از بحر هزج و رمل قرار می‌گیرد.

۲-۳. زحافات مشهور رکن مستفعلن:

۱ - مطوی = مستعلن = مفععلن

۲ - مخبون = متعلن = مفاعلن

۳ - مرفل = مستفعلاتن

۴ - مقطوع = مستفعل = مفعولن

۵ - مرفوع = تفعلن = فاعلن

۳-۳. اوزان مهم بحر رجز:

۳-۳-۱. بحر رجز مثمن سالم (دؤرد بؤلۈملۇ بۇتۇن رجز)

مستفعلن مستفعلن مستفعلن مستفعلن:

يارب! نه حورى چەرەدىر شۇل ماھ تابان يۆزلىو كيم،

گۈرددۈكجه آپىن سۆزۈنۆ گۈش زوالپىن آرزو لار؟

چىخىن هلال و بدرىنە كۈنلۈم دىلەمىز باخماغا،

ئىچىن کى يۆزۈن بدرى و قاپىن هلالپىن آرزو لار. (۶۸ نسيمي)

يا رب نه هو / رى چە- رَ دىر / شۇل ما ه تا / بان يۆز لۇ كيم

- - - . / - - - / - - - / - - - / - - -

گۈرددۈم جمالپىن شمعىنى تابىنده مه تابان بودور،

حُسنىن تعالى الله دئدى حق دن گلن بُرهان بودورا!

حضرىن حياتى گۈر نىجە ئۇلمىتە ظاھر اولدو كيم،

كۈنلىبىندىر عاشقە جان ايلە هم جانان بودورا! (۹۶ نسيمي)

خورشىد تابانا يۆزۈن گر طعن ائدەرسە، نه عجب!

عالىدە روشندىر بو كيم سلطان گدايا طعن ائدەر.

معشوقەنinin جۇر ائتىيگى يېيدىر وفادان عاشقە،

بىلەز وفانپىن قىمتىن ھر كيم جفايا طعن ائدەر! (۱۱۱ نسيمي)

مطرب! حزىن آواز ايلە، دمساز اول بو ساز ايلە،

تۈركانە بىدار ائىلمە، هم خانەنى، هم خانەنى.

بو بزم خاص انس دىر، آرامگاھ قۇسىدور،

آج قاپینی، سال یازپیا بیگانه‌نی، بیگانه‌نی.

ساقی! چراغی روشن ایت، بو بزمی رشک گلشن ایت،

گرم ائیله رقص حالته، پروانه‌نی، پروانه‌نی! (۵۰ - ۲ نباتی)

چشمین خطاسپز قانپی نئچون تؤکر، هئچ بیلمه‌نم،

هرگز خطا قیلماز، خطا قیلماقدا اول تؤر ک ختا.

آنبن که حج اکبری وصلین حریمی اولمادی،

بیت الحراما وارمادی، جانبندی تاپمادی صفا. (۷/۳ - ۲ غریبی)

من خرقه ایچره باده‌نی، عمر و مده بیر کز چکمه‌دیم،

اول پیر دئیره یوّز کرت ایرمیشدیرور بو ماجر!

شاها، جمالپن کعبه‌سین هر کیم کی قیلمازسا طواف!

مین حج ائده رسه قیبله‌نی مروده حق بولماز صفا. (۸/۳ - ۲. غریبی)

وه که اول خم ابروده من هرگز گشايش تاپمادپم،

بو کج خیاللا ائیله‌دیم عمر عزیزیمنی تلف.

اطراف عشقینده منیم کارپم او کوشدور سئودیگیم،

آچگیل جمالپن بورقعن کیم ایشیم افلسون برطرف. (۸/۱۴ - ۲ غریبی)

دیوانه‌ام تو تولموشام شول دلبرین زنجیرینه،

مشتقاقام اودا یانپیشام لعل لبی اکسیرینه،

صید ائلمک ديلر کؤنؤل، شهباز گۆزلری اونون،

کیمدیر که شادان وارمایا شول گۆزلرین نخجیرینه. (قاضی برهان الدین)

ديلر ايسن عيش ابد، تو تغیيل نه دئدیسه احد،

آدان دیله هر دم مدد تا ایره شه سون حاصله. (مولوی)

٣-٣-٢. بحر رجز مثلث مطوى مخبون (دورد بؤلۈملى قىسا رجز)

مفتعلن مفعلن مفعلن مفعلن:

ائیله کی شاہ کامران ملک خرابدان کئچر.

کچدی خیالین، ای پری! بو دل در دنادان،

لعل لبيان صفاتك كيم بادهى نابدان كئچر،

باده پرست گر افونو گورسه شرابدان کنچر. (۱۲۶ - ۲ سید عظیم)

ایں لے کی شاہ کام ران / ملک ک خرا / ب دان کٹ چر

- . - , / - . - , / - . - , / - . -

فلا يرى لها نظير فكـ هـ لـ لـ (فـ شـ مـ شـ)

عبد وصالب: استه مها جمالا دوشمه شه

که کب بختیمن کسیست، اهینه، نحس، اولدوز و

ای مه بدر! قبیل نظر، گئر نه و بالا دوشم و شم.)

فُ قت ابجیندہ بانادام، در دیمه ائله حاره، گا!

بارالى اولموشام گۈر اوش، باغرى يە ابىئىنده بارا، گل!

غمدن اگرچی فرقین مین چری چکدی اوستومه،

سن منه بسیں، انلار پی قوی یانا یکسواره گل۔

مندہ سیگار ایکی جہان، من بو جہانا سیغمما

جوهر لامكان منم، کون و مکانا سیغمازام.

کس سؤزۈنچ اوزالتما کیم شرح و بىانا سېغمازارم. (۲۵۹ نسيمى)

من نئجه عاشق اۇلمايپىم حُسنى، اى امير عشق!
كە اۇلدو امورو عشقىنىن جمله جهانا مشتعل.
محبس زُلف يارا وار، اوغرا، كرم قىل، اى صبا!

خسته و بسته كؤنلۈمۈن حالپىنى سۇر، نئجه اۇلدو؟ بىل! (۳/۹۰ - غربىي)

جام مى عشقدن دائىم اۇلور بى نصىب،
اۇلمايا تا عاشقين مشقى، رُخ دلبرى.
مات قالېر متصل بادىھى تىھىدە،

اۇلمايا تا سالكىن خضر كىمى رهبرى. (۴۹ - نباتى)

سېير نمىشوم ز تو، اى مە جانۋازى من،
جور مكن، جفا مكن، نىسىت جفا سزاى من.
با ستم و جفا خوشىم، گرچە درون آتشىم،
چون كە تو سايىھ افکنى بر سرم اى هماى من. (مولوى)

جان لبونوزه ايرەللى تنگ دورور مجالى يۇخ،
عيىشى گرەك فراخ اولا جان جانا ايردى، شُكىر آنا.
گلدى خىالى كؤنلۈمە، اوْزۇنچ بولدو خانەدە،
موشدولوق اۇلدو كۈنۈلە، قولخانە ايردى، شُكىر آنا. (قاضى برهانالدین)

۳-۳. بحر رجز مثمن مطوى (دؤرد بؤلۈملۈ قىسا رجز)

مفتىلن مفتىلن مفتىلن مفتىلن:

رسىم از اين بيت و غزل، اى شە و سلطان ازلى،

مفتعلن مفتعلن مفتعلن کشت مرا. (مولوی)

رسـ تـ مـ زـينـ / بـيـتـ غـ زـلـ / اـيـ شـ هـ سـلـ / طـاـنـ أـ زـلـ

- - - - / - - - / - - - / - - -

۳-۴. بحر رجز مسدس مرفل (اوچ بؤلۈملۇ آياغى آرتېق رجز)

مستفعلن مستفعلن مستفعلن مـستـفـعـلـاتـنـ:

دریای شورانگیز چشمانـتـ چـهـ زـیـبـاـسـتـ،

آنـجاـ کـهـ بـایـدـ دـلـ بـهـ درـیـاـ زـدـ هـمـیـنـ جـاـسـتـ.

درـ منـ طـلـوـعـ آـبـیـ آـنـ چـشمـ روـشـ،

يـادـآـورـ صـبـحـ خـيـالـانـگـیـزـ درـیـاـسـتـ.

ماـ هـرـ دـوـانـ خـامـوشـ خـامـوشـیـمـ اـمـاـ،

چـشـمـانـ ماـ رـاـ درـ خـمـوشـیـ گـفـتـگـوـهـاـسـتـ. (حسین منزوی)

درـ يـاـ شـوـ / رـنـ گـیـ زـ چـشـ / ماـ نـتـ چـ زـیـ بـاـسـتـ

- - - - / - - - -

۵-۳. بحر رجز مثمن احذ یا مجحوف (دؤرد بؤلۈملۇ آياغى قېسا رجز)

مستفعلن مستفعلن مستفعلن فعل:

فرـيـادـ!ـ اـفـلـمـادـېـمـ غـمـ الـيـنـدـنـ دـمـيـ خـلاـصـ،

درـدـيـمـهـ چـارـهـ قـبـلـمـادـېـ بـيرـ لـحظـهـ عـامـ وـ خـاصـ. (۵۸- ۱ ظـفـرـ)

فرـ يـادـ اـوـلـ / ماـ دـېـمـ غـ مـ / لـيـنـ دـنـ دـمـيـ / خـ لـاـصـ

- - / - - - / - - -

۶-۳. بحر رجز مثمن مطوى مرفوع (دؤرد بؤلۈملۇ قېسا رجز)

مفتعلن مفتعلن فاعلن:

ای دئدیگین جُمله یالان، قول و قرارین یوخ ایمیش،
 چین خبرین سؤیله‌مه کیم مُشك تاتارپن یوخ ایمیش.
 هیچ گون اولماز گنجه‌سیز، هیچ سِر اولماز پئچه‌سیز،
 سن نئجه قېشسان کى سینین تازه باھارپن یوخ ایمیش؟ (۲۲۹ نسیمی)
 ای دئ دیپ گین / جُمـ له یا لان / قولـ قـ را / رپن یو خـ میش

٣-٣. بحر رجز مسدس مطوى مرفل (أوچ بەلۇملۇ قىسا سئىرك رجز)

مفتعلن مفتعلن مفتعلناتن:

داد می، معرفتیش آن شکرستان،

مست شدم، برد مرا تا به کجاها. (مولوی)
 داد مِی / معِ رَفَقْ تشن / آن شِ کَرسَ تان
 - - - - / - - - - / - - -

٤. بحر متقارب

٤-١. تعریف:

متقارب، در لغت به معنای نزدیک شونده است و در عروض بحری است که از تکرار جزء فعولن حاصل می‌شود. البته نام این بحر در نصاب الصیان/بو نصر فرهی به ضرورت شعری تقارب آمده است:
به بحر تقارب تقرّب نمای،
بدین وزن میزان طبع آزمای.^{٤٤}

این بحر پانزدهمین و از آخرین بحوری است که خلیل بن احمد آن را ترتیب داده است. در فارسی شاهنامه‌ی فردوسی، گرشاسبنامه‌ی اسدی توosi، بهمن‌نامه‌ی ایرانشاه بن ابوالخیر، اسکندرنامه‌ی نظامی، سامنامه‌ی خواجه‌ی کرمانی، بوستان سعدی و دانشنامه‌ی هیلچی و در ترکی مثنوی ورقا و گلشاه یوسف ملاح، عتبة‌الحقایق/ادیب احمد، قوتادغوبیلگ یوسف خاص حاچب، مثنوی هفت‌جام فضولی و سدا‌اسکندری/امیر علیشیر نوایی در این بحر سروده شده‌اند.

٤-٢. زحافات مشهور رکن فعولن:

- ١ - مقصور = فَعُولٌ
- ٢ - محذوف = فَعُولٌ
- ٣ - مقوض = فَعُولٌ
- ٤ - اثلم = عولن = فَعْلَن

^{٤٤} جعفر، اکرم / عروضون اساسلاری و آذربایجان عروضو، ص ۳۱۷.

۳-۴. اوزان مهم بحر متقارب:

۱-۳-۴. بحر متقارب مثمن سالم (دؤرد بئلۆملو بۆتۆن متقارب)

فعولن فعولن فعولن فعولن:

نظر فيض روح صفاتپندا عاجز،

خرد جُوهەر جسم درکىنده ملزم.

كمالات كسبىنه عقل مجرّد.

نه جِسم مصوّر، نه روح مجسّم. (۳۱ - ۱ فضولی)

ـ ظر فيـ / ضـ روـ حـ / صـ فـا تـبـنـ / دـا عـا جـ

--- / --- . / --- . / --- .

جهان ايچره هر فتنه كيم اوپسا حادث،

آنا سرو قدّين دير، البتە باعث!

مدارس ده تحقيق موی ميانېن،

دقائق دن اورتاييا سالمپيش مباحثا! (۵۲ - ۲ فضولی)

فَأَمّا تَمِيمٌ تَمِيمٌ بْنُ مُرْ

⁴⁵ فَالْفَاهِمُ الْقَوْمُ رَوَبِي نِياماً.

كۈنۈل! آغلاما، آغلاما، گۈلگىلىن، گۈل!

باھار اولدۇ، گلدى گنه گلشىنە گۈل.

دور اى عارضى لاله، قدّى صنوبر،

گل اى آغزى گل قونچاسې، زۇفو سىنُل. (۱۱۱ / ۲-۲ هيدجى)

⁴⁵ سعدون زاده، الدكتور جواد/ العروض و القافية، ص. ۵۹

۴-۳-۲. بحر متقارب مثمن محدود (دؤرد بؤلۈملى بۇتۇن يۇنگۈل متقارب)

فعولن فعولن فعولن فعل:

گۈتۈرددۇ نقابى يۈزۈندن قمر،
اوتاندى لېيىندن نبات و شكر!
سۈزۈن آب حىوانىدپر، آغزىن رحىق،
بو وصفى عظيم ائىلەرم مختصر. (۵۴ نسىمى)
گۈتۈر دۇ / نـقا بـى / يـو زـون دـن / مـر
- . / - . - / - . -

الا اي يىئەن دادپنا هر كسىن!
گدا سىسىلىرى، پايىلن كسىن سىسىن.
منه باخما مولا! اگر من پىىسم،
قاپىندا قۇناغام بو گۈن، هر كسىم. (۲-۸/۹ هىيدىجى)

هر اول ايستەيە جزء اينسان اولا،
كمالە يىئە رفع نقصان اولا.
گرەك چارەسى يوخ جفایا دئۆزە،
اوژۇندن فراغت اومىدىن اوژە. (۲-۸/۱۱ هىيدىجى)

۴-۳-۳. بحر متقارب مثمن اثلم (دؤرد بؤلۈملى قاپالى بۇتۇن متقارب)

فعولن فعولن فعلن فعولن:

آهو با خېشلې بىر نازلى دلبر. (ر-زکى)^{۴۶}

آ هو / با خېشلې / بىر ناز / لې دل بر

-- / -- . / -- . / --

گر تىغ بارد، در كوى آن ماه،

گردن نهادبم، الحُكْمُ لِلَّهِ.

آيىن تقوى ما نىز دانبم،

ليكن چە چاره با بخت گمراه. (حافظ)

⁴⁶ ظھورى، صمد / عروض اۇلچۆسى، ص ۱۹.

۵. بحر متدارک

۱-۵. تعریف:

متدارک، در لغت به معنای پیوسته و دریابنده است و در اصطلاح عروض بحری است که از تکرار رکن فاعلن حاصل می‌شود. این بحر جزء بحوری است که خلیل بن احمد آن را وضع نکرده است و در عربی کاربرد زیادی ندارد. واضح این بحر /بِوَالْحَسْنِ سَعِيدُ بْلَخِي مشهور به /خَفْش است و با جابه‌جا کردن سبب و وتد پدید آمده است.

متدارک از بحوری است که انطباق کمتری با شعر دارد و کم کاربردی بودن آن میان شعرای عرب و ترک و فارس مشترک است.

۲-۵. زحافات مشهور رکن فاعلن:

۱ - مخبون = فعلن

۲ - مقطوع = فاعل^۱ = فع لن

۳ - احذ = فا = فع

۳-۵. اوزان مهم بحر متدارک:

۱-۳-۵. بحر متدارک مثمن سالم (دؤرد بؤلۆملۇ بۇتۇن متدارک)

فاعلن فاعلن فاعلن فاعلن:

چون رُخت، ماه من! بر فلک مه نتافت،

بر درت شاه من! جز مَلَك ره نیافت. (اهلی شیرازی)

چون رُخت / ما ه من / بر فـ لک / مه نـ تافت

- . - / - . - / - . -

۲-۳-۵. بحر متدارک مثنوی اخذ (دؤرد بئلۈملىڭ بۆتون كىچىكلى متدارک)

فاعلن فاعلن فاعلن فع:

من سېغىندېم سنه ياردېم ائتگىل،

كىمسەسىز قالمبىشام، زار و گريان.

من سې-غېن-/ دېم سـ نه / يار دـبـ مـئـ / گـيل

— / — / — / —

اي فسانە فسانە فسانە،

اي خدنگ تو را من نشانە. (نيما يوشىج)

۳-۳-۵. بحر متدارک مثنوی مقطوع (دؤرد بئلۈملىق قاپالى متدارک)

^{۴۷} فعلن فعلن فعلن فعلن:

ردد اۇلسون خان، رد اۇلسون بئگ. (او - حاجى بگلى)

رد دۇل-/ سون خان / رد دۇل-/ سون بئگي

— / — / — / —

چون دل جانا، بنشين بنشين،

چون جان بىجا بنشين بنشين.

عمرى گشتى همچون كشتى،

اندر دريا بنشين بنشين.

چون مى چون مى تلخى تا كى،

⁴⁷ به اين وزن صوت الناقوس لقب داده‌اند. به اين دليل كه طين موسيقىي آن مشابه طين موسيقى ناقوس است.

همچون حلوا بنشین بنشین. (مولوی)

۴-۳-۵. بحر متدارک مثمن مخبون احذ (دؤرد بؤاوملو آياغي كىچىكلى متدارک)

فعلن فعلن فعلن فع:

ساناسان جانپىمن جانپىسان سن.

سا نا سان / جا نې مېن / جا نې سان / سن

- / - . . / - . . / - . .

۶. بحر کامل

۱-۶. تعریف:

کامل، به معنی تام و بی نقص، بحری است که از تکرار رکن متفاصلن حاصل می شود. این بحر که در عروض اغلب در کنار بحر وافر می آید، به خصوص ویژه‌ی شعر عرب است و بیشتر یک وزن آن - مثمن سالم - مورد توجه برخی شاعران ترکی‌سرا و فارسی‌گوی قرن هفتم به بعد قرار گرفته است و در این وزن اشعار زیبایی به این دو زبان دیده می شود.

یئتر ای فلک بو جفا، یئتیر من زارا سرو روانیمی،
مه طلعتیله منور ائت دل و دیده‌ی نگرانیمی. (۲۸۹ - ۲ فضولی)

۲-۶. اوزان مهم بحر کامل:

۱-۶. بحر کامل مثمن سالم (دؤرد بؤلۆملۇ بۇتۇن کامل)

متفاصلن متفاصلن متفاصلن متفاصلن:

بو بلايا سالدي بني قدin کي ياشاردي يئر اوْزۇنۇ ياشىم،
بو يئره يئتيردى بني غمين کي فلک ائشىتىدى فغانىمى.
ئئجه قدّ و خال و خط و رُخون، غم و رنج و درد و بلا ايله،
بو كە قدىمى، تؤكە ياشىمې، بىخا كئنلۈمۈ، ياخا جانىمى؟ (۲۸۹ - ۲ فضولى)
بو بـلا يا سالـ / دـي بـ نـي قـ دـينـ / کـي يـ شـارـ دـي يـئـرـ / اوـ زـوـ نـوـ يـا شـېـم
-----/-----/-

يازپىيدى لوحه بير ورق، بورونوبدو نوره طبق طبق. (بـ رـيا)

ز كـمنـدـ زـلـفـ توـ هـرـ شـكـنـ گـرـهـىـ فـكـنـدـهـ بـهـ كـارـ منـ،

به گره گشایی زلف خود که ز کار من گرهی گشا. (جامی)^{۴۸}

نه دیزیمده تاب و توان قالب، نه بلايه دؤزمه گیه جان قالب،

نه اجل گلیر منی قورتارپر، نه گونوم کچر گذرانیلن.

نه گئزؤمده وار يو خو ياتماغا، نه دؤزؤم نگاري او ياتماغا.

گئجه صبحه تک دئییب آغلارام، يانارام بو سوز نهانیلن. (۶۴ صراف)

نولو بیر دقیقه بو حاليلن، گئره سیل اشك روانیمي،

ره انتظاردن اول پرى، کسه دیده نگرایيمى؟

او نگار مهوشه اي صبا! ده منیم دیلیمجه دایانماسین،

اولورم بو بستر هجرده گله بير زمان کسه يانپىمي. (۸۳ صراف)

۲-۲-۶. بحر كامل مسدس (أوج بؤلۆملۇ بۇتۇن كامل)

متفاعلن متفاعلن متفاعلن:

و إِذَا صَحَوتُ فَمَا أُقْصَرُ عَنْ نَدَىٰ،

و كما علمت شمائى و تكرمى.

و إِذَا صَحَوْتَ فَمَا أُقْصَرَ / صِرُّ عَنْ نَدَىٰ

...../-.....

منم آن که گلشن عشق را چمنم بیین،

گذری کن و گل و سوسن و سمنم بیین. (اوحدى)^{۴۹}

⁴⁸ کرمى، دكتور محمدحسين / عروض و قافية در شعر فارسى، ص ۹۷.

⁴⁹ همان / ص ۹۸.

عَفَتْ مَحْلُّهَا فَمُقَامُهَا،

بِمِنَّى، تَابَدَ غَوْلُهَا فَرِجَامُهَا. (البيد بن ربيعة)^{٥٠}

٦-٢-٦. بحر كامل مربع سالم (ايکی بُؤلۈملۇ بۇتۇن كامل)

متفاعلن متفاعلن:

منى آخرى بو غم اؤلدۈرەر.(العلى)

مَنِى آخَرِى / بو غَمَؤَلَ دَوْرَر

- . - . - / - . - . -

هله اي کيا نفسي بيا،

در عيش را سره برگشا.

نهلد کسى سر زلف او،

نرهد دلى ز چنين خطأ.(مولوى)

⁵⁰ نورسیده، علي اكير/ مختارات من المجاني الحديثة و النصوص الادبية الهايمه، ص ٤٦.

۷۔ بحر وافر

٧-١. تعریف:

وافر، در لغت به معنای زیاد و فراوان است و در عروض بحری است که از تکرار مفاعّتن حاصل می‌شود.

این بحر به زبان عربی اختصاص دارد و در ترکی و فارسی به ندرت دیده شده است.

أقْلَى اللَّوْمَ، عَادِلٌ وَالعَتَابُ،
وَقُولٌ، أَنْ أَصْبِطُ لَقَدْ أَصْبَابًا. (الدامغة)^{٥١}

۷-۲. اوزان مهم بحر و افر:

٧-٢-١. بحر وافر مثمن سالم (دوّرد بِؤلُوملۇ بِوتۇن وافر)

مفاعلتن مفاعلتن مفاعلتن

سحر اثری ز طلعت او، شبم نفسی ز عنبر او،
مرا غم او چو زنده کند، چگونه شوم ز منظر او. (مولوی)
سَ حَرَّا ثَرِي / زَ طَلْعَتِ او / شَبَمْ نَفْسِي / زَ عَنْ بَرِ او

قدم بگشا که در حرکت بود برکت. (اهلی)

۱۷۳ / همان ۵۱

بخش سوم :

بحور

مختلف الأركان

۱. بحر مضارع

۱-۱. تعریف:

مضارع، در لغت به معنای شبیه و مانند است و در اصطلاح عروضی بحری است که وزن آن از تکرار دو مرتبه‌ی همز و رمل یعنی «مفاعیلن فاعلان» در هر مصراع حاصل می‌شود. وزن سالم این بحر چون خوش‌آهنگ نیست بسیار نادر است اما وزن غیر سالم آن در اشعار ترکی و فارسی به فراوانی دیده می‌شود.

دعانی إلى سعاد،
دواعى هوى سعاد.

این بحر بویژه در غزل، از بحور پرکاربرد شعر و ادبیات ترکی آذربایجان است و می‌توان گفت که بحر مضارع پس از رمل و همز، در کنار مجتث فعال‌ترین بحور محسوب می‌شود.

۱-۲. زحافات مشهور از رکن مفاعیلن:

- ۱ - اخرب = مفعولُ
- ۲ - مکفوف = مفاعیلُ
- ۳ - مقصور = مفاعیلُ
- ۴ - محذوف = فولن

۱-۳. زحافات مشهور از رکن فاعلان:

- ۱ - مکفوف = فاعلاتُ
- ۲ - محذوف = فاعلن
- ۳ - مقصور = فاعلاتُ

۴-۱. اوزان مهم بحر مضارع:

(۴-۱). بحر مضارع مثمن اخرب (دؤرد بؤلۆملو سېنىق بۇتون مضارع)

مفعول فاعلاتن مفعول فاعلاتن:

هر سنگ آستانپن سينه مده جاندان اعلاه،

خاک شرييف پايى باشىمدا تاج دۇلت.

زۇفون غىيلە چىشىن اندوھى ايلە اۋلمك،

جانپما عمر جاويد، جىسمىمە عىن راحت! (۲۳ / ۳ - ۲ غريبي)

هر سى گ/ آسـ تا نېن / سـى نـمـ دـهـ / جـانـ دـاـ نـعـ لـاءـ

-- . / . . . - / -

مشكين خطى او مهرو، بير گل شىكىر يازبىدېر،

گل اوستە دست قدرت، ريحان تر يازبىدېر.

وصلىين طلب قېلىپ من، توشىدۇم طلسىم زۇفە،

جان نۇسخەسىندە كۈنلۈ گئرسىن نەلر يازبىدېر. (۴۵ / ۳ - ۲ غريبي)

جام ايچره، اي حريفان! لعلى شراب سامىپن،

ساق عذارى تابى سالمىپىشىدېر آبه آتش. (۶۶ / ۳ - ۲ غريبي)

اي مطلع تجلى، ظلمت سراي زۇفون،

قريان گۆزۈنە، جانلار، باشلار فدائى زۇفون.

انفاس لعل نابىن احیاى روح قدسى،

مروهىمە يۆز قيامت، اول حلقةهای زۇفون. (۱۰۸ / ۳ - ۲ غريبي)

رو سر بنە به بالىن تنها مرا رها كن،

ترک من خراب شبگرد مبتلا کن. (مولوی)

اولما وفایا طالب، دُنیای بی وفادان. (م. فضولی)

دانی که من به عالم يالقوز سنی سئوهرمن،

چون در برم نیایی اندر غمت اولرمن.

من يار بی وفایم بر من جفا قېلپرسن،

گر تو مرا نخوانی من خود سنی تيلرمن. (مولوی)

۲-۴-۱. بحر مضارع مثمن اخرب محفوظ (دؤرد بؤلۈملۇ سېنىق ناقص مضارع)

مفوعول فاعلاتن مفعول فاعلن:

هر كيم خيال زۇفلە زنجيرە بىستەدىر،

ھموارە قىد عقلدن عالمە رىستەدىر.

بزم وصالە يئتمەسە يئتمەز فراجتە،

ھر كىمسە ذىرە هجرىلە پيوستە خستەدىر. (۱۲ صراف)

ھر كيم خـ / يـ لـ زـ لـفـ لـهـ / زـ نـ جـ يـ رـهـ / بـ سـ تـهـ دـىـرـ

--- / --- . --- / . --- . ---

۳-۴-۱. بحر مضارع مثمن اخرب مكفوظ محفوظ (دؤرد بؤلۈملۇ سېنىق آچىق

اوزون ناقصلی مضارع)

مفوعول فاعلات مفاعيل فاعلن:

يا حضرت على رضا! شاه عرش جاه!

شاد و گدايا بارگاھىندىرى پناھگاھ.

مولا هارايىما يئتىشن يوخ، گتىرمىش،

بو روزگار حادثه سیندن سنه پناه. (۲/۱۳ - ۱ هیدجی)

يا حضرات عالي ي رضا شاه عرش جاه
-- / . -- . / . -- .

آس جان قولاغبنا بو سؤزو، تنبيل اولما دور،
گئت ايشه، تاپ چئره ک، يوخو ايمان خدای آچ.
چوخ حرص مال قازانماغا وورما معاش اوچون،
ائتمک گره ک تلاش، ولی قدر احتیاج. (۲/۳ - ۲ هیدجی)

هر قېش دالېجا ياز گلیر هر گئجه گۈنۈز،
ايىدى کى گۈن باتىپ قارالىقدىپ تلسىمه يۈز.
لقمان بويوردو: «- چئولده ايتيردىز يۈلو گئجه،
مالدان ائنib، ائدىز اوتوراق تا اولا گۈنۈز». (۲/۱۰ - ۲ هیدجى)

دور بير آياغا سرو اۋزۇن آرتىق اوگىمەسىن،
گۈل چوخ اۋزۇن بىگەنمىھ، اوزدىن نقاب قېل.
كەھلىك گر ائتسە ناز کى قېرمىزىدېر اللرى،
چك سۆرمە، ال آياغبىي سندە خضاب قېل. (۲/۱۲ - ۲ هیدجى)

ساقى! گتىر. نەدن؟ او مى خۇشكواردان.
مى؟! ھانسى مى؟! او مى کى يوخو فرقى ناردان. (۹/۱ - ۲ هیدجى)
مطرب! گئير نىي. نىي نئيليم؟ حكايىت ائت.
كىمدىن دىيىم؟ تەھمن و اسفندىاردان. (۹/۲ - ۲ هیدجى)

لعلينه قارشى گوزلريم ائيله نثار، دُر،
لؤلؤ ديشين قاتپندا اولور شرمسار، دُر!
بو دُر اشکيمه نظر ائت، كيم بونون تكى،
روى زمينه گلمهدى بير آبدار دُر. (٥٨ / ٢-٣ غريبي)

توقيع حُسن آرا يازبب اول آفتاب خط.
ايستر جمالى مهرينه اولا نقاب خط.
اى جان! او زُلف و خال آرا بونلار نهدير يئنه؟
ساقدي جمالېن آيپنا مشك و گلاب خط. (٧٢ / ٢-٣ غريبي)

گر جانه يئتديسه، نولا بو كار و بار عشق،
باش گتسسه داخى گتميه باشدان خُمار عشق،
اشكيم چو لاله دير، ساري گل دور منيم اوْزوم،
حاصل بودور شکوفه ي باغ و باهار عشق. (٧٨ / ٢-٣ غريبي)

خار غم نيكاري گلستانا وئرمنم،
خاك زميلى چشمەي حيوانا وئرمنم.
بير درد دل كى جانبما جانا اير گيرير،
بالله كى مين دوا ايله درمانا وئرمنم. (١٠٠ / ٢-٣ غريبي)

دل، زار و جان، فِگار و جگر، خون و سينه، چاك،
من خسته چكمەييم نئجه بير آه سوزناك؟
«جانا غميانله اولدۇ غريبي» دئديم، دئدى:
«هر گوشەدە مين عاشق اولورسە، منه چە باك!» (٧ / ٤-٢ غريبي)

هر دم زمانه كؤنلۆمە بىر داغ غم قۇيار،

هر داغىن اۆستۈنە نئچە يۈز مىن ورم قۇيار. (۶ / ۵ - ۲ غريبي)

بو راه عشق اگرچى قامو خوف و بىميدىر،

ثابت قدم اول اى كؤنۈل الله كريمىدىر. (۱۴ / ۵ - ۲ غريبي)

دريادپر عشق، متصل اولموش حباب اونا،

گۈزگۈددۈر اول كى جلوه وئرەر آفتاتب اونا.

ياندېمىيانجا عشق اۆرەگى، ائلهمىز كباب،

پروانە شمع گۈرەكجن اولور كباب اونا. (۷ - ۱ ظفر)

يا رب! سينىن بىر آدىنادپر نقد جان بەها،

ذاتپىن قدىمىدىر كى اونا يۇخدور انتها.

هر كىم سينىن يۈلۈندى فنا گۈرەمەدى اۆزۈن،

يۇخدور ايكى جەهاندا اونون ُمرۇنە بقا. (۱۴ - ۱ ظفر)

جان نىدىنى فدا رە جانانا قېلمىشام،

كؤنلۈم ائويىنى عشقىلە ويرانە قېلمىشام.

مجنوندان آرتىق، شهرت عاشقىم بولىخىق آرا،

فرزانەام كى اۆزۈمۈ ديوانە قېلمىشام. (۷۵ - ۱ ظفر)

من عاشقىم همىشە سۈزۈم عاشقانەدىر. (م. فضولى)^{۵۲}

ترسم كە اشک در غم ما پىردهدر شود،

^{۵۲} ظەھوري، صمد/ عروض اولچۇسى آذربایجان ادبیاتپىدا، ص ۴۷.

وين راز سر به مهر به عالم سمر شود. (حافظ)

عاشق قانپني وسمهلى قاشپن نهان ايچر،

آب حيات تك قارا زُلفون روان ايچر.

ائتدىكجه قان كؤنوللرى اول لعل آتشين،

جوهرلى تىغ، قېن آرا پيوسته قان ايچر! (٨ - ٣ صائب)

پيوسته بار غم چكەرم چكميرم نفس،

بىر عمردۇر بو كىشىكشىن امتدادى وار.

من درد عشقى گىزله ده بىلەم بوشەردە،

سېلى سرشك چىشم ترىيم تك منادى وار. (١٧ صراف)

گل، گل كە سندن اوزگە بو دردىن شفاسى يوخ،

دردىم داخى يوخ ايسە بو عىشىن صفاسى يوخ.

بو آز عمۇرده قېلما بىزە هجرىلە جفا،

قېلغىل وفا كى اوشبو جهانپن وفاسى يوخ. (قاضى برهانالدين)

از قىيل و قال مدرسه خوش دور كى، اولسا دور،

اي دل! حذر قېل اونداكى، يۇخدور سنه قصور. (شاه اسماعيل خطابى)

٤-٤. بحر مضارع مسدس اخرب مکوف (أوج بؤلۈملۈ سېنىق آچىق ناقص

(مضارع)

مفعول فاعلات مفاعيلن:

اي بى خبر ز منزل و پىش آهنگ،

دور از تو هەرھان تو صىد فرسىنگ. (پروين اعتصامى)

ای بـی خـ/ بر زـ منـ زـ / لـ پـ شـ هـنـگ
 - - - . / . - - / . - -

۵-۴-۱. بحر مضارع مشمن اخرب محفوظ (دؤرد بئلّوملو سپنیق ناقص مضارع)
 مفعول فاعلن مفعول فاعلن:

یاران، گلین بو گون فرست مقامدبر. (وفا)
 یا ران گـ/ لـین بو گـونـ / فـرـ صـتـ مـ/ قـاـ مـبـ دـبـ
 - - - / . - - / . - -

ای مه به غمزهای، دادی فریب من،
 آوردى اشتیاق، بردی شکیب من.
 با یادت ای حبیب، فارغ ز عالمم،
 عالم چه غم که داد، دل بر رقیب من. (الهی قمشهای)

۲. بحر مجتث

۲-۱. تعریف:

مجتث، در لغت به معنای از بیخ بریدن یا کندن است و در اصطلاح عروض بحری است که از تکرار «مستفعلن فاعلاتن» دو بار در هر مصراج حاصل می‌شود. علت نامیدن این بحر به مجتث این است که این بحر را از بحر خفیف گرفته‌اند.

۲-۲. زحاف مشهور از رکن مستفعلن:

١ - مخبون = مفعلن

۲-۳. زحافات مشهور از رکن فاعلاتن:

١ - مخبون = فعّالاتن

٢ - مخبون محذوف = فعلن

٣- اصلم = فعلن

٤ - محوف = فع

۴- اوزان مهم بحر مجتث:

٤-٢. بحر مجتث مثمن سالم (دورد بؤلۈملىق بۈتۈن مجتث)

مستعملن فاعلاتن، مستعملن فاعلاتن؛

چشم تو مخمور خواب است یا نیم مست از شراب است،

لعل تو با آن که آب است افزوده بی آذر دل. (صفای اصفهانی)

چش م تو مخ مو ر خوا بست یا نیم مس تز ش را بست

— . — / — . — / — . — / — . —

البطنُ منها خميسٌ، وَ الوجهُ مثلُ الهلالِ.

۲-۴-۲. بحر مجتث مثمن مخبون (دؤرد بولوملو اووزون مجتث)

مفاعلن فعالتن مفاعلن فعالتن:

كىار لعل لىيندە سياھ خال محمد □.

كىار چشمەی زمزىدە دير بلال محمد □.

چىرىپا ياسىندا مهر مۇنیر مردىم چىشىميم،

كىيم اول بىاضا چكە صورت مثالى محمد □. (۲-۱۰۲ سيد عظيم)

كِ نا رِ لع / لِ لَ بىنَ دَ سِ ياه خا / لِ مُ حمَ مد

--- / --- / --- .

هر ايل كى كعبە يە حجّاج تازا- تازا گىدرلر،

بىلىپ او ئودە مىگەر خالقى نيازا گىدرلر.

حجر او خال، اوزۇن كعبە، قارا اوئرتۇيگۈ زۇفون،

قوىيوب سنى نىيە حجّاجلار حجازا گىدرلر؟ (۱۳۴-۲ سيد عظيم)

نۇلوردو بىزىدە يارب! منىمە يارپىم اولايدى،

آلىپ پىالە الله يار مى گىسارييم اولايدى.

ايچەيدى بادەي گولگۈن او گۈل پىالە- پىالە،

آچايidi عارض گۈلر، جهان بەھارپىم اولايدى. (۵۶۵-۲ سيد عظيم)

نۇلوردو مجلسىمىز بىر دقىقە خلوت اولايدى،

دئىيب، دانېشماقا جانانىلەن فراجت اولايدى.

برابرىمە نگارپىم يانايدى شمع كىمى،

من آه سرد چکهيديم، او گرم صحبت اولايدي. (٨١ صراف)

كۈنۈل نىكارا قۇناق اولدو مرحبايى هانى؟

گۈزۈم دىيزلر آخىدپر، آشناسى هانى؟

اۆرە گىمىن قانپىنا گىردى لعلى قانلى دورور،

نۇلا سوراپسان آندان كى خونبهايسى هانى؟ (قاضى برهانالدين)

٣-٤. بحر مجتث مىمن مخبون محفوظ (دؤرد بۇلۇملۇ اينجە آياقلېي مجتث)

مفاععلن فعلاتن مفاععلن فعلن:

بو روزگار گىچەر، ياخشى روزگار گلەر،

كۈنۈل دارېخما، غم ائتمە كى غم گىسار گلەر.

دومان دوتوب يئر اۆزۈن، گر ياغار هوادان قار،

گىچەر گىتەر بو سۈييق قېش، گنه بهار گلەر. (٢-٧ هىدجى)

بو رو زِ گ / سار گَ چەر ياخ / شى رو زِ گ / سار گَ لەر

- - . / - - . / - - . / - - .

نه احتياج كى ساقى وئرە شراب سنا،

كى اۋز پىالەسىنى وئردى آفتاب سنا.

شراب لعلى اوچۇن تۈكمە آبرو، زنهار،

كى دىمىدم لب لعىن وئرىر شراب سنا. (٣-١ صائب)

محىط عشق آرا من اول حباب بى باكم،

كى گىتىدى باشىم و باشېمداپر هواسى هنوز. (١١-٣ صائب)

اگر چى غصە تو تار روز و شب گرىيانىم،

اليمدن ائيله من اوميد دامنینى رها.

مقيم حجره شوقم فضاي قربوندا،

هميشه سمع اوميديمده، اشتياق صدا. (۱-۱ فضولی)

نه لطف دور يئنه كيم بولدو سبزهدن گلزار،

نه فيض دير يئنه كيم، سالدي باغا باد بهار؟

حجاب غيبده هر فيض حق کي مخفی ايدي،

جهانا ائيله دى لطف نسيم گل، اظهار. (۸-۱ فضولی)

ايريشدى وقت کي گل باسا بوستانا قدم،

جهانى ائيله يه لطف بهار، رشك ارم.

وئره بنفسه ايله برگ ارغوان چمنه،

صفای زينت پيوند آبنوس و بقم. (۳۵-۱ فضولی)

مگر قېلىرى رقم وصف خط يار، قلم،

کي خط يار گىبي اوaldo مشكبار قلم! (۳۶-۱ فضولی)

جهانى ائيله دى فيض بهار رشك جنان،

بوراخدى فرش لطافت، زمينه لطف زمان. (۳۹-۱ فضولی)

كمال حسن وئريدىر شراب ناب سنا،

سنا حلال دېر اي مۇغچە! شراب سنا.

سنى ملك گۈزىلى، عشقى يازماز اوaldo گناه،

ولى يازېلى بى اوزدىن بسى ثواب سنا! (۱۱-۲ فضولی)

خلاف عادته چوخ اولما ای پری! مایل،
 یئتر فسون ايله تسخیر آدمیزاد ائت!
 صبا! اسیرلری قصدین ائیله میش اول گل،
 بیزی هم آندا اگر دوشسنه فرصتین، یاد ائت! (۴۴ - ۲ فضولی)

صبح اوچون بنه درد می شبانه یئتر،
 اثر چو وار، خراب اولماغا بهانه یئتر!
 جفا اوخون بنه ياغدېرمان آنچاق، اى افلاك!
 دئمن کی یئددی کماندارا بير نشانه یئتر! (۸۳ - ۲ فضولی)

قالبیدی سن گئدهلى خاطریم خیالپندا
 دئنوبدۇ قانا كۈنۈل فکر لعل آپندا.
 بو هجردن منی قورتار ما سپن، گئديم، بالله!
 خیالپیم اولماسا جان وئرمگە وصالپندا. (۱۰ - ۲ سید عظیم)

خوش اول عاشقە کیم مجلسیندە يارى اولا،
 وصال ياردا فرخنده روزگارى اولا.
 نئچە رفیق موافقىلە اىگله شىب اىچە می،
 نه كسر مجلس می دن نه انتظارى اولا. (۲۳ - ۲ سید عظیم)

عجب شراب ايميش اى ساقىي ازل! عشقين،
 كى جوش ائدر اىچن آنى، نه هوى و هايا دوشى!
 نسيمى يارا اولا شىدى، نه دوشدو منكره كيم،
 توتوشدو اورهگى ياندى، ياووز قضايا دوشى. (۷۲ نسيمى)

۴-۲. بحر مجتث مثمن مخبون اصلم (دؤرد بؤلۈمۈز اينجە آياقلىي مجتث)

مفاععلن فعالاتن مفاععلن فعلن:

منىم نصىحىتمە وئر قولاق، دۇلما باش!

اگر مزاچپا حق سۆز آجي گلير، تابلاش!

غورو و نخوتى قۇي يانا، خۇلقۇبىو ائله خۇش،

هر اۇل كىسە يېتىرەن، وئر سلام، دى شاباش. (۴ - ۱ هيدجى)

مَ نِيمَ نَ صِيَ / حَ تِيَّ مَهَ وَئِرَ / قَوْ لَاقَ دُولَا / مَا باش

--- / --- / --- .

نه كىيم صحىقەي تدبىرە عقل اىدەر مسطور،

ساغىنماق اۇنۇ اۇلۇر، اۇلماز اۇلمايان مقدور!

ھواي دار وفا اوومما ھر ھوایىدىن،

كىيم اۇل مقامدادپى سربىلند اۇلان، منصور! (۲۱ - ۱ فضولى)

نه مشكل اۇلسا قېلىپر چىرخ روزگار ايلە حل،

مرور ايلە آچېلىپر تاب تار طول امل!

كۈنۈل مۇرادپى تدرىج ايلە بولور طالب،

تحمل اۇلسا يېتىر دامن مطالبه ال! (۲۷ - ۱ فضولى)

خزان اىچىنده قالان گۈل بوداغبىيام، كى ھوا،

بنا شىكست وئرىب قالمىشام بىرھەنە و خوار.

كىيمى كى دۇست دئديم، چېخدى دۇشمن جانپىم،

گىبى كى يار دئديم، اۇلدو عاقبت اغيار. (۶ - ۱ فضولى)

اگر مُراد ایسه وئرمک صنای جوهر روح،
فلک مثال یوروت ساغر شرابِ صبوج!

بویورما توبه بنا اول شرابدان، ناصح!
کی گورسە آنی توtar جزم ترک توبه، نصوح. (٦١ - ٢ فضولی)

گورنده خامه‌نى اول نوخطین بنانىدا،
نى حسد يئر ائدر اهلِ عشق جانىدا.

گورن دئیر اوْزۇنۇ نقطەی مرکب ايله،
کی لاله‌دیر آچېلېپ حُسن گلستانىدا. (١١ - ٢ سید عظيم)

جهان يۆزۈن گۆنشىيندن منور اۋلموشدور،
صبا ساچىن قۇخوسوندان معطّر اۋلموشدور!
لبىن قاتىندا كىم آندان اوتاندى آب حىات،
شىرك سۈزۈن، نە دئىيىم كىم مكّرر اۋلموشدور! (٩٩ نسيمى)

طريقت ار دىلەر ايسن، حقيقته باشلا،
حقە كۈنۈل ايرىجك عشق آنا نشان ائيلەر. (١٢٠ نسيمى)

منىم مزارپىي هر كىمسە ايستەدى تاپسىن،

گۈتۈرسۈن اووجونا تۈپراقى ئىتسىن استشمام.

او افدى كى سن منه ووردون منىم مزارپىمان،

گلىر يانپىق جگر ايگىسى اندىنجە حشر قىام. (٦ / ٢ - ١ هيدجى)

من اول رفيق شفيق درست پىمانام،

حريف حجرە و گرمابە و گلستانام. (٧ / ٢ - ١ هيدجى)

نسیم صُبح! سلامپم او دلستانه یئتیر،
پیام ببل مسکینی گلستانه یئتیر.
بنفسه زار اولوب آچپلدي گلشن رُخ يار،
نياز و نازي او نسرین و ارغوانه یئتیر. (۳ - ۵۷ غربيي)

جمال دنيا و دين، اول شه فرشته خصال،
کي مُلك و ملت آنبن ذاتي بيرله تاپدي جمال.
زلال خضرى نئجه نسبت ائده لطف ايله دل،
کي خاك پايپنا دلتشنه اولدو آب زلال. (۲ - ۱۲ غربيي)

کؤنول! ائيمه طريقيني ائله گيل مضبوط،
ريا و شرك و دغا بيرله ائيله مه مخلوط.
بو يولدا شرط فنادير اگر کؤنول وئريسن،
قدم بو يوللا قويوب گئتمه راه نامشروع. (۱ - ۶۱ ظفر)

هزار شكر کي دوغرو يول اوسته در سفرم،
بو يولدان اوزگه اگر وار، گئتمه ديم باطل.
جنون عشق چيخارديپير عاغلپمي باشدان،
وگرنه جاهل ايكن وار ايديم بسى عاغل. (۱ - ۷۴ ظفر)

بيلير بو مطلبى دل، دلبريله دل بيردىر،
اولا هر عاشق بى دلده گر نشانه‌ي دل.
وصال كويينه يؤخدور کؤنولدن اوزگه قاپي،
کي باب عرش معلاادير آستانه‌ي دل. (۴۳ صراف)

کۆنۈل بولانماز ايمىش اعتبار افلان يئرده،
قېشىپن نه عالمى وارمېش بەھار افلان يئرده.
رقىبدىن نه كۆسۆب، سەن نە اينجى، اى قلىبىم!
رقىب نئيلەجك يار، يار افلان يئرده. (۲۵۹ شهرىيار)

هوا كى اول صنمين زلفىنى مشوش ائدەر،
قوخوسونو ايرورور، بو دماعېما خوش ائدەر.
هواسى وارلېغىمېن تۇپراغىن گۆيە ساورور،
آغىزىنىن سويو يۈرە كەدە يۈز مىن آتش ائدەر. (قاضى برهانالدين)

۴-۵. بحر مجتث مىمن مىحروف (دؤرد بؤلۈملى كىچىكلى مجتث)

مستفعلن فع مستفعلن فع:

اي يادگار سىماي بابك،
هنگام سعى است بىچون و بىشك،
مستفعلن فع، مستفعلن فع،
در ذهن خود كن اين قطعه را حك.

اي ياد گا / ر / سى ما ي با / بک
-- / -- . . / - - - - -

قارداش براذر، همسايە قۇنشو،
قيوراق چالاك، فعل ايشلەك.
اولدوز ستارە، آى ماھ، گۈن روز،

دادماق چشیدن، نوشیدن ایچمک.^{۵۳}

^{۵۳} اعتماد ناطقی، مهدی / نصاب اعتماد، ص ۸۷.

۳. بحر خفیف

۳-۱. تعریف:

خفیف، در لغت به معنای سبک و چابک در حرکت است و در اصطلاح عروض بحری است که اصل آن «فاعلاتن مستفعلن فاعلاتن» است. صورت سالم این بحر چون خوش آهنگ نیست کاربرد ندارد و تنها در شعر فارسی یک وزن مسدس مخبون مذکور یا اصلم آن کاربرد دارد.

وجه تسمیه‌ی آن به این دلیل است که این بحر در وزن سبکترین بحرهاست.

به استثنای بحر رمل و هزج، در عروض ترکی آذربایجان بحر خفیف هم ردیف با بحر مضارع و مجتث از بحور فعلی به شمار می‌آید و شاعران بزرگی از جمله محمد فضولی و عماد الدین نسیمی در این بحر سروده‌های زیبایی دارند.

۳-۲. زحافات مشهور از رکن فاعلاتن:

- ۱ - مخبون = فعلاتن
- ۲ - مخبون مذکور = فعلن
- ۳ - اصلم = فعلن

۳-۳. زحافات مشهور از رکن مستفعلن:

- ۱ - مخبون = مفاعلن

۴-۳. اوزان مهم بحر خفیف:

۴-۴. بحر خفیف مسدس مخبون مذکور / اصلم (فعال خفیف)

فاعلاتن مفاعلن فعلن یا فعلن:

بن کیم؟ بیر فقیر بی سر و پا،

کمترین بنده و کمینه گدا.

سایر کارگاه صبر و سکون،

سالک شاهراه فقر و فنا. (۵ - ۱ فضولی)

بن کی مم بیر / فَقِيرِ بَيْ / سَرُّ با

- - . / - - . -

ای کؤنؤل یاری ایسته، جاندان کئچ!

سر کویون گؤزت، جهاندان کئچ! (۵۸ - ۲ فضولی)

مؤمن اولماز کیشی حقیقت ایله،

تو تماپنجا طریق ترک هوا.

هر نه اؤز نفسینه روا گؤرسه،

یار و قارداشا گؤرمەینجه سزا. (۵ - قطعه‌لر فضولی)

سئورم اول نگار سیمبری،

کی جفایشە و ستمگردیر!

نیشه کیم رسم عشقبازلبغیم،

معصیت اولدوغو مقرر دیر! (۱۳ - قطعه‌لر فضولی)

دوشدو لیلایا پر تو حُسنوں.

چشم مجنونو ائتدی اشک آلود!

اثر جام شور عشقیندیر،

شوکت جم، ترانه‌ی داود. (۱۰۳ - ۲ سید عظیم)

عاشقیم، عاشقیم نگارا قسم،
او سیه چشم پُر خُمارا قسم!
روزگاربیم قارالدی زلفون تک،
او سر زلف مشکبارا قسم. (٣٣٣ - ٢ سید عظیم)

ائیله دیم مدرسه لر ایچره مقر،
اھل تفسیره اولوب خدمتگر،
غیر نحو ایله اندیب عمرۆمۆ صرف،
منطق و حکمته اولدوم مخبر. (٤ - ١ سید عظیم)

ای یۆزۈن نور ذات یزدانى،
وی رُخوندور صفات رحمانى!
کیپریگین، قاش و زُلف و روحسارپن،
حق کلامپىر، اوخو قرآنى. (٢٢ نسیمی)

دۇداغپن قندىنه شکر دئدیلەر،
جان شیرینە گۆر نەلر دئدیلەر.
دئدیلەر کیم دهانپی یۇخدور آنپن،
بى خىرلر عجب خبر دئدیلەر. (٧٨ نسیمی)

ای لىبن عىن آب حيواندېر،
حضره سور آنى گۆر کى نه جاندېر!
نه شیريندىر دۇداغىنېن حُوضو،
اول سبىدن كى لعل و مرجاندېر. (١٤٦ نسیمی)

ای حق اهلى! یقین ايميش بو خبر،
 کي بيله نفسييني دير اهل نظر.
 اؤزۇنۇ كيم کي بىلدى، بولدو حقي،
 اؤزۇنۇ بىلمىھنلر اولدو شقى. (۳ - مثنوى نسيمى)
 اي ردى بىر دم کى بەجتىندن آپىن،
 سىگىز اوچماغا دئندۇ آلەتى جهات. (۱ - قصيدة نسيمى)
 درد عشقى كشيدهام كه مېرس،
 زهر هجرى چشيدهام كه مېرس. (حافظ)

آذتنا بېينها ئسماء،
 رُبَّ ثاوِ يُملُّ مِنْهُ الثَّوَاءُ. (الحارث بن حلزة)

۲-۴-۳. بحر خفيف مسدس مخبون (غيرفعال خفيف)
 فاعلاتن مفاعلن فعلاتن:

دشمن دون نابکاره بلايم. (فضولي)
 دُشْـ مـَـنـ دـوـ / نـاـ بــ كـاـ / رـهـ بــ لـاـ يـم
 - - . . / - - . . -

مرحبا مرحبا! بـر آـى هـلاـ!
 آـسـمـانـ رـاـ نـمـاـيـ كـلـ كـمـالـ.
 خـيـزـ اـزـ اـيـنـ پـرـدـهـ آـفـتـابـ بـرـوـنـ آـىـ
 جـانـ ماـ رـاـ بـخـرـ زـ دـسـتـ خـيـالـ.

اندر آی اندر آی تا بشناسیم:
از جمال تو حال را ز محالا. (سنایی)

نکته: در فارسی شاعرانی چون نظامی هفت پیکر و قبل از وی ابوشکور بلخی و رودکی سمرقندی مثنوی خود را در این وزن سروده‌اند. همچنین حکیم سنایی غزنوی مثنوی‌های خود را از جمله حدیقة‌الحقيقة، سیر العباد، کارنامه‌ی بلخ و طریقة‌الطريقة را در همین بحر سروده است.

پس از نظامی شاعران بزرگی در این وزن و بحر آثاری را خلق نموده‌اند. برای مثال جامی سلسلة‌الذهب، اوحدی مراغه‌ای جام جم، هلالی جغتایی شاه و درویش را به رشته‌ی نظم کشیده‌اند.

در ترکی امیر علیشیر نوازی سبعه‌ی سیاره و فضولی بنگ و باده را در این بحر خفیف سروده‌اند.

۴. بحر سریع

۱-۴. تعریف:

سریع، در لغت به معنای تندرونده و شتابنده و در اصطلاح عروض بحری است مسدس که اجزای اصلی آن را «مستفعلن مستفعلن مفعولات» تشکیل می‌دهد. این بحر را به سبب این که نسبت به رمل، هزج و دیگر اوزان و بحور سریع‌تر ادا می‌شود، سریع نامیده‌اند. صورت سالم این بحر چندان کاربرد ندارد.

۲-۴. زحافات مشهور از رکن مستفعلن:

۱ - مطوى = مفتعلن

۲ - مخبون = مقاعلن

۳-۴. زحافات مشهور از رکن مفعولات:

۱ - مطوى موقوف = فاعلاتُ = فاعلاتُ

۲ - مطوى مکشوف = مفعولاتُ = مفعلا = فاعلن

۴-۴. اوزان مهم بحر سریع:

۱-۴-۴. بحر سریع مسدس مطوى مکشوف (فعال سریع)

مفتعلن مفتعلن فاعلن:

و عده‌ی وصل ایله ائده‌رسن ستم،

عهدین - آمانپن هانی، ای بی وفا! (۹/۳ - ۲ - غربی)

وع ده ی وص / لی له ائ ده ر / سن س تم

- . - / - . - / - . -

صبح سالیب ماه رُخوندان نقاب،

چېخ کي تماشایا چېخا آفتاب.
رشتهی جانپیم يئتر، ائت پُر گره،
سالما سر زُلف سمنسايا تاب! (٣٢ - ٢ فضولی)

شمع فلک حسنونه پروانه دیر،
جان و جهان وصلینه شُکرانه دیر.
چکدی ساچین کۈنلۈنۈ زنجىرىنە،
شۇل دلينى گۆركى نه ديوانه دیر. (١٥٩ نسيمي)

کعبه يۆزۈندۈر بىزە، اى فضل حق،
زُلف و رُخون قبله و ايمانپىز.
اوّل و آخردا يۆزۈندۈر يۆزۈن،
صورت الله ايله رحمانپىز. (٢١٢ نسيمي)

ائتمەميش اوّل شاهد رعنا بزەك،
پردهنى سالمېشى، اوْتورموشدو تك.
نه آدې بىر يئرده، نه دىلده سۋازو،
عشق اۋازو، عاشق اۋازو، معشوق اۋازو. (١ / ٨ - ٢ هيدجي)

سن دە ايا صورت پروردگار!
حق اۋازۇنۇ خلقە ائديب آسكار.
ايستەدى اوّل قسم كى واردېر او جور،
گۆستەرە اۆز، اوّلدو وجودون ضرور. (٧ / ٨ - ٢ هيدجي)

اي همه هىستى ز تو پىدا شدە،

خاک ضعیف از تو توانا شده،

آنچه تغییر نپذیرد توبی،

و آنکه نمرده است و نمیرد توبی. (نظمی)

قوی سویله بیم اوْره گیمین سؤزونو،

بیر کره ده گئرمەمیشم اوْزونو.

نگرانام یئتیر منه اوْزونو،

محبتین باغریمداد پر شهریار.

منیم اوْره ک آغریمداد پر شهریار. (۲۵۳ شهریار)

صبح خیالیله خوروزلاندی کن،

من ده هوپوپ تک بیر آغز بانلادیم،

قالماضی سالم منه ده قول – قاناد،

بانلاماغن من ده دادین آنلادیم. (۱۷۰ شهریار)

بیر گون اوْلا سلطانیمیز خان اوْلا،

جمله عالم، حکمونه فرمان اوْلا. (بايرك قوشچو اوْغلو)^{۵۴}

يا چلب دردیمیزه چاره قبلاء،

يا كؤنول كؤنلیگینی پاره قبلاء. (قاضی برهان الدین)^{۵۵}

^{۵۴} محمدزاده صدیق، حسین / برگزیده متنون نظم ترکی، ص ۱۵۴.

^{۵۵} همان / ص ۱۵۳.

نکته: از بهترین نمونه‌های آثار خلق شده به این وزن در فارسی **مخزن الاسرار نظامی** است. پیش از او ابوشکور بلخی و سنایی غزنوی آثاری را به این وزن خلق کرده‌اند. از دیگر نمونه‌ها می‌توان به این کتاب‌ها اشاره کرد: **مطلع الانوار** امیر خسرو دهلوی، **روضة الانوار** خواجهی کرمانی، **مونس الابرار** عمادالدین فقیه، **تحفة الاحرار** عبدالرحمن جاصی، **مخزن الاسرار** صیر حیدر مجذوب - شاعر جغتایی - و در ترکی **حیرة الابرار** امیر علیشیر نوایی و سپچان و پیشیک سید عظیم شیروانی به این وزن سروده شده‌اند.

۵. بحر منسرح

۱-۵. تعریف:

منسرح، اسم فاعل باب انفعال از ثالثی سَرَح است که در لغت به معنای تند و آسان‌روند و در اصطلاح عروض بحری است که از تکرار «مستفعلن مفعولاتُ» حاصل می‌شود. این بحر را به این دلیل منسرح می‌نامند که ترتیب و تدها و سبب‌ها به گونه‌ای است که باعث روان شدن آهنگ می‌شود.

۱-۶. زحافات مشهور از رکن مستفعلن:

۱ - مطوى = مفتعلن

۱-۷. زحافات مشهور از رکن مفعولاتُ:

۱ - مطوى = فاعلاتُ

۲ - مطوى مكشوف = فاعلن

۳ - منحور = فع

۴ - مطوى موقوف = فاعلان

۱-۸. اوزان مهم بحر منسرح:

۱-۹. بحر منسرح مثمن مطوى مكشوف (دؤرد بؤلۆملە فعال منسرح)

مفتعلن فاعلن مفتعلن فاعلن:

درد دلیم ائیلرم درگە سلطانا عرض،

گر دوشە فرصت ائدم حالېمى جانا ناما عرض.

من ده عیان ائیلرم يارا نهان سرّىمى،

شمعە اگر ائیلسە دردینى پروانا عرض. (۱۸ - ۲ نباتى)

در د د لیم / ائیک رم / در گ ه سل / طانا عرض

منشی امر قضا هر کیمه یا زمپش بیر ایش،
اولدو من عاجزه خدمت جانانا فرض. (۱۷ - ۲ نسیمی)

یار اُتگیندن آلین اوْزمه، بودور راه عشق،
گهزله اونه، عالم، تابع و منقاد قبا..

و سو سه، اهر من گ سنه، گم، او ائده،

خاطر بینی، ذکر دن، حنّت شدّاد قیا. (۱۲ - ۱ نیاتی)

کیمسه ده رُخسار بنا، طاقت نظاره یوخ،
عاشقی اولد ورد و شُوق، بیر نظره چاره یوخ!
باغری بوْتۇنلر بنا طعنە ائده رلر مدام،
حالبىمى شرح ائتمە گە، بىر جگرى پاره یوخ! (۶۵ - ۱ فضولى)

قېلدىي منى تازەدن بىر گۈزۈ شەلا دلى،
بىللىك شىدا كىمى بىر گۈل حمرا دلى.
مۇذهبى آتدىم خدا، اولدوم عجب بۇ پىرسىت،
ائىلەدە من كافرى بىر بۇت زىبا دلى. (١٠- ٢ / هيدجى)

گھور کی تو توب دور قلم، یئر لب جاناندا،
سانکی بیتی بدیر یئنہ نی شکرستاندا.
سالدی مركب مگر عارضینہ نقطہ لر،
داغ نمایاندی یا لالهی نعماندا۔ (۸ - ۲ سید عظیم)

بیژن کؤنلوم قالیب چاه بلادا اسیر،
ائیله بو حالی، صبا! رُستم دستاننا عرض.
قوی منی عرض ائیله ییم، اول گولومه حالمی،
ائتسه گدا عیبی یوخ، حالبی سلطانا عرض. (۲۶۳ - ۲ سید عظیم)

فوت شه حسن ایچون توتموش ایکن خط عزا.
هفتهده بیر یول او مه لیک قارادان چخار.
بیلسه لب لعلی نین سیرینی فاش اشندیگیم،
کؤنلو داخی غنچه تک باد صبادان چخار. (۳ - ۳ سید عظیم)

چشمھی حیوان منم، منده دیر آب حیات،
دور نتجه بیر یاتاسان فی الظلّمات المَمَاتْ.
جنت و حوری منم، کوثر و طوبی منم،
ناری و نوری منم، هم سوسوزام هم فرات. (۳ نسیمی)

دوست گؤزوندہ گئر و سوْرمه‌نی کؤنلوم گؤزو،
عشقله آندان دئنوب طلعت سلطانا باخ.
عکسینی گر اول یۆزون ایستر ایسن گئرمەگیه،
جانیله جانان گؤزون آچ یئنه جانانا باخ. (۴۷ نسیمی)

مهر رُخون تابینا دوْشدو کؤنول یانه دیر،
شمعه دوْشن نارپنا یانسا گرەک یا نه دیر؟
شول مه بدرین یۆزه مهر رُخوندان خجل،
شمعینه گئر جانیمی کیم نتجه پروانه دیر! (۱۵۷ نسیمی)

سندن ایراق، ای صنم! شام و سحر یانارام،
وصلينى آرزولارام، داهى بتر یانارام.
عشق ايله شُوقون آدى جانپما قان ائيلهدى،
گئر نئجه تابيندان اوش شام و سحر یانارام. (۲۵۸ نسيمى)

مطرب مهتاب رو، آنچه شنيدى بگو،
ما همگان محرميم، آنچه بدidi بگو. (مولوي)

۲-۳-۵. بحر منسرح مثمن مطوى منحور (دؤرد بؤلۈملۈ قىسا كىچىكلى منسرح)
مفتعلن فاعلاتُ مفتعلن فع:

ای دل سرگشته و شكسىتەي واله،
صلّ و سَلَمْ عَلَى التَّبَّى وَآلِهِ.
نعت نبى دير كمال عقل نشانى،
فات بماشاء من صفات كماله. (۲۵۵ - ۱ فضولي)
ای دِلِ سِر / گِشِتِ وُشِ / کِسِتِي وَا / لِه
- / . . . - / . . . -

گل منى الله اۆزۈن خدايا باغېشلا،
فخر رُسل، ختم انبىايا باغېشلا.
حقّ على ولیّ و وصیّ رسولا،
فاطمه(س) نين چكديگى جفايا باغېشلا. (۱ / ۲-۲ هيدجى)

اول كيم آپاردى قېشى، گتىردى باهارى،
ېلدى بدل سىزە و گلە، بوز و قارى.

کیمسه کی يوخ يئردن عالمي ائله‌دی وار،
قدرتی واردپر گنه يوخ ائلیه واری. (۲۵ / ۲-۲ هیدجی)

اول کی باغېشلار گناهکارا گناھى،
دوست دوتار بندەدن تصرع و زارى.
اول کی يئتهر كائناتا فيضى دمادم،
جود و عطاسى جاهانا جاري و سارى. (۲۷ / ۲-۲ هیدجى)

عىش و طرب يار گۈل عذار ايله خۇشدور،
جان و جهان ائيله بىل كى يار ايله خۇشدور.
قانپما گل، اى نىڭار الينى بولاندپر،
كيم نئجه سىمین ئىن نىڭار ايله خۇشدور. (۲۷ نسىمى)

بر سر آنم كە گۈز دست برآيد،
دست به كارى زنم كە غصە سرآيد. (حافظ)

۱-۳-۵. بحر منسرح مثمن مطوى موقف (دورد بؤلۈملۈ فاعلان آياقلې منسرح)
مفتعلن فاعلاتْ مفتعلن فاعلاتْ:

بىلىسم اگر خوش گلىر، اول گل خندانه رقص،
تانرى بىلىر، ائيلرم من نئجه مستانه رقص!
پرده اوزۇندن اگر سالسا، منىم دلبرىم،
عارض اولور عرش ده مهر درخشانه رقص. (۱۶ - ۲ نباتى)
بىلـ سـ مـ گـرـ / خـوـشـ گـ لـىـرـ / اـوـلـ گـ لـ خـنـ / دـاـ نـهـ رـقـصـ

- / - . - / - . - / - . -

زد نفس سر به مُهر، صبح ملّمع نقاب،
خیمه‌ی روحانیان گشت معنبر طباب. (خاقانی)

۶. بحر مقتضب

۱-۱. تعریف:

مقتضب در لغت به معنای بریده و قطع شده از چیزی و در عروض بحری است که اصل آن از تکرار «مفعولاتُ مستفعلن» حاصل شده باشد. این بحر درست عکس منسخ است که از تکرار «مستفعلن مفعولاتُ» حاصل می‌شود. صورت سالم آن کاربرد ندارد و علت نام‌گذاری این بحر به مقتضب آن است که از بحر منسخ جدا شده است. مهم‌ترین وزن رایج این بحر مثمن مطوى مقطوع است.

۱-۲. زحافات مشهور از رکن مفعولاتُ:

۱ - مطوى = فاعلاتُ

۱-۳. زحافات مشهور از رکن مستفعلن:

۱ - مفعلن = مفعولن

۲ - مقطوع = مفعولن

۱-۴. اوزان مهم بحر مقتضب:

۱-۴-۱. بحر مقتضب مثمن مطوى مقطوع (آذربایجان مقتضبی)

فاعلاتُ مفعولن فاعلاتُ مفعولن:

عاشقانه گۆزلرده، عالمانه سۆزلر وار،

عالمانه سۆزلر وار، عاشقانه سۆزلرده.

عا شـقـانـه / گـۆـزـلـرـدـه / عـاـلـمـانـه / سـۆـزـلـرـ وـارـ

----- / ----- / ----- / -----

پند عاشقان بشنو وز در طرب بازآی،
کاین همه نمی‌ارزد شغل عالم فانی.
پیش زاهد از رنگی دم مزن که نتوان گفت،
با طبیب نامحرم حال درد پنهانی. (حافظ)

۷. بحر قریب

۷-۱. تعریف:

قریب، در لغت به معنای نزدیک و در عروض بحری است که از تکرار «مفاعیلن مفاعیلن فاعلاتن» حاصل می‌شود. دلیل نامیده شدن این بحر به قریب آن است که این بحر به بحر مضارع شباهت و نزدیکی دارد. این بحر در عربی کاربرد ندارد و به وسیله‌ی یوسف عروضی نیشابوری وضع شده و ویژه‌ی شعر فارسی است. صورت سالم آن کاربرد ندارد.

این بحر به همراهی دو بحر جدید و مشاکل مورد توجه شاعران ترکی‌سرای ما نبوده است و به یقین می‌توان گفت که به دلیل نبودن اثر و ردی از آن‌ها - خواه تئوریک و خواه عملی - در شعر آذربایجان، در عروض آذربایجان نیز جایگاهی ندارند.

۷-۲. زحافات مشهور از رکن مفاعیلن:

۱ - مکفوف = مفاعیل[ُ]

۲ - اخرب = مفعول[ُ]

۷-۳. زحافات مشهور از رکن فاعلاتن:

۱ - محذوف = فاعلن

۷-۴. اوزان مهم بحر قریب

۷-۴-۱. بحر قریب مسدس اخرب مکفوف

مفعول مفاعیل[ُ] فاعلاتن:

پیمانه‌ی این چرخ را سه نام است،

معروف به امروز و دی و فردا.

فردات نیامد و دی کجا شد،

زین هر سه جز امروز نیست پیدا. (ناصر خسرو)

پیـ ما نه / یـ این چـ رخ / رـا سـه نـا مـست

---/.---/.---

آن کس که چو سیمرغ بیـ نـشـانـ استـ،

از رهـنـ آـیـامـ درـ اـمـانـ استـ. (پـروـینـ اـعـتصـامـیـ)

٨. بحر جدید

٨-١. تعریف:

جدید، بحری است که از تکرار «فاعلاتن فاعلاتن مستفعلن» حاصل می‌شود. این بحر از بحرهایی است که غیر عرب آن را ابداع کرده است. این بحر را غریب نیز می‌نامند.

٨-٢. اوزان مهم بحر جدید:

٨-٢-١. جدید مسدس مخبون

فعلاتن فعالتن مفاعلن:

اجل از گل من گل برآورد،

گل من بار هوایت بپرورد. (سلمان ساوجی)

اجَّر از / گَلِ من گُل / بَرَآ وَرد

- - - . / - - - . / - - - .

۹. بحر مشاكل

۹-۱. تعریف:

مشاکل، که در لغت به معنای مشابه و مانند است. در عروض بحری است که از تکرار «فاعلاتن مفاعیلن مفاعیلن» در صورت مسدس و «فاعلاتن مفاعیلن فاعلاتن مفاعیلن» در صورت مثنمن حاصل شود. این بحر نیز همچون بحر جدید و قریب از ابداعات غیر عرب است. این بحر را به دلیل شباہتش به بحر قریب مشاکله نامیده‌اند چرا که درست عکس بحر قریب است. نام دیگر این بحر اخیر است.

۹-۲. اوزان مهم بحر مشاكل:

۹-۲-۱. بحر مشاکل مسدس مکفوف مقصور فاعلاتُ مفاعیلُ مفاعیل:

ای نگار سیه چشم سیه موی،
سر و قد نکوروی نکو گوی.

ای ن گا ر / س یه چش م / س یه موی
--- / --- . / --- .

یار غم شده‌ام در شب دیجور،
زان سبب که نشد روز محن دور.

۹-۲-۲. بحر مشاکل مثنمن مکفوف مقصور فاعلاتُ مفاعیلُ فاعلاتُ مفاعیل:

کار جان ز غم عشقت ای نگار به سامان.

هست چون سر زلفين دلربات پريشان.

كا رِ جان زِ / غَمِ عشـقـ / تـيـ نـ گـاـ رـ / بهـ سـاـ مـانـ

--- . / . - - - / . - - . / . - - -

۱۰. بحر بسیط

۱۰-۱. تعریف:

بسیط، در لغت به معنای ساده، آسان، پهن و گسترده و در عروض بحری است که اصل آن از تکرار «مستفعلن فاعلن» حاصل شده است. این وزن ویژه‌ی اشعار عربی است و در ترکی و فارسی کمتر دیده شده است.

۱۰-۲. زحافات مشهور از رکن فاعلن:

۱- فَعَلْن = مخبون

۲- اوزان مهم بحر بسیط:

۳- بحر بسیط مثمن مخبون

مستفعلن فعلن مستفعلن فعلن:

دانی چه گفت مرا آن بلبل سحری؟

«تو خود چه آدمی کز عشق بی خبری.» (سعدی)

دا نی چه گف/ت مَرَا / آن بلُبِل / سَحَرَى

- . . / - . . - / - . . -

در لطف اگر بروی، شاه همه چمنی،

در قهر اگر بروی، گه راز بن بکنی. (مولوی)

۱۱. بحر طویل

۱۱-۱. تعریف:

طویل، در لغت به معنای دراز است در عروض بحری است مختص شعر عرب که با تکرار «فعولن مفاعیلن» حاصل می‌شود. این بحر که برای سخن به دراز سرودن است، نسبت به دیگر بحور دراز است و اندازه‌ی هیچ بحری به آن نمی‌رسد به همین دلیل آن را طویل می‌نامند.

گفته شده است که امیر علی‌شیر نوای در چهار دیوان از این بحر به ندرت سود جسته است. آنچه که کاملاً مشخص است این است که شاعران ترکی‌سرا و پارسی‌گو به صورت نادر در این بحر و بحر مددید دست به سرایش اشعاری زده‌اند.

۱۱-۲. اوزان مهم بحر طویل:

۱۱-۲-۱. بحر طویل مثمن سالم

فعولن مفاعیلن فعولن مفاعیلن:

به رحمت چو رو آری، که بادت فدا جان‌ها،
چو شبنم چه دامن‌ها کنی پر ز گوهرها. (اهلی شیرازی)
به رحمت / چو رو آری / که بادت / فدا جان‌ها
----- / ----- / ----- .

من از مادری زادم، که پارم پدر بود او،
شدم خاک آن پایی، کز این پیش سر بود او. (اوحدی مراغه‌ای)
قفا نَبِكِ مِنْ ذِكْرِ حَبِيبٍ وَ مَنْزِلٍ

يُسْقَطِ اللَّوْيَ بَيْنَ الدَّخُولِ فَحَوْمَلٍ. (امرأة القيس)^{٥٦}

^{٥٦} نورسيده، علي اكير/ مختارات من المجانى الحديثة و النصوص الادبية الهايمه، ص ١٤.

۱۲. بحر مدید

۱۲-۱. تعریف:

مدید، که ویژه‌ی شعر عرب است در لغت به معنای دراز و کشیده و در عروض بحری است که از تکرار «فاعلاتن فاعلن» حاصل می‌شود. می‌گویند این بحر از بحر طویل گرفته شده است، از این رو آن را مدید می‌نامند.

بحر طویل، مدید و بسیط مخصوص شعری عرب است و از جانب شعراًی ترکی‌سرا و فارسی‌زبان استقبال نشده است چرا که ریتم و آهنگ این بحور به مذاق این شاعران خوش نیامده است.

اوزان مهم بحر مدید

بحر مدید مثمن سالم

فاعلاتن فاعلن فاعلاتن فاعلن:

دل ز هجرت ای صنم! خون خود را می‌خورد،

جان ز دستت ای صنم، جامه بر تن می‌درد. (جامی)

دل ز هجرت / ای صَنم / خونِ خود را / می خو رد

— / — / — / — / —

یار ما دلدار ما، عالم اسرار ما،

یوسف دیدار ما، روتق بازار ما. (مولوی)

فهرست منابع

Sutton, Elwell. **The persian Metres**, London 1918.

۱. احمدنژاد، کامل. فنون ادبی، انتشارات پایا، چاپ چهارم، ۱۳۸۲.
۲. اسماعیل صفوی اول، شاه ایران. کلیات دیوان، مصحح: رسول اسماعیلزاده، انتشارات الهدی، ۱۳۸۰.
۳. اعتصامی، بروین. دیوان (قصاید، مثنویات، تمثیلات و مقطعات)، چاپ چهارم، چاپ خانه‌ی مجلس، تهران، ۱۳۳۳.
۴. اعتماد ناطقی، مهدی. نصاب اعتماد، تصحیح: حسین محمدزاده صدیق، تهران، ۱۳۷۹.
۵. آقا سردار، نجفقلی میرزا. دره‌ی نجفی، تصحیح: حسین آهی، کتابفروشی فروغی، تهران، چاپ اول، ۱۳۶۲.
۶. امینی، مفتون. عاشقی کروان، تبریز، ۱۳۴۷.
۷. انوری، حسن. فرهنگ فشرده‌ی سخن، تهران: امیرکبیر، ۱۳۸۲.
۸. اهلی شیرازی، مولانا. کلیات اشعار، به کوشش: حامد ربانی، تهران، ۱۳۴۴.
۹. باباطاهر. توانه‌های باباطاهر، گردآورنده: محمدمباقر باقری، تهران: تکدرخت، ۱۳۸۶.
۱۰. بهروز، دکتر اکبر. تاریخ ادبیات عرب، تبریز، داشگاه تبریز، ۱۳۷۷.
۱۱. تجلیل، جلیل. عروض، نشر همراه، تهران، ۱۳۶۸.
۱۲. جامی، عبدالرحمن. دیوان اشعار، به اهتمام: ح. پژمان، چاپخانه‌ی علمی، ۱۳۱۷.
۱۳. جرجی زیدان. العرب قبل الاسلام، ۱۹۳۹، م.
۱۴. جعفر، اکرم. عروضون اساسلاری و اذربایجان عروضو. (عرب، فارس، تاجیک، توکرک و اوزبک عروضلاری ایله مقایسه‌ده)، باکی، علم نشریاتی، ۱۹۷۷.
۱۵. جعفر، اکرم. عروضون نظری اساسلاری، باکی. ۱۹۵۸.
۱۶. جلال الدین محمد بن محمد، مولوی. دیوان کبیر، توضیحات: توفیق ه. سبحانی، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۸۶.

۱۷. جلال الدین محمد بن محمد، مولوی. مثنوی معنوی، به کوشش محمدرضا برزگر خالقی، تهران: زوار، ۱۳۸۰.
۱۸. ح.م. اشاون. به سروده‌های زرتشت، تهران، تکریخت، ۱۳۸۷.
۱۹. حافظ، خواجه شمس الدین محمد. دیوان حافظ، تصحیح و توضیح پرویز ناتل خانلری، تهران: انتشارات خوارزمی، ۱۳۷۵.
۲۰. حسین دوزگون. دیوان اشعار، تکریخت، تهران، ۱۳۸۸.
۲۱. خمسه‌ی نظامی، تصحیح: حسن وحیدی دستگردی، انتشارات علمی، چاپ سوم، ۱۳۶۴.
۲۲. دهخدا، علی‌اکبر. لغت‌نامه‌ی دهخدا، تهران: دانشگاه تهران، مؤسسه‌ی چاپ و انتشارات، ۱۳۷۷.
۲۳. دیوان ناصر خسرو، تصحیح: مجتبی مینوی و مهدی محقق، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ اول، ۱۳۵۳.
۲۴. رحمدل، غلامرضا. عروض، رشت، دانشگاه گیلان، چاپ سوم، ۱۳۸۵.
۲۵. سجادی، سید ضیاء‌الدین. دیوان اشعار خاقانی شروانی، انتشارات زوار، ۱۳۵۷.
۲۶. سعدون‌زاده، جواد. العروض و القافیه، اهواز، دانشگاه شهید چمران، ۱۳۸۵.
۲۷. سعدی، مصلح‌بن عبدالله. دیوان غزلیات، به کوشش: خلیل خطیب رهبر، انتشارات سعدی، تهران ۱۳۶۸.
۲۸. سنایی غزنوی. دیوان اشعار، به کوشش: محمدتقی مدرس رضوی، انتشارات کتابخانه‌ی سنایی تهران.
۲۹. سیروس، بهرام. عروض تاجیکی، دوشنبه، ۱۹۶۳.
۳۰. شریفی، لیلا. حسرت دل (گزیده سروده‌های لیلا‌شریفی)، گردآورنده: آی‌نور محمدزاده-صدیق، نشر پینار، چاپ اول، ۱۳۸۸.
۳۱. شمس قیس رازی، محمدبن قیس. المعجم فی معاییر اشعار العجم، تصحیح: محمدبن عبدالوهاب قزوینی با مقابله و تصحیح مدرس رضوی، چاپ سوم، کتاب فروشی زوار، تهران ۱۳۶۱.

۳۲. شمیسا، سیروس. آشنایی با عروض و قافیه، انتشارات فردوس، تهران، ۱۳۶۷.
۳۳. شهریار، محمدحسین. دیوان شهریار، تهران، انتشارات زرین، مؤسسه انتشارات نگاه، چاپ سی و یکم، ۱۳۸۳.
۳۴. شهریار، محمدحسین. کلیات دیوان ترکی، مقدمه و توضیح: دکتر پروفسور حمید محمدزاده، انتشارات نگاه، چاپ دوم، ۱۳۶۸.
۳۵. شیروانی، سید عظیم. دیوان اشعار ترکی، تدوین: حسین محمدزاده صدیق، تبریز، ندای شمس، ۱۳۸۵.
۳۶. محمدزاده صدیق، حسین. شرح اشعار ترکی صائب تبریزی، تکریخ، تهران، ۱۳۸۸.
۳۷. صراف، رضا. دیوان اشعار ترکی، مقدمه، تحسیه و تصحیح: دکتر حسین محمدزاده صدیق، ندای شمس، تبریز، ۱۳۸۸.
۳۸. ضیف، شوقی. هنر و سبک‌های شعر عربی، مترجم: مرضیه آباد، مشهد، دانشگاه فردوسی مشهد، ۱۳۸۴.
۳۹. طوسي، خواجه نصیرالدین. معیارالاشعار، به اهتمام: محمد فشارکی و جمشید مظاہری، چاپ اول، انتشارات سهوردی، اصفهان، ۱۳۶۳.
۴۰. ظفر اردبیلی، مرتضی قلی. دیوان اشعار ترکی، تصحیح: حسین محمدزاده صدیق، اردبیل: شیخ صفی الدین، ۱۳۸۷.
۴۱. ظهوری، صمد. عروض اولچوسي آذربایجان ادبیاتپند، تبریز، چاپ صفا، ۱۳۶۱.
۴۲. عاصم اردبیلی، صالح. صفا گنبدی، مقدمه: دکتر حسین محمدزاده صدیق، اردبیل: انتشارات شیخ صفی الدین، ۱۳۸۸.
۴۳. عبداللهی، رضا. بخشی پیرامون زحاف رایج در شعر فارسی، چاپ اول، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۳.
۴۴. غریبی تبریزی. دیوان و تذکره‌ی مجالس شعرای روم، تصحیح: دکتر حسین محمدزاده صدیق، تهران، ۱۳۸۰.

۴۵. فضولی بیاتلی، مولانا حکیم ملامحمد. دیوان اشعار ترکی، مقدمه، تصحیح و تحسیه: دکتر حسین محمدزاده صدیق، انتشارات اختر، تبریز ۱۳۸۱.
۴۶. قاضی برهان الدین. دیوان، استانبول، ۱۹۴۳.
۴۷. کابلی، ایرج. وزن شناسی و عروض، چاپ اول، انتشارات آگاه، تهران، ۱۳۷۶.
۴۸. کرمی، محمد حسین. عروض و قافیه در شعر فارسی، انتشارات دانشگاه شیراز، چاپ دوم، ۱۳۸۴.
۴۹. ماهیار، عباس. عروض فارسی، تهران، نشر قطره، چاپ پنجم، ۱۳۷۹.
۵۰. محمد بن سلیمان، فضولی بیاتلی. دیوان اشعار، مقدمه و تصحیح و تحسیه‌ی حسین محمدزاده صدیق، تبریز: یاران، ۱۳۸۶.
۵۱. محمدزاده صدیق، حسین. برگزیده متون نظم ترکی، تبریز: اختر، ۱۳۸۶.
۵۲. محمدزاده صدیق، حسین. دکتر صدیقین دیل بیلیم درسیلیگی، به کوشش: محمدصادق نائی، تهران: تکدرخت، ۱۳۸۸.
۵۳. محمدزاده صدیق، حسین. قوپوزنوازان دلسوزخته‌ی آذربایجان، به کوشش: ناصر بهنژاد، تهران: تکدرخت، ۱۳۸۸.
۵۴. محمدزاده صدیق، حسین. هفت مقاله، تهران: تکدرخت، ۱۳۸۸.
۵۵. محمدزاده، حسین. برگزیده متون نظم ترکی (از محمود کاشغی تا غربی تبریزی)، تبریز، اختر، ۱۳۸۶.
۵۶. محمود بن حسین، کاشغی. دیوان لغات الترك، برگردان فارسی از ح.م. صدیق. تبریز، اختر، ۱۳۸۳.
۵۷. مدرسی، حسین. فرهنگ توصیفی اصطلاحات عروض، تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علم انسانی دانشگاه‌ها (سمت)، چاپ اول، ۱۳۸۰.
۵۸. مدرسی، حسین. فرهنگ کاربردی اوزان شعر فارسی، تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علم انسانی دانشگاه‌ها (سمت)، چاپ اول، ۱۳۸۴.

۵۹. مسعود، جبران. الرائد: فرهنگ الفبایی عربی - فارسی، ترجمه‌ی رضا انزاری نژاد، تهران: شرکت بهنشر، ۱۳۸۰.
۶۰. مسکر نژاد، جلیل. مختص‌ی در شناخت علم عروض و قافیه، تهران: دانشگاه علامه طباطبایی، چاپ دوم، ۱۳۷۸.
۶۱. مسیحی، تبریزی. نتایج الخيال، مقدمه، تصحیح و تحشیه: دکتر حسین محمدزاده صدیق، تکریخ، تهران، ۱۳۸۸.
۶۲. مصاحب، غلامحسین. دائرة المعارف فارسی، تهران، فرانکلین.
۶۳. معجز، میرزا علی. سی‌چیلیمیش اثرلری، مقدمه: دکتر حسین محمدزاده صدیق، نشر شیخ صفی الدین، اردبیل، ۱۳۸۸.
۶۴. معین، محمد. فرهنگ فارسی، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۲.
۶۵. نائل خانلری، پرویز. وزن شعر فارسی، انتشارات توسع، چاپ چهارم، تهران ۱۳۶۱.
۶۶. نباتی قراجه داغی، سید ابوالقاسم. دیوان اشعار توکی، تصحیح: دکتر حسین محمدزاده صدیق، تبریز، نشر اختر، ۱۳۸۵.
۶۷. نسیمی، عmad الدین. دیوان اشعار ترکی سید عmad الدین نسیمی، تصحیح: حسین محمدزاده صدیق، تبریز: اختر، ۱۳۸۶.
۶۸. نسیمی، عmad الدین. دیوان اشعار ترکی، تصحیح: دکتر حسین محمدزاده صدیق، تبریز، اختر، ۱۳۸۷.
۶۹. نورسیده، علی‌اکبر. مختارات من الماجانی الحديثه و النصوص الادبيه الهامه، انتشارات فقهی، ۱۳۸۸.
۷۰. الهی قمشه‌ای، مهدی. دیوان اشعار، تهران، ۱۳۳۷.
۷۱. هیدجی، محمد. دیوان اشعار توکی حکیم ملام محمد هیدجی، تصحیح: دکتر حسین محمدزاده صدیق، زنجان، بینار، ۱۳۸۷.
۷۲. واقف، ملاپناه. دیوان اشعار ترکی، تصحیح: دکتر حسین محمدزاده صدیق، تبریز، نشر اختر، ۱۳۸۷.

۷۳. وحیدیان کامیار، تقی. بررسی منشاء وزن شعر فارسی، مؤسسه‌ی چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی، مشهد، چاپ اول، ۱۳۷۰.